



ساز و آواز در افغانستان

جلد دوم

تالیف

عنایت الله شهرانی

انتشارات کـــاوه





ساز و آواز در افغانستان

داکتر عنایت الله شهرانی

حامد یوسف نظری

بنگاه انتشارات «کاوه»

حامد یوسف نظری

بنگاه انتشارات «کاوه»

چاپ نخست ۵۰۰ نسخه

نوامبر ۲۰۰۹ جلد دوم

(۰۰۴۹) ۰۲۲۳۴ / ۲۷۶۸۴۵

(۰۰۴۹) ۰۲۲۳۴ / ۲۷۶۸۴۶

kaweh-verlag@gmx.de

نام کتاب:

تالیف:

به کوشش:

آرایش:

آراستار:

چاپ:

تیراژ:

تاریخ چاپ:

تماس با ما :

تلفن:

فاکس:

نشانی برقی:



ساز و آواز در افغانستان



دکتر عنایت الله شهرانی

فصل سیزدهم

هنرمندان حوزه های اطراف کابلستان



استاد دری لوگری

حاجی استاد درمحمد لوگری (دری لوگری)

استاد دری از زبردست ترین سازندگان و آوازخوانان سبک لوگرستان است، وی اصلاً از لوگر و تولدش در سال ۱۲۷۱ هـ.ش در قریهء باغ سلطان ده نو لوگر صورت گرفته است.

استاد دری در آوان خورد سالی بمدرسه محلی دروس را فرا گرفت، پدرش پیشهء سلمانی گری داشت، از جانب دیگر گاهگاهی با پدرش در مجالس بزم و خوشی اشتراک مینمود، بنا بر فرمودهء جناب مددی، دری لوگری بخواندن های «میرک کاکا» علاقمند و از خواندن های او لذت میبرد و در عروسی ها میرفت و از نوازندگان استفاده ها مینمود، تا اینکه به آلهء رباب آشنایی حاصل نمود و بعد از آن به تنبور و نواختن آن عشق پیدا کرد و شیوهء خواندن های خود را به گونهء خاص انتخاب نمود و شاگردان زیاد را در روش و سبک خود تربیه نمود و از جملهء شاگردان مشهورش «سلام لوگری» (فرزند استاد دری)، عبدالرشید ماشینی، بیلتون، عبدالرزاق شوقی، تازه گل، همیشه گل، سید گل، حبیب الله، آدم خان، قاسم لوگری، معراج الدین، محمد ایوب و شمس الدین لوگری» میباشند (ص ۸۷ سرگذشت . . .)

استاد دری لوگری هشت ماهی را که در قندهار در خانقاه ملا محمد حسن سپری نمود، به ساز هارمونیم آشنایی یافت که بعد از آن با نواختن آلهء مذکور در خواندن های گروه هنری خویش شکل و رنگ تازه بخشید. استاد دری لوگری با آنکه از هنرمندان محیط خود و دیگران استفاده ها نمود و از هنرنمایی های آنها آموخت ولی بی تردید می توان گفت که در وقت خود سرکرده و آغاز گر روشی است که به آن شهرت یافته بود و لوگر و ساز لوگری را چنان به مردم افغانستان و حتی برون مرزی معرفی نمود، که تا اکنون نام گرامی اش ورد زبانهاست، او با کارها و ابتکارهای هنری خود موفق شد تا بدرجهء استادی از مطبوعات افغانستان ارتقاء نماید، چون استاد باری به زیارت بیت الله رفته بود بناً او را «حاجی دری لوگری» میگفتند، وی بعد از فعالیت های هنری بسال ۱۳۶۰ هـ.ش داعی اجل را لبیک گفت.



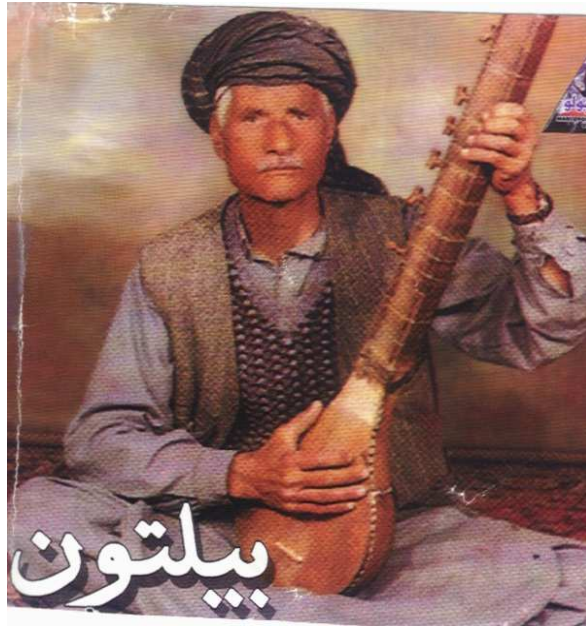
استاد دری لوگری با گروه هنری اش



الحاج دری لوگری



دوری لوگری



مومن خان بيلتون

یکی از مشهورترین آوازخوانان افغانستان مؤمن بيلتون میباشد، وی در سالهای ۱۳۳۰ هـ. ش تا سال ۱۳۴۵ هـ. ش به اوج شهرت رسیده بود و آواز او منحیث یک خواننده شوقی سبک لوگر مردمان کابل و اطراف آنرا به شور می آورد و محبوبیت زیاد داشت.

بيلتون در سال ۱۳۱۱ هـ. ش در شهر مزارشریف تولد شده و فرزند جمعه خان می باشد، در هشت سالگی به لوگر رفت و تحت رهنمایی های استاد درّی لوگری به هنرنمایی ها شروع کرد و در جمله آلات موسیقی به نواختن تنبور دست زد و در نواختن تنبور به هنر هنرمند بزرگ وطن غلام بهاءالدین خان گلبهاری مزاری علاقمندی زیاد نشان میداد، بیاد این نگارنده می آید که بهاءالدین مذکور بسال ۲۰۰۲ میلادی در شهر مزارشریف تقریباً پنج ساعت در هوتل مزار هنرنمایی کرد و واقعا او از استادان بزرگ وطن در تنبورنوازی می باشد.

زیاده تر اشعاری را که بيلتون از راه رادیوی وقت میخواند اشعار بهایی جان بود و بیاد داریم که خوردسالان تحت تاثیر خواندن های او می آمدند، و در کوچه های کابل، آواز او را تقلید و با خود زمزمه مینمودند.

اما آمدن خواننده های شوقی و اماتور در کابل و هنرنمایی های آنها در کنسرت ها، عروسی ها و رادیو اندک جای بيلتون را بخود جذب میکردند، و بيلتون که شخصی هنرمند و شخصیت بی بدیل بود از این حرکات چندان احساسی بدی نمی کرد و هنرمندان را به هر شکلی که میخواندند دوست داشت. در اواخر عمر در کابل با خانواده خود حیات بسر می برد.



بیلتون



بیلتون





اوراست: نظرمیروزی عبدالغنی چل دواز - سلیتون منبور - سلام لوگری - هارونید - شتر طار باب



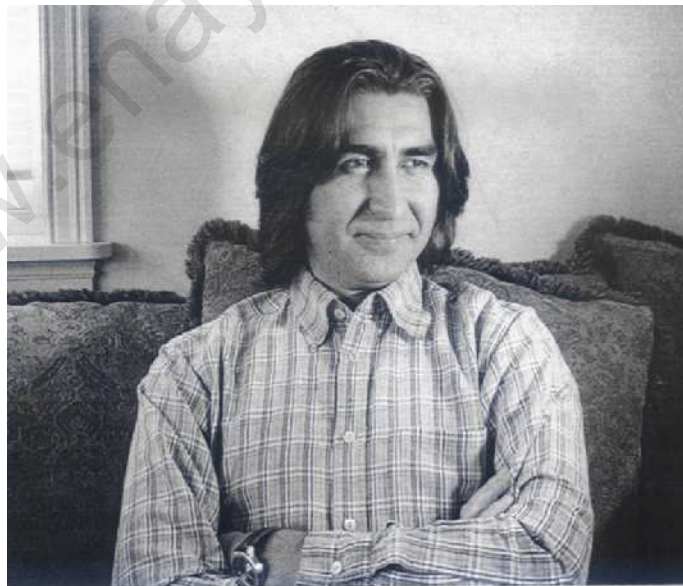
هراره جات (هرند هراره)





دکتور یاسا هنرمندی از مهاجرین هزاره افغانستان در کویته، فعلاً
در شهر مزار شریف، آواز خوان و آرمونی نواز

دکتور یاسا هنرمندی از مهاجرین هزاره افغانستان در کویته، فعلاً در شهر مزار شریف



داوود سرخوش از آواز خوانان مشهور هزاره از ولایت دایکندی
فعلاً مقیم اتریش

داوود سرخوش از آواز خوانان مشهور هزاره از ولایت دایکندی فعلاً مقیم اتریش.



Sarwar Sarkhosh

سرور سرخوش آوازخوان و دمبوره نواز
دارای سبک منحصر به فرد در نوازنده گی



امان یوسفی آوازخوان و دمبوره نواز



هنرمندان کابلستان



صفدر توکلی آوازخوان و دمپوره نواز مشهور از ولایت بامیان



شیر محمد غزنوی



استاد محمد اسرائیل رویا

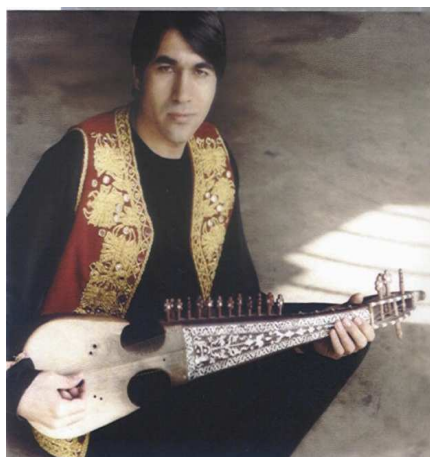
استاد رویا از زبردست ترین خطاطان افغانستان می باشد، که صیت شهرتش تا اقصای جهان رسیده است.

استاد رویا در جوزای سال ۱۳۲۸ هـ. ش تولد گردیده، بعد از تحصیلات در مطبوعات افغانستان در مسلک خطاطی منحیث یکی از برگزیده ترین هنرمندان خط شناخته شده است. در طراحی و دیزاین دست رسا و ابتکار عالی دارد و کارهای زیادی او چه در افغانستان و چه در ایران مورد تقدیر و تحسین اهل هنر قرار گرفته است.

آقای استاد رویا علاوه بر نویسندگی خوب و اشعار آبدار می سراید مجموعه آثارش به چاپ رسیده است.

گرچه استاد رویا زیاده تر منحیث خطاط و نقاش شناخته می شود ولی از برازنده ترین شخصیت ها در مسلک موسیقی بوده، تحقیقات زیادی را در قسمت عمومیات موسیقی، شناخت آلات و اسباب موسیقی انجام داده، همچنان در حدود دوصد پارچه کمپوز و خواندن هایش را ثبت و با خود دارد.

صدای آقای استاد رویا بسیار گیرا و زیباست، وی نغمه گر و سازنده و خواننده است. جناب استاد رویا اکنون در شهر نیویارک بسر می برد و با نگارنده از دوران خورد سالی تا ایندم ارتباط برادری دارد.



قریشی

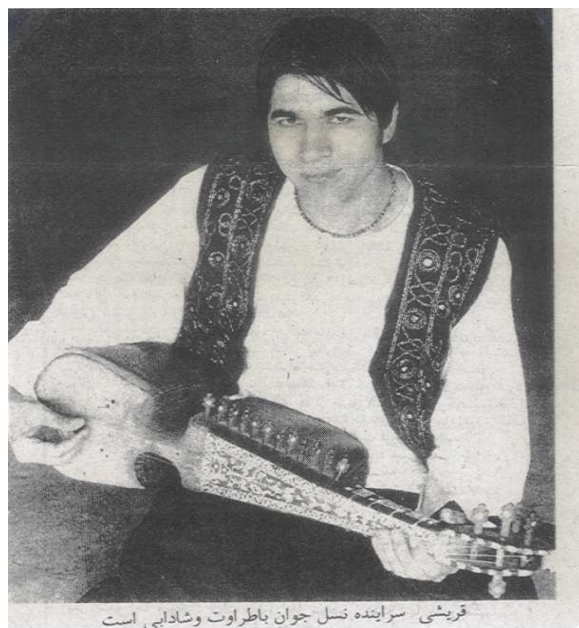
قریشی یکی از هنرمندان معروف وطن، اصلاً از ولایت وردک می باشد در شهر کابل نشو و نما یافته و از ایام خورد سالی به موسیقی علاقمند بود، بعداً در ایام هجرت به ایالات متحدهء امریکا سرآمد هنرمندان رباب نواز شد.

قریشی برادر استاد رویا است و با تشویق آن استاد محترم، هنرش را به پیش برد، اکنون قریشی یکی از چهره های شناخته شدهء هنر موسیقی افغانستان در برون مرزی میباشد، که صیت شهرت او بمانند برادرش به اقصای جهان رسیده است. فعلاً در شهر نیویارک ایالات متحدهء امریکا مصروف هنرنمایی ها با گروه های هنرمندان میباشد.



(محمد قریشی)

محمد قریشی



قریشی سراینده نسل جوان باطراوت وشادابی است

محمد قریشی



استاد رضا علی خان

استاد رضاعلی خان از استادان مشهور هندوستان و از فامیل درجه یک هنر موسیقی آنجاست. استاد رضاعلی خان فعلاً در جرمنی اقامت دارد و با جناب محترم کریم نواب خطاط و موسیقی شناس وطن رابطهء نزدیک داشته و عکس استاد رضاعلی خان به توسط شان برایم فرستاده شده است.

استاد رضاعلی خان میفرماید که اصلاً اجداد شان از عروس البلاد غزنی بوده بعداً به هندوستان رفته و در آنجا متوطن شده اند.

استاد رضاعلی خان هنرمند بزرگ کلاسیک هندوستان است، پدرش منورعلی خان و پدرکلانش استاد اول موسیقی هند بله غلام علی خان مشهور می باشد. عکس پدرش با هنرمندان افغانستان در کابل دیده می شود که در صفحات دیگر این کتاب آورده شده است.

این هنرمند بزرگ فعلاً در مملکت جرمنی حیات بسر می برد. استاد از اینکه خود را اصالت افغانی میدهد بنأ من با افتخار وی را در قطار هنر مندان غزنی شامل ساختم.



استاد غلام محی الدین شبنم غزنوی

شبنم غزنوی یکی از هنرمندان و استادان مشهور مسلک نقاشی می باشد، نگارنده این سطور زمانیکه شاگرد صنف دهم دارالمعلمین کابل بود، استاد شبنم استاد مضمون رسم بودند. برای اینکه این استاد را از نزدیک با همه خصوصیات هنری و حیاتی شان آشنا می باشم، سعی میدارم تا جائیکه امکان دارد حقایقی را در باره حیات پربار شان شرح دهم.

غلام محی الدین فرزند مرحوم میرزا عبدالرحمن خان در سال ۱۳۱۴ هـ. ش در اطراف شهر باستانی غزنی بیکی از قریه های بنام قریهء خواجه حکیم سنائی (رح) متولد گشت، پدر شان از شخصیت های سابقه دار در مسلک کتابت و دارای خط خوش بود، عم بزرگوارشان نیز از نعمت هنر برخوردار و جمله اهل فامیل شان در هنرموسیقی وارد بودند.

غلام محی الدین کوچک مدتی را بمصاحبت شوهرعمهء شان که از سادات کرام و به لقب آغا صاحب معروف بود سپری نمود، اگر چه پدر و عم شان نیز علاوه از اینکه خودشان مردمان با خدا بودند با اهل طریقت و سادات احترام خاص داشتند.

شبنم غزنوی که تخلص خویش را خود تعیین نموده بود، در چنین فامیل با خدا و تا حدی روحانی پرورش یافت، او دروس مکاتب ابتدائیه و متوسطه را به سال ۱۳۳۲ هـ. ش در لیسه سنائی پایان رسانید و بزودی بعد از ختم این مرحلهء فراگیری در مکتب مذکور منجیث استاد هنر وظیفه یافت. و با آنکه از نگاه سن خورد سال بود، توانست بدرجهء خوب این مسؤولیت بزرگ را انجام دهد، در زمان معلمی در مکتب حضرت سنایی در غزنی، شبنم بعدی خوش درخشید که آوازهء هنرمندی اش در اقصی وطن رسید، زیرا این هنرمند جوان صاحب سه هنر بود، هنر تیاتر، هنر موسیقی و هنر نقاشی. بیاد دارم که شاگردان و همدوره های شبنم بار بار این حکایت را بمن گفته اند که همه فعالیت های ماورای درسی مکتب سنایی بدوش شبنم بود،

چنانچه که روزی در مکتب سنایی درام مشهوری را هنگام شب به نمایش می‌گذاشتند شب‌نم همه ریکلامها و پوسترها را تهیه داشت و در شب هنگام چند رولی را بازی کرد که از جمله رول یک ملنگ را در صحن درامه انجام داد و به تعقب آن اعلان کردند که یک خواننده جوان شوقی بنام غلام محی‌الدین شب‌نم آواز خوانی مینماید، شب‌نم لباس ملنگی را از بدن بیرون کرد و ملبس با دریشی و نکتائی در پشت هارمونیم نشست و همه را از خواندن خود فرحت بخشید و در نهایت درجه استقبال شد.

چون استعداد شب‌نم در مسلک هنر رو به انکشاف بود او رابه دارالمعلمین کابل منحیث استاد نقاشی استخدام نمودند تاریخ تبدیلی استاد شب‌نم که بسال ۱۳۳۸ هـ. ش بود، برعلاوه تدریس مضامین هنر، کورسهای مسلکی و هنری را تحت نظر متخصصین داخلی و خارجی تدریس نمود و در همه آزمایشات موفق و نتایج عالی را بدست آورد.

شب‌نم نظر به لیاقت و کاردانی در مسلک تدریس هنر برای نه ماه در مملکت فلپاین بسال ۱۹۶۱ میلادی بغرض تحصیل در رشته آرت ابتکاری فرستاده شد و از آنجا با محصولات و نتایج پربار بوطن بازگشت و دوستان زیادی از قبیل مستر دیزون و غیره پیدا کرد.

شب‌نم بعد از برگشت علاوه از اینکه تدریس هنر را در دارالمعلمین کابل بدوش گرفت در سال ۱۳۴۲ هـ. ش لیسه را از طریق کورسهای داخل خدمت وزارت معارف وقت پایان رسانید. استاد شب‌نم زمانیکه معلم دارالمعلمین کابل بود. یک عده استادان مکاتب ابتدائیه کابل را اصول تدریس هنر درس داد و آن کار را موفقانه انجام داد و چندین سال دیگر بدین شکل منحیث سوپروایزر هنر در وزارت معارف کار کرد و در میان همه اهل معارف و هنر شهرت بسزائی بدست آورد.

شب‌نم غزنوی در کابل با اکثر هنرمندان بزرگ آشنا شد. استاد محمد شاکر سامی (استاد نقاشی صنف دوازدهم این نگارنده)، استاد خیرمحمد عطایی، استاد خیرمحمد یاری، استاد غوث الدین غوثی، استاد کریمشاه خان و غیره را می‌شناخت و رفت و آمد های رسمی شان بحدی رسید که بعد ها ارتباطات فامیلی را با یک عده از قبیل استاد خیرمحمد عطایی و غیره برپانمود و در جمله این ارتباطات نگارنده این مضمون با استاد شب‌نم شرکت داشت.

شب‌نم غزنوی همکار بسیار دلسوز در دو کتاب هنر تألیفی این نگارنده بود و اگر او با من یاری نمی‌کرد تکمیل آن دو کتاب هنر که در افغانستان اولین کتاب های هنر بودند کارآسانی نبود. استاد شب‌نم در مسلک نقاشی در کابل بحدی شهرت یافت که در اکثر کمیسیون ها و سیمینار های هنری عضویت میکرد. باری بمدت دوماه در سال ۱۹۷۸م به مملکت ویتنام برای مشاهدات

هنری سفر نمود، آقای استاد شبنم سالهای زیادی در مرکز ساینس وزارت معارف و مؤسسه تعلیم و تربیه پوهنتون کابل منحصراً در الاستریشن کتاب ها کار کرد.

آقای شبنم عمر گرامی اش را در خصوص خدمت به جامعه افغانستان بمصرف رسانید. در حدود چهل سال در خدمت جامعه افغانستان خاصاً هنر مصروف بود وی در سال ۱۳۷۱ هـ. ش برتبه (فوق رتبه) رسید و بعداً ناگزیر بدیار هجرت در پاکستان پناه برد و تا اکنون در اسلام آباد حیات بسر می برد. (سپتامبر ۲۰۰۷ م)

شبنم در آرت ابتکاری یک متخصص کاملاً رسیده و صاحب صلاحیت است. تابلو های او اکثراً برنگ روغنی و به شیوه کویبرم مشاهده میگردد و بیاد دارم که تابلو های زیبای شبنم را مرحومه مادام شکور ولی و استاد یوسف کهزاد و استاد عطایی منظمآ تعریف و توصیف میکردند و او را در قطار رسامان اول ابسترکت افغانستان بمانند مرحوم استاد سید مقدس نگاه قرار میدادند.

آقای شبنم در آواز خوانی برادیو افغانستان سابق ارتباط داشت و زمانیکه آواز ها مستقیماً در رادیو کابل در کنار پل باغ عمومی برود کاست می شد خواندن های دلنشین انجام داده است و با آقای ناشناس و دیگر هنرمندان در آن دستگاه ارتباط داشتند. همچنان جناب شبنم که سالهای زیادی با این نگارنده همدفتر بود کمپوز های خواندن های بلوچی را بدفتر مشترک مان تهیه میکرد و از این کمینه که در موسیقی استعداد کافی ندارم نظر میگرفت و چندین خواندن بلوچی را از جوان بسیار شریف و نجیب و ضمناً فهیم بنام عبدالبصیر بلوچ که شاگرد هردوی مان بود تهیه نمود و باید یادآور شوم که سه شاگرد عزیزمان بنام های محمد عمر حیدری از سنگ چارک، خضرقل نصیحی از میمنه و عبدالبصیر بلوچ از نیمروز در همه فعالیت های هنری مکتب با ما یاری و همکاری مینمودند و خداوند محمد عمر حیدری را غریق رحمت کند که در غربت سرای امریکا در سنین جوانی داعی اجل را لبیک گفت و او لیسانسه شعبه جغرافیه پوهنتون کابل بود و در سال ۲۰۰۸ میلادی بصیر بلوچ نیز دارفانی را وداع گفت.

استاد غلام محی الدین شبنم غزنوی در کابل تشکیل فامیل نمود و با محترمه گلجان یکی از نجیب زادگان کابل و لوگر ازدواج کرده و ثمره ازدواج شان دو دختر و پنج پسر است و اکثراً در مسلک هنر وارد می باشند عاطفه جان و احمد صدیق در جمله در هنرمندی خوش درخشیدند.

یک پورتریت پنسلی محترمه گلجان خانم شبنم را این حقیر ترسیم نموده ام که در بسیاری جایها از آن پورتریت تقدیر شده و در جمله کارهای خوب من شمرده می شود و در چند

کتاب نقاشی آنرا بطبع رسانیده اند. استاد غلام محی الدین شبنم غزنوی بار بار با اینجانب نمایش نقاشی انجام داده و باری هم مشترکا" به سیاحت نیم دنیا پرداختیم و سه ماه را در زمستان ۱۹۷۱ میلادی در جرمنی به آن سفر سپری نمودیم و از هنرهای نقاشی خود بهره مالی بدست آوردیم.

آقای استاد شبنم دارای شمایل خاص می باشد با قد متوسط البسه بسیار شیک و صفا می پوشید، در امور دفتر و دیوان شخص با سلیقه، شخصیت متواضع و دارای طبیعت ظریف است، با شاگردان و هنرمندان دیگر رفتار نیکو و به پیشرفت هنر علاقه خاص دارد و در همه امور حیاتی مرد شایسته و قابل قدر می باشد، قدرت دید چشمانش از سالها باینسو کمی ضعیف و در این اواخر از گوشها اندک در شنوایی تکلیف دارد، خدایش او را در پناه خود نگاه دارد. دز آغاز سال ۲۰۰۷ عیسوی بمرض درد گلون مبتلا بوده و با تاسف در ماه جون ۲۰۰۹م در پاکستان وفات یافت و در آنجا بخاک سپرده شد.

و اینک می پردازم در خلاصهء کارهای هنری و وظایف استادشبنم:

- * هشت قطعه تحسین نامه از مقام ولایت غزنی و وزارت معارف.
- * دو قطعه تقدیر نامه بدرجات دوم و سوم از مقام وزارت معارف.
- * یک مدال عالی از دفتر شاهی افغانستان.
- * دو مدال صداقت از مقام وزارت تعلیم و تربیه.
- * دو مدال خدمت در سال هفتادومین استرداد استقلال افغانستان.
- * جایزه نقدی از وزارت معارف بخاطر همکاری با عنایت الله شهرانی در تألیف کتاب «رهنمایی تدریس آرت» به امضای محترم داکتر علی احمد پوپل وزیر معارف وقت.
- * دو جایزه نقدی از وزارت اطلاعات و کلتور و اتحادیهء هنرمندان.
- * دو تابلوی نقاشی شان در آرشیف ملی موزیم کشور قید دفتر شده است.
- * معلم رسم در لیسهء سنایی غزنی.
- * آمر مرکز آرت تربیوی دارالمعلمین کابل همزمان سوپروایزر در مکاتب ابتدائیه.
- * استاد اصول تدریس آرت ابتکاری برای معلمین مکاتب مرکز و ولایات (کورسهای تابستانی و زمستانی)
- * آمر دیپارتمنت آرت ریاست مرکز ساینس و تکنالوژی وزارت تعلیم و تربیه.
- * استاد مضامین آرت تربیوی و گرافیک فاکولته تعلیم و تربیه پوهنتون کابل.
- * مامور طرح و دیزاین شعبهء طباعتی ادارهء انکشاف بین المللی آمریکا (USAID) در کابل.

- * رئیس افتخاری بخش نقاشی اتحادیه هنرمندان افغانستان.
- * عضو دائمی اتحادیه هنرمندان و انجمن نقاشان وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان.

نمایشات آثار نقاشی:

- * نمایش مشترک با هنرمندان فیلیپین در دانشگاه (UP) شهر مانیلا ۱۹۶۱ م.
- * نمایش مشترک با آثار نقاشی عنایت الله شهرانی در جمهوری آلمان غرب ۱۹۷۱ م.
- * نمایش مشترک با عنایت الله شهرانی در تالار وزارت اطلاعات و کلتور ۱۹۶۳ م.
- * نمایش مشترک با عنایت الله شهرانی در مرکز کلتوری و فرهنگی سفارت امریکا در کابل ۱۹۶۳ م.
- * نمایش مشترک با نقاشان افغانی در تالار کتابخانه پوهنتون کابل ۱۹۷۸ م.
- * نمایش مشترک با استادان فاکولته هنر های زیبای پوهنتون کابل در اسلام آباد ۱۹۹۴ م.

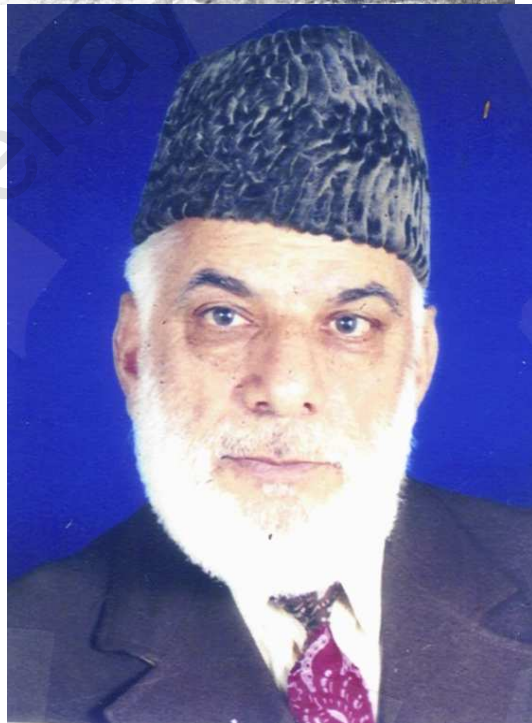
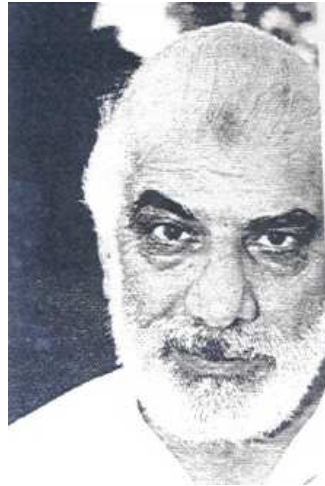
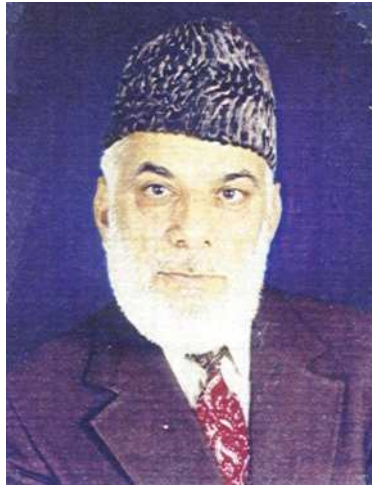
نوشته و همکاری ها:

الف - تألیفات:

- * مؤلف کتاب «رهنمای تدریس نقاشی برای کودکان و نوجوانان» چاپ پشاور ۱۳۸۰ هـ. ش.
- * مؤلف کتاب «البوم نقاشان مهاجر افغانستان» چاپ پشاور.

ب - همکاری ها:

- * زمانیکه این نگارنده عنایت الله شهرانی مواد کتاب «هنر در افغانستان» را به دوره تحصیل فاکولته جمع میکرد استاد شبنم همکاری دائمی داشت و حتی سوانح بعضی از نقاشان را برایش تهیه داشت. این کتاب که در سال ۱۳۵۰ هـ. ش از طریق وزارت معارف بطبع رسید، اولین تذکره نقاشان افغانستان است که نوشته و طبع شده است. همکار دیگر این نگارنده در کتاب مذکور استاد برشنا بود.
- * این نگارنده زمانیکه محصل صنف سوم فاکولته تعلیم و تربیه بود، کتاب «اصول تدریس آرت را برای معلمین مکاتب ثانوی و دارامعلمین ها» تألیف نمود و چون این کتاب بذات خود اولین رهنمای تدریس آرت و هنر بود، ضرورت و ایجاب همکاری سابقه داران هنر را مینمود. از آن رو استاد شبنم در زمینه همکاریهای بیدریغ نمودند.
- * استاد رهنمای سریال تجارب آرت ابتکاری برای مجله «رنگین کمان» پشاور ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ هـ. ش.



فصل چهاردهم

هنرمندان حوزه های شمال شرقی



استاد شاه ولی ترانه ساز

هنرمند ممتاز و بی نظیر موسیقی در افغانستان

ترانه های جهان گرچه مختلف رنگ اند تو چو زپرده برآیی همه یک آهنگ است
استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز اصلاً از اهل درواز بدخشان و از اولاده شاهان درواز میباشد. پدر
نامدار و سیاستمدار استاد ترانه ساز بنام شهء محمد ولیخان وکیل السلطنه شاه امان الله خان بود
که محمد نادر خان او را بنا بر کدورت و ضدیت سیاسی در وقت حکومتش با چند نفر از
یارانش شهید ساخت. محمد ولیخان دروازی همان شخصیت بزرگ سیاست در افغانستان بود
که منحیث سفیر فوق العاده، آزادی افغانستان را در غرب و شرق و حتی قارهء امریکا بگوشها
رسانید و بدوران حکومت شاه امان الله بارها امور سلطنتی افغانستان را مستقلانه به پیش برد.
استاد ترانه ساز این شهزاده بدخشی که از سلالهء شاهان ترکی النسب بلخ و بدخشان میباشد با
همه محرومیت ها از جمله تحصیلات، از سواد عالی برخوردار بوده و ترانه ها را خود چون
سلفش امیر خسرو بلخی ثم دهلوی می سراید و سپس آن ترانه های پرشور را آراسته با صد هنر
الحانی به مثل ققنس افسانوی میخواند و هزاران و ملیون ها شنونده را شیفتهء صدای زیبایش می
سازد. حضرت مولانا در شأن ترانه ساز گوید:

من دلغ گرو کردم و عریان خراباتم خوردم همه رفت خود مهمان خراباتم
گر رفت زرو سیمم با سینهء سیمینم ور بی سر و سامانم، سامان خراباتم

در تاریخ خوانده ایم که گاهی محرومیت ها در انکشاف شخص تأثیرات مثبت دارد، چنانچه
این نگارنده در کتاب «یمگان» گفته است که استعداد استاد خلیل الله خلیلی بزرگترین

سخنور معاصر افغانستان بعد از شهادت پدرش متجلی شد و چنانست استاد ولی ترانه ساز که بعد از شهادت پدرش چون از همه امتیازات محروم گشت ناگزیر عقده ها، سوزها و رازهای درونی اش را از طریق علم الحان و نوا بگفته مولانا یا خداوندگار بلخ با آله نی با فریادها و فغانها اظهار کرد.

چند سال پیش که استاد ترانه ساز از طرف اکادمی علوم افغانستانی مقیم ورجینیا لقب «استاد» را در هنر موسیقی یا علم الحان بدست آورد، اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان آنرا تأیید کرد. زیرا استاد ترانه ساز این هنرمند بی بدیل و صدا ساز و آهنگ باز شهیر افغانستان از همان حنجره طلائیان اول وطن چه در گذشته و چه در عصر حاضر می باشد که باید بنام نامی اش افنخارات و مباحات کرد.

استاد ولی ترانه ساز در علم موسیقی معلومات زیاد دارد و خود در مسلک موسیقی کلاسیک ید طولاً داشته و دست کم بیش از پنجاه سال درین راه تجربه اندوخته است و در ساحه علم الحان چون گل خود روی معطر در چمن زار وطن روئیده است:

هزاران همچو بلبل در بهاری می شود پیدا
نوا سنجی چو او در روزگاری می شود پیدا
نجوا های استاد ترانه ساز چنان بر مستمع اثرات گوارا و خوشایندی دارد که گویی نواهایش از درد ها، آلام محرومان، قلب های داغ دیده عاشقان، دل باختگان و سوختگان نمایندگی مینماید، بیدل همه دل گوید:

بود محو حیرت در این بزمگاه تپیدن در آغوش بزمگاه
به توصیف این بزم دعوی گذار نفس چون دم صبح شبنم طراز
استاد ترانه ساز از همان هنرمندان نامی وطن ماست که نام گرامی و ارجمندش در تاریخ موسیقی کشورها بخط زرین و جلی حک شده است.

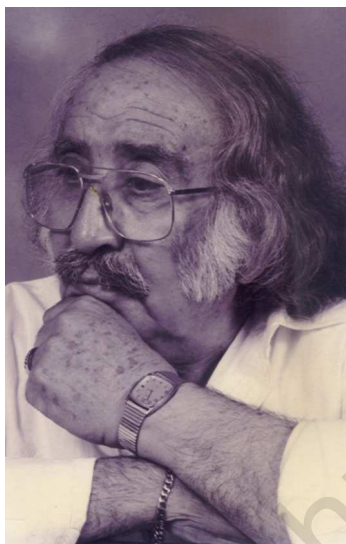
اگر چه استاد ترانه ساز بمانند ملیون ها آواره در غربت سرای امریکا بسر می برد ولی در وقت مداخله روسها در افغانستان با سرودن اشعار ضد روسی و خواندن آنها با صدای عالی و پر کیفیت، قهرمانانه جهاد کرد و از گفته های مهم او:

« تا یکنفر افغان است زنده افغانستان است » می باشد که از ایام جهاد تا کنون ورد زبان مجاهدین مبارزین و آوارگان قرار گرفت و استاد را جهاد او شهره آفاق بخشید.

با بخت نیک این نگارنده کتاب ضخیمی را در باره پدر سیاستمدار استاد ترانه ساز یا این هنرمند والا گهر نوشته و به بهانه این عمل خیر با همکاری های بیدریغ استاد عبدالرشید بینش به

شرف صحبت شان در کالیفورنیا رسید. در این دیدار استاد ترانه ساز یک مرد کهن سال با سیما و چهره و وجاهت مرغوب چون پیر خراباتیان جلوه میکرد.

من خراباتی ام و بساده پرست در خرابات مغان بی خود و مست
خوشر از کوی خرابات نباشد جایی گر به پیرانه سرم دست دهد ماوایی



وفات استاد شاه ولی ولی ترانه ساز

خبر المناک و تأثر آور وفات استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز بروز یازدهم دسامبر ۲۰۰۷ عیسوی، ملیونها مردم افغانستان را چه در داخل و چه در خارج متأثر ساخت. از آنجائیکه راه همه موجودات حیه سفر به دنیای دیگر است و مرگ بدست خداوند (ج) میباشد، لذا بجز دعا در حق آن مرد هنر و ادبیات و سیاست، چیزی از دست ما آمادگان راه آخرت نمی آید. در چند کلمه میخواهم در بارهء شجرهء استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز و بعد در بارهء شخصیت چند بُعدی آن بزرگمرد تاریخ وطن بحث نمایم.

استاد ترانه ساز از شهزادگان اصیل و خانواده های اشرافی درواز بدخشان میباشد. در کتاب «تاریخ بحر الاسرافى مناقب الاخبار» محمود بن امیر ولی به ترجمهء مایل هروی، از جد بزرگ استاد می خوانیم:

« ندر محمد خان (پادشاه بلخ بامی) فرزند دین محمد خان است، که تاریخ بحر الاسرار را محمود کتابدار بنام او مصدور و بخواهش او نگاشته است. ندر محمد خان دو فرزند سبхан قلی و عبدالعزیز خان داشته و سبхан قلی دارای دو فرزندانی بنام اسکندر خان و عبدالله بوده، محمد مقیم خان نواسهء اوست.» (ص ۱۱ بحر الاسرار)

در زمان حکومت سبхан قلی خان در بلخ، قلماق شاهان (ترکان قرغز) در درواز باستانی حکومت میکردند، که شرح مفصل آمدن اسکندریگ شهزاده بلخی به درواز و برانداختن حکومت سابقه دار قرغز ها را این نگارنده در کتاب «شاه محمد ولی خان دروازی و کیل السلطنت اعلیحضرت امیر امان الله غازی» چاپ پشاور نوشته است.

اسکندریگ بعد از میان بردن پادشاه درواز، خود بر سریر حکومت دروازیستان می نشیند، اولین فرزندش را که به درواز تولد میشود، «شه دروازخان» نام میگذارد، که بعد از وفاتش، شاه درواز خان پادشاه میشود. او فرزندی دارد بنام شه سلطان محمود خان (در تاریخ درواز و کتاب رهنمای قطغن و بدخشان دو شاه محمود آمده) سلطان محمود فرزندی دارد بنام «شه ترک خان»، که پس از پدر بر سریر تخت درواز می نشیند و یکی از ادبای مشهور شناخته شده و اشعار زیبای فارسی دری را می سرود. برادر شه ترک خان بنام محمد اسماعیل خان بعد از شاه ترک خان برتخت جلوس مینماید. به دوره همین پادشاه به روایت مرحوم شاه عبدالله بدخشی در کتاب «ارمغان بدخشان» کار «قلعه خم» بتاریخ ۱۲۵۸ هـ. ش به اتمام میرسد. بعد از شاه اسماعیل خان، شه محمد ابراهیم بیک پادشاه میشود و از طرف مردم درواز به نسبت نداشتن سلوک خوب و بیجایش شه محمد سراج خان حکومت درواز را بدست می آورد. شه سراج خان برادری دارد بنام سبхан قلی خان، که پدرش او را بنام جد بزرگشان شاه بلخ نامگذاری نموده بود.

درین هنگام امیر مظفر خان پادشاه بخارا با حیل و فریب حکومت شاهی درواز را از میان میرد و بقایای شاهان درواز بهر طرف فراری میشوند. سبхан قلی خان که مرد ادیب و شاعر مشهور است، او را امیر عبدالاحد خان فرزند امیر مظفر حمایه مینماید و به دربار بخارا در قطار شعرا و علما موقف میدهد. برادر دیگر شاه سراج خان، شاه ابوالفیض خان است که به سمرقند هجرت مینماید و فرزند شاه ابوالفیض خان بنام شه محمد ولی خان و خانواده او را همراهی می نمایند.

شه ابوالفیض خان در سمرقند با امیر عبدالرحمن خان آشنا میشود و هردو فراری ها در فکر آمدن دوباره به افغانستان و بدست آوردن حکومتهای اجدادی شان به درواز و کابل می افتند. از آنست که به کمک و همکاری شاه ابوالفیض خان پدر شاه محمد ولی خان، امیر عبدالرحمن در ساحه قطغن و بدخشان صاحب یک لشکر متوسط و جرار میگردد و بعداً در کابل بر سریر تخت و قدرت تکیه میزند. دلیل اینکه عبدالرحمن از طریق قطغن و بدخشان داخل افغانستان شد این بود که اولاً وی داماد میر جهاندار شاه، پادشاه بدخشان بود، از دختر آن امیر، امیر حبیب

الله و سردار نصرالله خان تولد شدند و این هر دو از مادر بدخشی میباشند. از جانب دیگر دختر شاه ابوالفیض خان یعنی خواهر شاه محمد ولیخان دروازی در حبالهء نکاح شهزاده حسن خان پادشاه بدخشان قرار داشت، که مرحومان میرزمان الدین خان و میر یاریک خان از دوستان و همدوره های شاه امان الله خان غازی بودند و، آخرین کواسهء آن میران و شاهان بدخشان میر خلیل الله زمانی است، که فعلاً در دنمارک حیات بسر میبرد. لذا ارتباط امیر عبدالرحمن با مردم صفحات شمال از چند جهت زیاد بود، مردم آندیار به امیر عبدالرحمن به مشورهء شاه ابوالفیض خان پدر شاه محمد ولی خان همکاری نمودند تا بکابل رفته و تخت آبایی اش را بدست آورد. شاه ابوالفیض خان پدر محمد ولیخان از طرف امیر عبدالرحمن خان بعد از بقدرت رسیدن چندان قدر ندید و از طرف امیر ناجوانمردی های فراوان دید، چنانچه وقتی که ابوالفیض خان وفات کرد، در یکی از اسناد امیر عبدالرحمن گفته بود که شاه محمد ولیخان را غلام بچه اش معرفی بدارند، در حالیکه شاه محمد ولی و سردار نصرالله خان و حبیب الله خان هم بازی دوستان نزدیک بودند و از جانب دیگر امیر عبدالرحمن خان و ابوالفیض خان طی یک قرارداد برادری رو بسوی افغانستان نهاده بودند، که می بایست ابوالفیض خان صدراعظم مقرر می شد که نشد.

شاه ابوالفیض خان دروازی پدر شاه محمد ولیخان است و محمد ولیخان را جملهء مردم افغانستان می شناسند که در جنگ استقلال و معرفی استقلال افغانستان عمده ترین شخص بوده است. برای مزید معلومات به کتاب مذکور این نگارنده رجوع بفرمائید.

شخصیت و شمایل استاد شاه ولی، ولی، ترانه ساز:

وکیل السلطنه محمد ولیخان دروازی چندین فرزند داشت، فرزند بزرگ او احمد علی جان داماد شاه امان الله غازی، امان الله ولی که چند سال پیش وفات نمود، که کتاب محمدولیخان دروازی بنام او اهدا شده است، شاه ولی، ولی، ترانه ساز که این مقاله بنام او ترتیب شده و احمدولی سروش شاعر گرانمایه و ادیب توانا که فعلاً در غربت به آستریا بسر میبرد و بیمار است، که خداوند او را شفای عاجل نصیب نماید. ناگفته نماند که شاه امان الله غازی اولادهء شاه محمدولیخان را بمانند خواهر زاده های خود می پنداشت، چونکه مادر شان دختر عمهء شاه غازی امان الله بود.

استادشاه ولی، ولی ترانه ساز از بزرگترین هنرمندان معاصر افغانستان بشمار می آید، او آوازخوان و نغمه سازی بود که نظیرش در وطن ما کم پیدا می شود. استاد ترانه ساز مستقلانه

ساز میکرد و آواز می خواند. با خواندن آنها و ترانه های خاص شنوندگان را فرحت میبخشید و خواندن های خاص او به سبک کلاسیک است، اگر چه علاقه خاص به موسیقی کلاسیک هند داشت، ولی معتقد بود که باید موسیقی افغانستان به سبک خود مردم افغانستان باشد. باری مشکلی درین خصوص بین استاد حفیظ الله خیال و استاد ترانه ساز رخ داد و ناگزیر این نگارنده بحثی مفصل در باره افکار هردو اتفاقات و اختلافات نوشتم و به جریده کاروان به طبع رساندم.

استاد ترانه ساز شاعر زیبا کلام بود و در وقت جهاد اشعار حماسی بسیار خوب سرود و با آواز خود خواند و مجاهدین با استماع آواز های پرجوش او به هیجان می آمدند و بر دشمن حملات بی باکانه انجام می دادند.

استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز یک هنرمند متکبر بود، جناب دانشمند استاد عبدالرشید بینش در قسمت کارهای طراحی و دیزاین کاری استاد ترانه ساز نوشته ای دارند که چندین سال پیش در هفته نامه امید نشر شده و من آنرا در کتاب پدر استاد ترانه ساز شامل ساخته ام.

استاد ترانه ساز منحیث عضو عالی ریاست اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان و در جمله دوازده نفر اعضای شورای عالی اتحادیه مذکور قرار داشت، استاد ترانه ساز را اکادمی علوم مردم مهاجر افغانستان در ایالت ورجینیا لقب استادی دادند و من و اعضای اتحادیه او را تأیید و بدست نشر سپردیم. او واقعا "استاد بی بدیل بود و آواز شیرین و نغزی داشت که توصیفش از قدرت قلم دور است.

اگر چه با استاد ترانه ساز از سال ۱۹۹۵ به اینطرف ارتباط تلفونی داشتم، مخصوصا "بعضی سوالات مرا در قسمت پدر نامدارشان جوابها میدادند، بآنهم در ۲۰۰۵ در کالیفورنیا بحضور شان رفتم و با آنکه بیماری و ضعف وجود شانرا تکلیف میداد، ملاقات نمودم و قابل یادآوری میدانم که همسر محترمه شان خانم ماری جان زن با شهامت از ایشان پرستاری فوق العاده مینمودند و حتی در شفاخانه تا آخرین دقایق حیات استاد خدمات خالصانه را بجا آوردند.

استاد ترانه ساز کتاب «شه محمد ولیخان دروازی. . .» را مکمل مطالعه فرمودند و طی یک یادداشت نوشتند که آنچه در باره نسب و تاریخچه شاهان درواز نوشتم درست است. کسانی دیگر که خانواده او را از نسب اسکندر مقدونی میشمردند، نظر شان را قاطعانه در حضور استاد طالب و استاد بینش و خانم شان رد نمود و از این نسب سازی ها بر آشفستگی و تأثر برایشان وارد شده بود، خود استاد دایم و در همه جا میگفت که: «ما ترک هستیم» کس های لازمه در

آن دیدار با هم گرفتیم، او مرد بلند قامت زیباروی، با حشمت و شکوه و صاحب چهرهء جذاب بود. عمر شان در وقت وفات بین ۸۲ تا ۸۴ سال بود.

وفات المناک او را بحضور خانم گرامی شان ماری جان، دختر شان فیروزه جان و برادرزادهء شان عبدالولی جان، سلطانه محبوب جان ولی و جناب بزرگوارم محترم احمد ولی سروش، قاطبهء هنرمندان جملهء سیاسیون و کافهء مردم کشور خود تسلیت عرض میکنم. جای استاد ترانه ساز خالی است، خداوند او را در خلد برین جا دهد. (نوشتهء ع، شهرانی در جریدهء امید)



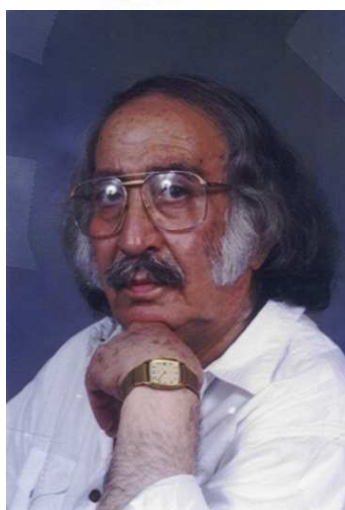
از راست: عنایت الله شهرانی / استاد ترانه ساز / استاد عبدالرشید بینش

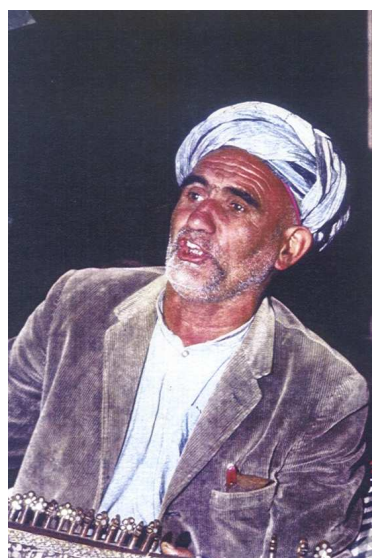
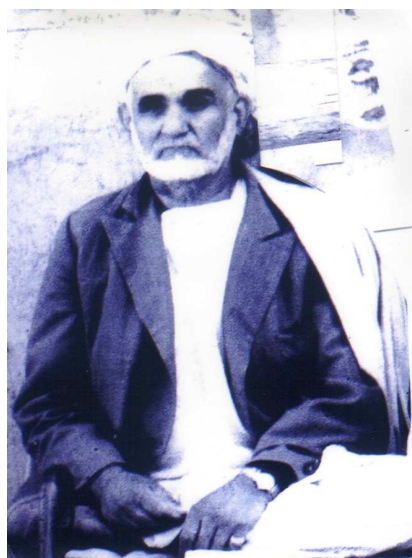


شهرانی و استاد شاه ولی ترانه ساز



TARANASAZ





اکه نعیم

غالباً در سال های ۱۹۷۳ م یکنفر از محققین امریکایی جاپانی الاصل داکتر لورین سکاتا با شوهرش انجنیر تام سکاتا به جهت تحقیقات در رشته موسیقی در بدخشان، هزاره جات و هرات آمدند و مرا از دانشگاه کابل که وظیفه استاد را در فاکولتهء تعلیم و تربیه داشتم، با خود به بدخشان بردند، البته بعد از طی مسافات و ارتباط با هنرمندان مختلف در یکی از سفر ها در بهارک بدخشان، بخانهء علاقه دار بهارک که باشندء فیض آبادبود، سه هنرمند بدخشان، خان بهارکی، اکه نعیم و اسلام الدین از آغاز شب تا دم صبح به نوبت هنرنمایی کردند.

اکه نعیم علاقه نداشت که هنرمند معرفی شود و میگفت علاقمند است تنها در محافل دوستان هنرنمایی کند و چنانچه آتشب چنان بزم آرای و خواندن های عالی را انجام داد که اینک بعد از چهل سال صدای زیبا و گیرای او بیادم می آید.

اکه نعیم غیجک را زیبا می نوازد، استاد عبدالوهاب مددی وی را در ردیف غیجک نوازان معروف آورده است و می سزد او را غیجک نواز اول شمرد.

اکه نعیم باشندء فیض آباد بدخشان و در سال ۱۲۸۲ م در آن شهر تولد شده است. این هنرمند بزرگ و خوانندهء گرامی در سال ۱۳۶۱ هـ. ش داعی اجل را لبیک گفت و صدا های او ثبت دفاتر رادیو می باشد.

متذکر باید شد که آلهء غیجک را عموماً "مردمان بدخشان با دف و چنگ و دنبوره مورد استفاده قرار میدهند و اکه نعیم در کابل غیجک نواز معروف شناخته شده است، همچنان در بدخشان دها غیجک نواز مسلکی و بی بدیل وجود دارند، که آنها بنا بر بعد مسافه نتوانستند بکابل تشریف ببرند.



خان بهار کی

هنرمند بلند مقام بدخشان خان بهار کی از جمله خوانندگان درجه یک بدخشان بوده و تمام مردم بدخشان بنام گرامی اش آشنایی دارند.

خان در رباب نوازی از یکه تازان وطن است، که شبی در مجلس بزم او این نگارنده با یکنفر محقق امریکایی در باره موسیقی افغانستان در بهارک بدخشان اشتراک نموده است. در آن مجلس شب نشینی و یا شب هنری و بزم آرای دو هنرمند دیگر بنام های اکه نعیم و اسلام الدین هم شرکت داشتند.

در تاریخ بدخشان خان بهار کی در زمره بهترین هنرمندان موسیقی بشمار میرود.





سمیع رفیع

یکی از شخصیت های برازنده که نام گرامی اش بنام «سمیع رفیع» ورد زبان هنرمندان، علماء و ادبا می باشد که از جمله برجسته ترین هنرمندان موسیقی و دارای تحصیلات مسلکی تحت نظر استادان بلند پایه هند بشمار میرود.

بقراریکه در یکی از روزهای ماه می سال ۲۰۰۸ در مملکت جرمنی این نگارنده آن هنرمند ارجمند را ملاقات نمود و یک شب را تا هشت صبح به هنر عالی سبک کلاسیک شرقی وی گوش فرا داده و صحبت های بسیار گرم دیگر را با وی انجام داد که البته یکی از خاطرات عمده و مهم حیاتی ام محسوب میگردد. جناب سمیع رفیع در ایام جوانی خود قرار دارد وی متأهل و صاحب اولادهاست. این شخصیت پر از علم و هنر بقرار فرموده خودش اصلاً از جمع شاهان درواز بدخشان بوده و فامیل شان سالهای زیادیست که در قریه «بدخشی» منطقه تگاب و نجراب کوهستان بسر برده اند.

تا جائیکه تاریخ شاهی میدهد در زمانه های بسیار دور سه شهزاده درواز بدخشان بنام های جمال آغه، محمد آغه و گل آغه در مناطق جمال آغه کنونی و محمد آغه لوگر که اکنون هم به آن نام مشهور است و گلبهار تشریف آوردند و مناطق بنام آنها نام گذاری شده است. از نوشته های هنرمند معروف و نویسنده سرشناس گل احمد شیفته بر می آید که این هجرت به اثر یک پیوند عشقی گل آغه و دختر قشنگ سالنگی بنام زیبا صورت گرفته، بشکلی که هردو جوان در عالم دوری با معرفت دلهایشان گرفتار یک عشق قوی شدند، این ارتباط بحدی بود که در عالم دوری با هم صحبت میکردند و از حال یکدیگر خبر بودند، تا اینکه گل آغه با فامیل خود بشمول مادرش به محلات مذکور آمد و گل آغه و زیبا با هم ازدواج نموده در گل بهار مقیم گشتند.

بقرار فرموده بزرگان کوهستان تعداد زیادی از شاهان درواز و اقارب آنها که جمله از اهل و طائفه قرغز مخصوصاً از قوم قلماق ها می باشند در ساحه کوهستان و ولایت کاپیسا زیاد اند و بناً سمیع رفیع که اکنون از عاشقان واقعی می باشد غالباً از طائفه همان شاهان دواز بوده، اصل خود را از قریه مذکور «بدخشی» میداند.

سمیع رفیع این شخصیت درخشنده و صاحب استعداد عالی فرزند شخصیت معروف مرحوم رحیم دادخان می باشد، تولدش در شهر کابل بوقوع پیوسته تحصیلات ابتدایی را در کابل و عالی را در رشته های ادبیات، روانشناسی و تعلیم و تربیه در دانشگاه های افغانستان و مملکت جرمنی انجام داده است.

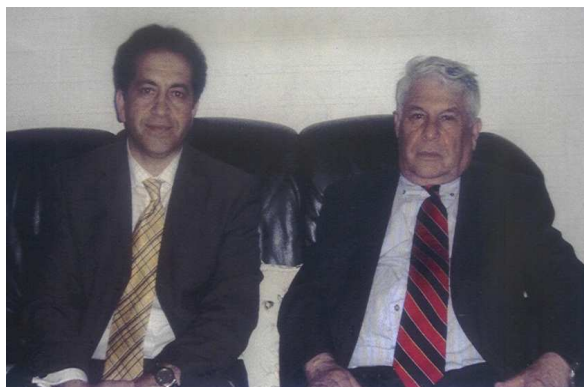
از فحوای گفتار جناب رفیع دانسته می شود که وی از پدر مرحوم خود ادبیات و عرفان اسلامی را آموخته است و طوریکه فرمودند پدرشان با استاد صلاح الدین سلجوقی محشور بوده است. سمیع رفیع یک شاعر بلند پایه و صاحب طبع روان می باشد که یکی از مجموعه های شعری اش با اسم «نوید سحر» اقبال چاپ یافته است.

کتاب تألیفی جناب رفیع بنام «سعدی درخت پرباری از بوستان معرفت» به حله طبع آراسته شده و طرفداران زیاد دارد، خصوصاً یکی از مراکز ادبی ایران سعی دارند به چاپ مجدد آن اقدام کنند.

آقای سمیع رفیع هنرمند خوشخوان و یک بزمی روشن ضمیر است. اشعار کلاسیک فارسی را بحد اعلی زیبا و استادانه میخواند چونکه خودش هم شاعر و نویسنده و ادیب است از آنرو درست خوانی های او شعر فارسی را یکی از امتیازاتش بشمار میرود.

سمیع رفیع در نواختن آلات موسیقی مهارت داشته و هارمونیم را بسیار زیبا می نوازد. از آن رو جناب رفیع در جمع هنرمندان موسیقی و بز میان برجسته قرار دارد.

رفیع اکنون در شهر هامبورک جرمنی منحیث متخصص تعلیم و تربیه و روانشناسی در کشور آلمان ایفای وظیفه مینماید.





هنرمند تخارستان در شهر شیرخان



در محمد کشمی بدخشی

محمد کشمی بدخشی



هنرمندان سرحدی بدخشان





هنرمند بدخشانی



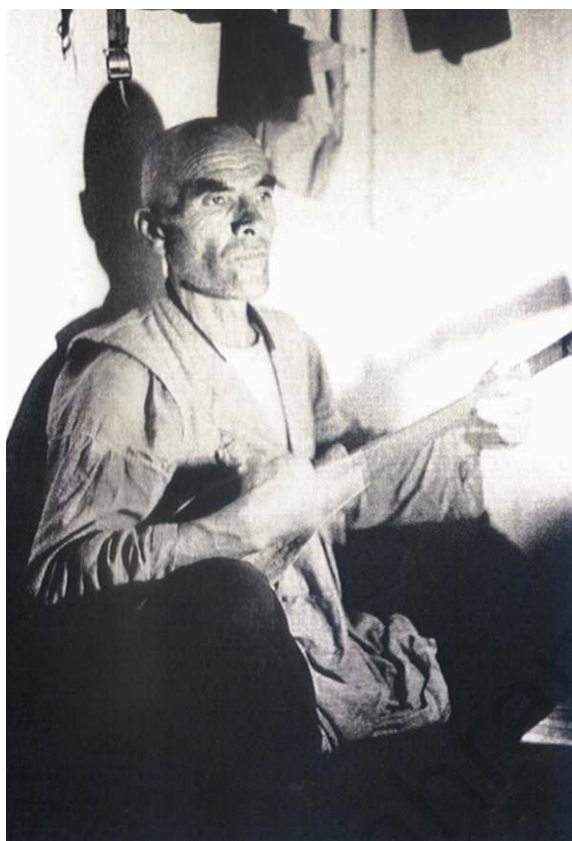
محمد اکبر آواز خوان بدخشی



اسلام الدین بہار کی آواز خوان بدخشان



مردان هنرمند بدخشانی



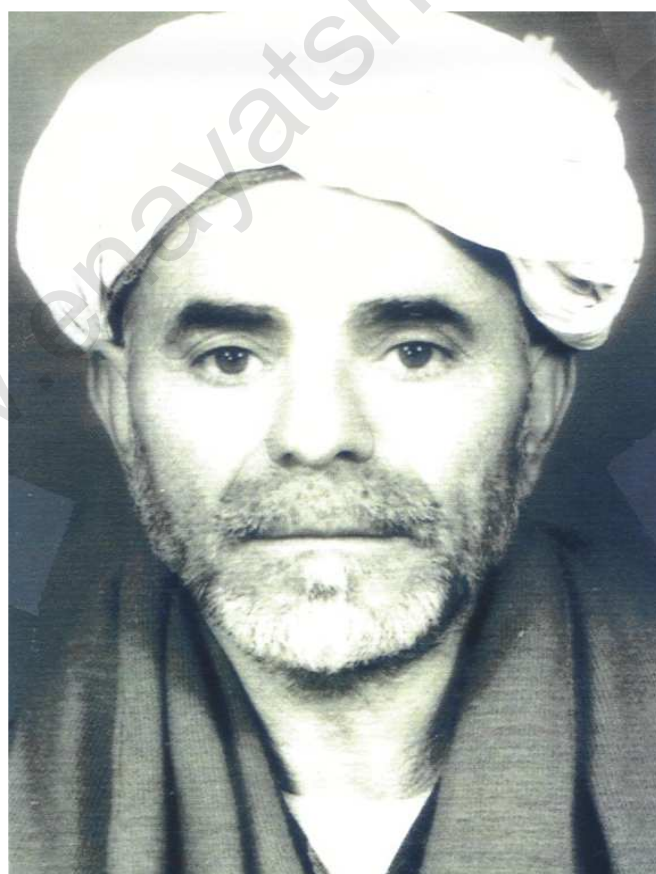
پهلوان اصيل گوراوغلی خوان



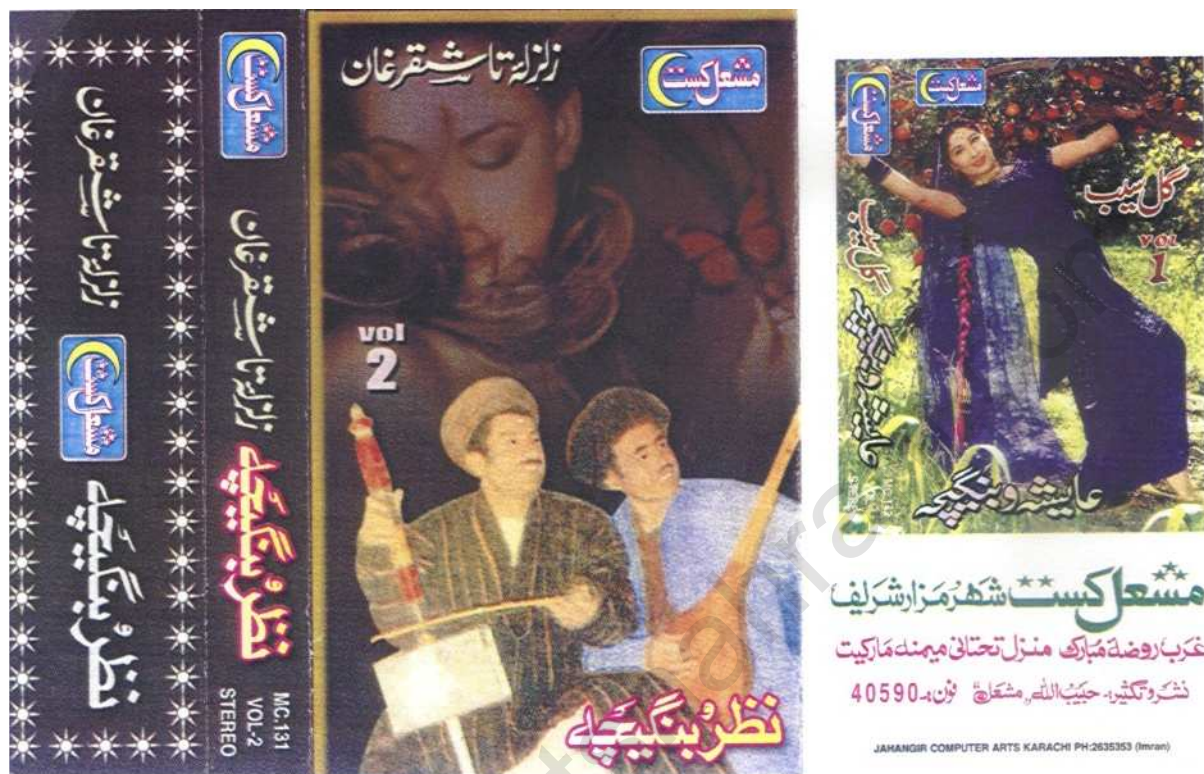
پهلوان اصيل



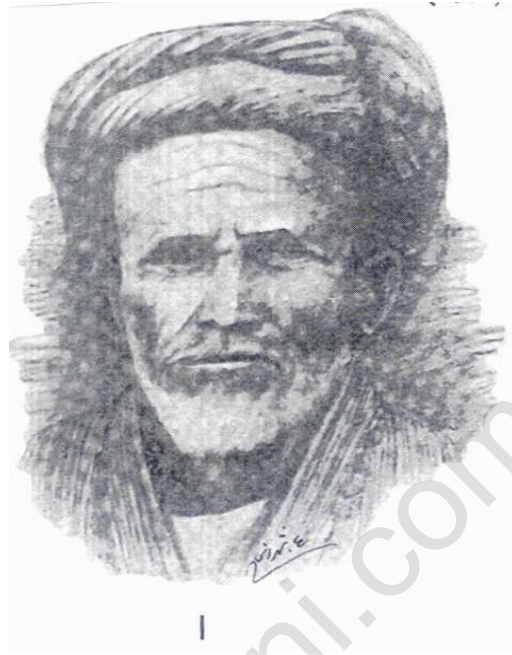
باز گل بدخشی



باز گل بدخشی در قندوز



هنرمندان مزار



استاد جوره بیگ

جوره بیگ از خوانندگان مشهور بدخشان می باشد که او را در خاش بدخشان پدر گواوعلی گویی لقب داده اند.

جوره بیگ اصلاً از قریهء تاجیکان خاش بدخشان ولی بعداً در نوى جرم اولسوالی جرم اقامت اختیار کرد بیادم می آید که بیش از نیم قرن می شود، مجلسی را مشتمل بر هزار و چند نفر در شهران خاش خوش و خندان می ساخت. این هنرمند بی بدیل و مستانه، چنان آواز بلند و جذاب داشت که از توصیف خارج است.

جوره بیگ زمانی هنر نمایی مینمود که مردم در مقابل موسیقی حساسیت داشتند، باآنهم این هنرمند حنجره طلایی خواندن های خوب میکرد، گاهی غزل میخواندو گاهی هم فلک های کوهستان را در قشلاق ها انجام میداد.

اما شهرت جوره بیگ عموماً در سرودن و خواندن های داستان های «گوراوعلی» می باشد و این نگارنده از زبان فرزندش جوره بیگ، داستان های گوراوعلی را نوشته و کتابی را در آن باره تهیه و تکمیل کرده ام.

با آنکه در زمان حیات جوره بیگ عکاس موجود نبود، اما به کوشش فرزندانش یک قطعه عکس خیرهء یک انچی اش را دریافتم و بعداً سعی کردم با آئینهء مخصوص آنرا دیده اندک انلارج نمائیم. جوره بیگ از بزرگترین گوراوعلی گویان بدخشان می باشد. وفات جوره بیگ در سال (۱۳۵۲ هـ. ش) بوقوع پیوسته است.



رجب محمد جوره زاده

رجب محمد جوره زاده

وظیفه هر فرد از افراد جامعه ماست تا در جنبه های پیشبرد و پیشرفت کشور بهر سویه که باشد سهم فعال داشته باشد. براساس گفتهء بالا نویسنده این سطور در یکی از روزهای ماه مشهور سرطان برای ثبت و گردآوری موضوعات فولکلوری جانب بدخشان رفته بعد از تحقیقات و کاوش در آن ساحه با هنرمندان و آواز خوانان مشهور محلات آن ولایت روبرو گردیدم. برآستی در زوایای دور دست کشور عزیز چنان موضوعاتی مهم دست ناخورده یافت میگرد که هنوز ما شمه ای از آنها را تحت غور و بررسی قرار نداده ایم. در این سفر نگارنده یک تعداد از موضوعات فولکلوری و ادب عامیانه را ثبت و تحقیق نمودم، از جمله در قطار هنرمندان با هنرمندی روبرو شدم که نام وی رجب محمد و تخلص اش جوره زاده میباشد. شخصی است با قد میانه، لاغر اندام و زیبا روی با جامه و لنگی و لباس ملی، تقریباً سی و هشت سال عمر دارد. پدرش جوره بیگ از قریه تاجکان خاش بوده، اما سکونت و تولد این هنرمند در نوجرم بدخشان صورت گرفته است.

جوره زاده مرد هوشمند و ذکی است که نمیتوان از حافظه قوی و مغز پرقوت آن به هیچ صورت انکار کرد. برای اثبات قول باید آگاه ساخت که وی سی و دو شاخ گور اوغلی را بیاد دارد. هر شاخ گور اوغلی شاخهای دیگری از خود دارد که در آنصورت تقریباً مجموعه همه آنها به پنجاه و دوشاخ میرسد، سی و دوشاخ گور اوغلی چنان کتاب ضخیم و بی ماندیست که هرگاه با تیرمه خوانده شود به هزار صفحه و یا زیادت از آن بالغ میگردد.

جوره زاده شش شب و شش روز تمام به استثنای اوقات ضروری شاخ ها را یکی بعد دیگری میخواند که قدرت انرژی او را در همان وقت بجز از ثبت گر کسی دیگری پی نمیرد. مهمتر از آن اینکه روز ششم آواز خوانی که خواندن هایش پایان رسیده بود در آوازش ذرهء تفاوت

و گیرایی دیده نمیشد، در حالیکه گور اوغلی به حنجره و گلون یعنی آواز پهلوانی و قهرمانی خوانده میشود.

به قضاوت خواننده گرامی است که قدرت و استعداد این هنرمند گم نام را در یافته و تصور فرماید.

جوره زاده فرزند مرحوم جوره بیگ میباشد. خود جوره بیگ بسن هشتاد سالگی در سال ۱۳۵۲ داعی اجل را لبیک گفته است. او که از قهرمانان گور اوغلی خوانهاست، گور اوغلی را از پدرش کریم فلک آموخته است. پدر گور اوغلی گویندش. جوره بیگ یا پدر گور اوغلی چنان هنرمند با قدرت و با استعداد بود که نه تنها آواز خوان و تمام شاخهای گور اوغلی را بخوبی میدانست. بلکه در مجالس و بزم ها بمجرد بلند شدن آواز سحر آفرینش شنندگان و اهل مجلس قدرت حرکت و حرف زدن او را میدانستند. و احساس مینمودند که در صحنه های قهرمانی و گزارشات گور اوغلی یعنی در شهر های بلخ و سیستان و چمبل و غیره قرار دارند. جوره بیگ خواننده بزرگ و گور اوغلی گوی مردم که محبوب همه گان بود، چنان شخص مجلس آرا ظریف و خوش طبع جلوه میکرد که چهرهء گیرا و شوخ طبع او همه را بی اراده بخود جذب مینمود. وی در ساحه های قطغن قدیم مخصوصاً ساحه های تخار شهرت داشت و گاهی هم در مجالس شان هنرنمایی میکرد. هنرمند مرحوم چهار شاگرد از خود بجا گذاشته است. از جمله شاگردان درجه اولش یکی پسر او رجب محمد میباشد. پسر کوچکش عبدالمجید آواز خوان دیگری است. یکی از تربیه یافتگان این استاد محمد شریف از ارغنجخواه بدخشان می باشد که او خود فعلاً یکی از استادان بزرگ گور اوغلی خوان بشمار می رود. شاگرد دیگرش قربان محمد می باشد که در ناحیه روستاق زندگی دارد.

تربیه شاگرد در مسلک گوراوغلی گویی کار آسانی نبوده و سالهای زیادی را ایجاب می نماید. نگارنده اثبات قول خود را بعد از آنکه کتاب گور اوغلی را تکمیل و بدسترس مردم قرار دادم ثابت میگردد. هنرمندان خواهند دریافت که حفظ و تیر مه آن چقدر دشوار است. در مورد گور اوغلی رجب محمد جوره زاده می گوید، گوراوغلی خوان های مشهور که مرحوم پهلوان محمد اصیل برایش میگفت، که اصل کندهء گور اوغلی نزد شماست. براستی از چندین نسل یعنی کم از کم گور اوغلی سیصد سال قبل را جوره زاده هم اکنون بحافظه دارد. حتی مدعی است که پدر کلانهایش برای بار اول گور اوغلی را طور شفاهی و حافظوی از تورکی اوزبیکی به تاجیکی گردانیده اند. جوره زاده میگوید که پدر کلانهایش ترکی را

بخوبی میدانستند و خودش نیز در این زبان وارد است. گرچه این هنرمند محبوب و پرمایه از لذت دانش و علم و سواد بکلی بی بهره است نه او می تواند بخواند و نه می تواند که بنویسد. جوره زاده از آوان کودکی با پدر مرحومش در مجالس اشتراک میکرد و لحظات و دقائق هنرنمایی های پدرش را تعقیب مینمود. تا سال ۱۳۵۲ (سال وفات پدرش) کوشش میکرد که در مجالس بزمی او باوی همراه باشد و از هنر او در وقت خواندن و ساز تقلید کند، بآن هم پدرش از الطاف پدرانه خود کار گرفته او را بوجه احسن تربیه نموده است. پس میتوان او را شاگرد واقعی پدرش دانست.

دمبوره که جوره زاده می نوازد کم از کم شصت سال عمر دارد، آنقدر دمبوره را استعمال کرده اند که شکل آن رنگ سیاه بخود گرفته است. جوره زاده در مقابل یک سوال نگارنده گفت که این دمبوره از پدرم بمیراث مانده است. پدرم جوره بیگ میگفت که در طول عمرم این دمبوره را نواخته ام. حقیقتاً این دمبوره را جوره زاده چنان می نوازد که موسیقی دانه درین باره بهتر میدانند. ساز دمبوره که وی می نوازد از سازندگان و هنرمندان دیگر شنیده نمیشود او سبک خاص و شنیدنی دارد که نمایندگی از ساز چند صد سال قبل بدخشان را می نماید.

پیشه این هنرمند با استعداد ماهیگیری است. خوراک ها و خوردنیهای روغنی را خوش دارد و میگوید که اگر من خوراک چرب و روغنی نخورم، سردی آب برایم نقصان وارد میکند. زیرا سرو کار من با آب است. جوره زاده گفت خوش دارم مثل پدرم یک اسپ داشته باشم و به سیاحت رفته در شهر ها، قصبات و دهات هنرنمایی کنم. اما متأسفانه مشکل روزگار و اقتصاد اجازه آنرا نمیدهد. او یکی از شاخه های گور اوغلی را که «زنگبار» نام دارد خیلی خوش دارد و همیشه می خواند و میگوید که این شاخ را پدرم هم دوست داشت و منهم دوست دارم، این شاخ داستانها و صحنه های شنیدنی خیلی دلچسپ دارد. جوره زاده از خاطره های پدرش (پدر گور اوغلی خوانی) یاد آور شده گفت که در دقائق آخر حیات پدرم در حالیکه زنده بود قبل از مرگ این فلک را خواند و بعد از آن جان داد:

روزیکه مرا هموار کنن بازینه	منزل مرا بکنن تا سینه
روزیکه دو ملاتیک بیاین ب سرم	شینن بزمین جواب و سوالی بکنه

جوره زاده علاوه کرد که او هیچوقت این شعر را بما نخوانده بود و شاید فی البدیهه شعر سروده باشد. او قریحه شعری داشت.

جوره زاده در مورد گور اوغلی بر آن است که گور اوغلی از داستانهای خالص افغانستان بوده در سرزمین افغانستان از قصبه «ترکمن چای» ظهور و به جانب بلخ رفته است. او میگوید که در گذشته گور اوغلی خوانان بیشماری وجود داشت. حالا تعداد کمی گور اوغلی خوان وجود دارد و تعداد کمی باین هنر اشتغال می ورزند. او در مورد گور اوغلی نظر داده میگوید که همین ثبت و ضبط آواز، خاصیت داستانهای بزرگ گوراوغلی خوانی خالی از فایده نبوده است. زیرا گور اوغلی خوانی وفات میکند می شود که از آواز او استفاده شود و در حقیقت هنر نمی میرد.



محمد رحیم تخاری

در آن ولسوالی پایان رسانیده است. وظیفهء عسکری را در ولایت تخار سپری نموده و از آن ببعد روی به موسیقی گشتانده و علاقهء زیادی به موسیقی پیدا کرده است. در زمانیکه رادیو کابل در پل باغ عمومی کابل دفتر مرکزی را داشت دو آهنگ در سالهای اول تأسیس رادیو که مستقیماً "آواز ها نشر می شد، خوانده است.

آقای تخاری بقرار فرمودهء خودش یکصدوده آهنگ در رادیو و تلویزیون ثبت نموده و بیست آهنگ به تلویزیون بلخ و در این اواخر شانزده آهنگ را به تلویزیون آئینه در شبرغان ثبت کرده است.

آقای تخاری به این نگارنده گفت که در ولایت تخار چهل شاگرد را در موسیقی تربیه نموده و آنها هر کدام در هر گوشه و کنار وطن مخصوصاً "ولایات شمال شرقی هنرمایی ها مینمایند.

محمد رحیم تخاری آلات ذیل را بخوبی می نوازد: غیجک، دنبوره، زیر بغلی و دائره. متأسفانه که هیچ یک از اولادهء او راه و مسلک او را تعقیب نکرده اند. آقای تخاری در سل ۲۰۰۴ میلادی فرمود که وی هشتاد و پنج سال دارد.

این نگارنده آقای تخاری را در شهر شبرغان با دوستانش ملاقات نمودم. با هنرمندان دیگر به دیدن جنرال دوستم آمده بود و جنرال دوستم به هنرمندان همکاری های زیاد می نمود، از جمله گلزمان، وحید صابری، یک گروه هنری از قندهار صدیق و همراهانش از کابل گروه های هنری دیگر از کابل، استاد عبدالقیوم بیسد و غیره گروه ها به شبرغان میرفتند و هنرمایی های مینمودند و از جانب جنرال عبدالرشید دوستم اباته و اعاشه برای شان تهیه میشد و ضمناً نقدینه هم طور بخشش به هر یک میرسانیدند.

هنرمندان تخارستان در شهر شبرغان با آقای شهرانی



رحیم تخاری

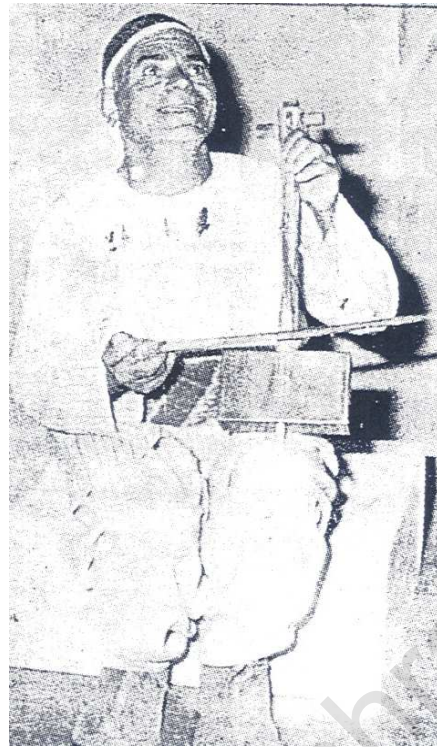




فیض محمد منگل

فیض محمد منگل که وطن آخری اش جرم بدخشان بود، در بدخشان و کابل شهرت زیاد دارد، وی با فرزندش خواندن های جوړه ای را انجام میداد که «ای پسر جان منی» یکی از مطلع خواندن های وی است که در رادیو کابل با فرزندش خوانده است. مادر فیض محمد منگل از درواز بدخشان و پدرش از قوم منگل پکتیا می باشد. و در ساحهء جرم بدخشان نشوونما کرده است. فیض محمد طبع شعری داشت و در جمله پهلوانان مشهور بدخشان نیز بشمار میرود.

این نگارنده با وی در اوایل سالهای هفتاد در کلوپ جرم بدخشان مصاحبه ای انجام داده است وی را در وقت جنگ های اخوانی و کمونست، آقای صوفی قربان محمد جرمی با پسرش به شهادت رسانید و در حالیکه آن بیچاره در هیچ گروهی شامل نبود. منگل مرد فقیر و بی سرمایه بود ضروریات زندگانی اش را از طریق هنر تکافو مینمود وی در میان مردم جرم و ساحات دیگر بدخشان محبوبیت بسیار داشت.



مهر افگن (میرافگن) و عزیز

دو هنرمند معروف شغنانی سالها قبل از شغنان به کابل آمده و در رادیو کابل هنر نمایی میکردند.

دلیل اینکه چرا این دو هنرمند محبوب وطن از شغنان بدخشان به کابل رفته اند، اینست که یکی از علاقه دارهای شغنان که کابل دیده بود به آنها چنین گفته بود که اگر شما هر دو بکابل بروید، صدای تان را در رادیو کابل میگذارند و نه تنها در عوض هنرنمایی ها یک مقدار پول هنگفت می پردازند، بلکه در تمام افغانستان شهرت یافته و ضمناً نام شغنان را هم مشهور می سازید.

هر دو هنرمند با وجودیکه فقیر و بیچاره بودند راه دور و دراز میان کابل و شغنان را به هر وسیله که بوده طی نموده و خود را بمرکز میرسانند و بفکر آن اند که شاید از آنها پذیرایی بعمل آید. در حالیکه در اولین ملاقات شان اربابان رادیو به هر دو وقعی نگذاشته، و آنها را بمانند آنانیکه در کابل جای مسکن و بود و باش خواهند داشت انگاشتند، و معاونتی در خصوص اباته و اعاشه آنها نکردند. در آن وقت ها در شغنان پول چندان مروج نبود و عموماً تبادلۀ اجناس (جنس به جنس) صورت میگرفت از طرفی دیگر قیمتی در کابل برابر به ده چند و بالاتر از آن نسبت به شغنان بود، بناً این دو هنرمند آواره و وطن در کابل در پارکها و گوشه

های خلوت کابل مدتی را سپری کردند. مسئولین رادیو آواز خوانی و هنرمندی شانرا پسندیده بودند و برای شان گفته بودند که ما را بنان و چای شما غرض نیست، چون صدای شما و هنرمندی تان قابل وصف است از آن سبب برای شما همان حق الزحمه را قایل میشویم که صدای تان در رادیو پخش میگردد.

در آن وقتها شاگردان مکاتب و مخصوصاً بدخشانی ها صدا های خوش این دو هنرمند محبوب شغنانی را میشنیدند و واقعا " لذت می بردند.

صدای هر دو جدا، جدا و جوره ای شنیده میشد که واقعا " جالب و شنیدنی بود، با آنکه هر دو به شغنانی سخن میگفتند ولی خواندن های شان به تاجیکی صورت میگرفت و خواندن آنها آنقدر طبیعی و پرکیف بود که بعضی هنرمندان رادیو کابل وقت به آنها اسم «استاد» را گذاشته بودند.

عزیز و مهرانگن نه رسم و رواج کابل را میدانستند و نه به گفتار ادبی فارسی کابلی آشنایی داشتند، هر چیزیکه آمرین و مسئولین رادیو به آنها میگفتند جواب شان «بلی صاحب» بود و بس و دلیل آن اینست که آن کلمه را بدربار علاقه دار شغنان شنیده بودند.

بدبختانه این هردو هنرمند بدخشان مفقود الاثر گشتند و از حیات و سوانح آنها در هیچ نشریه و یادکره ذکر نشده است. هنوز هم کسی نمیداند که آنها به کجا در گذشته و آرامگاه شان در چه موقعیتی قرار دارد. و آیا رادیو کابل تا حال از ایشان سندی بدست دارد یا نه؟ هکذا سی و چند سال پیش از سال (۱۳۷۵ هـ. ش) زمانیکه نویسنده این سطور شاگرد مکتب بود با یکی از دوستان از کنار رادیو کابل عبور میکردیم نظرم آن به صحن حویلی مرکز رادیو کابل که در پل باغ عمومی موقعیت داشت خورد. دیدیم که دو مرد ژولیده با پایهای برهنه و ترقیده در بالای سبزه حویلی یک پهلوی افتیده اند و از چهره هایشان فهمیده میشد که خسته و ذله اند و در کنار شان یک دانه غیچک ساخت بدخشان و یک دف بدخشی قرار داشت. رفیق من گفت که آنها را می شناسی، دیدم که هردو چهره به وطنداران شغنانی میماند. و او گفت این هر دو هنرمند شغنی میباشند که شاید امروز صدای شان از رادیو بلند شود.

از عقب کتاره با آنها هم صحبت شدیم و جویای احوال شان گشتیم. بما گفتند که صاحب! ما «سازنده ها هستیم از بدخشان و کلاتر رادیو گفته بود که ملا آذان بیاید و تا حال ما را هیچ کس نخواست است و در حالیکه وقت ملاقات بوقت ظهر بوده» آمر رادیو برایشان گفته بود در وقت نماز صبح اینجا حاضر باشید. و رسمیات در آن وقت ساعت هشت صبح آغاز می یافت و آنها کم از کم هشت ساعت انتظار کشیده بودند. و شام همان روز صدای جوره ای هردویشان

را از رادیو شنیدیم که میگفتند «تازه به تازه نو به نو» و معلوم گردید که آنها چند ساعت دیگر انتظار خواندن را کشیده بودند.

از آنجائیکه شغنان یک منطقه شناخته شده بدخشان است و لعل بدخشان منسوب است به غاران شغنان، شغنان با داشتن زیبا رویان و پری و شان شهره آفاق دارد و در رادیو کابل از خوب صورتی دختران نغز و زیبای آن دیار چنین صدا می برآمد.

ای دختر شغنان ای لعل بدخشان

ای سرو خرامان ای دختر شغنان

قهر نکو، ناز نکو، می شی پشیمان

ای دختر شغنان، ای لعل بدخشان

زیبایی دختران پریراد شغنان و لعل بدخشان ورد زبانهاست، اما این همه توصیف ها و ستایش به ضرر مردم بی وسیله شغنان تمام شده است. چنانچه ربودن دختر ها، عروسی های جبری، ازدواج های تحمیلی با اطفال صغیر و خورد سال همه نمایانگر آنست که بجز از زیان سودی نبخشیده است. شغنانی ها این باشندگان بسیار قدیمی و بومی بدخشان از مردمان نجیب و محترم میباشند که بصورت عموم زندگانی فقیرانه دارند، و حکومت های وقت و یا عمال آنها قهرا" با این مردم بی بضاعت معاونت و همکاری نکرده اند.

فصل پانزدهم

گروه‌های هنری و عکسهای
انفرادی و دسته جمعی

قسمت سوم



از راست: اصیل نوری - یاسر کریم نوری



فرهاد دریا، قمرگل، مزیده سرور، آقا سید نسیان، استاد شاه ولی، خلیل گداز، ناشناس، استاد
حفیظ الله خیال، شمس الدین مسرور و استاد الطاف حسین



جمعی از هنرمندان وطن



John Baily و Veranica Doubleday در سوئیس ۱۹۸۷ م

این زن و شوهر که تحقیقات خویش را در موسیقی هرات انجام داده، خود شان از هنرمندان بلند پایه نیز می باشند، بزبان فارسی هروی خواندن ها کرده و آلات افغانستانی را به حد اعلی می نوازند. هر دو به نمایندگی از هنر افغانستان در سوئیتزرلیند، هنرمندان دیگر هرات در منظره معلوم می شوند.



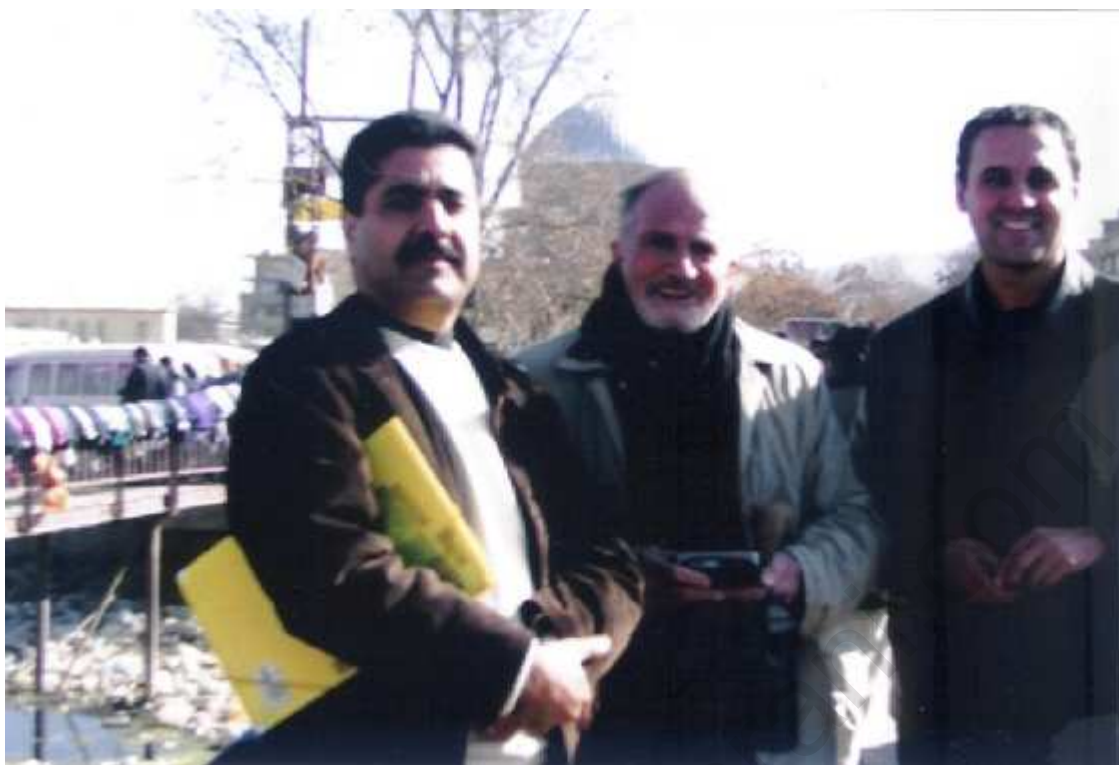
داد محمد، هارمونی - فضل احمد طبه - کوچه خرابات کابل ۱۹۷۴ م (به همکاری ورائیکا)



موسیقی نوازان صفحات شمال



از راست: استاد ارمان - استاد نینواز و استاد سرمست
پائین از راست: استاد خیال - دو هنرمند شوروی از سابق (از آرشیف داکتر سرمست)



از راست: قاسم رامشگر - استاد ارمان و داکتر سرمست (از آرشیف داکتر سرمست)



از جمع آوری و کمپوز استاد ارجمند عبدالستار جفایی



سایر هراتی، نجیب الله مسا، غلام حسین و آقا محمد سیار



خان آقا سرور و مزیده سرور اولین جفت هنری تیاتر کشور



استاد هاشم و استاد مهوش



قرصک پنجشیری



قرصک پنجشیری



بزم ننگرھاری



از راست به چپ: گل زمان - رسول زمیری - استاد ارمان - محمد رسول - عبدالمجید تنبوری -
استاد همآهنگ - داکتر سرمست - شیرمحمد غزنوی و گل علم دهل نواز (از آرشیف سرمست)



بزم زنان کوچی (نقاشی از استاد حفیظ الله وفا)



بزم دختران (نقاشی پت صدیق)



استاد قاسم افغان با هنرمندان مهمان محمد آصف

در پیشروی



نذیر، هنرمند جوان، در حال اجرای یکی از آهنگ ها



از راست :

استاد وزیر خان، استاد بسم الله خان شهنایی نواز، استاد اسد علی، استاد قاسم، استاد وحید خان،

استاد علی الدین خان

صف دوم :

استاد یعقوب قاسمی، عبدالرحمن (گادیران)، استاد محمد امان سنتور نواز، استاد آغا جان طبله

نواز، محمد قاسم (مشهور به قاسم می)، زهره خواننده، استاد آصف قاسمی، هیره استاد رقص

سال ۱۳۱۵ هـ ش دهلی.



استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم



۱۳۲۵ بعد از ختم جنگ جهانی دوم: محمد آصف قاسمی - استاد قاسم - استاد پیارا خان مربی
دوم استاد قاسم (بعد از استاد قربانعلی پدر استاد غلام نبی نتو) - استاد بره غلام علیخان - منور
علی خان پسر بره غلام علیخان.

صف دوم: محسن جام اولین مدیر بانک ملی در لاهور - فضل ملازم پیارا خان - و یوسف
قاسمی



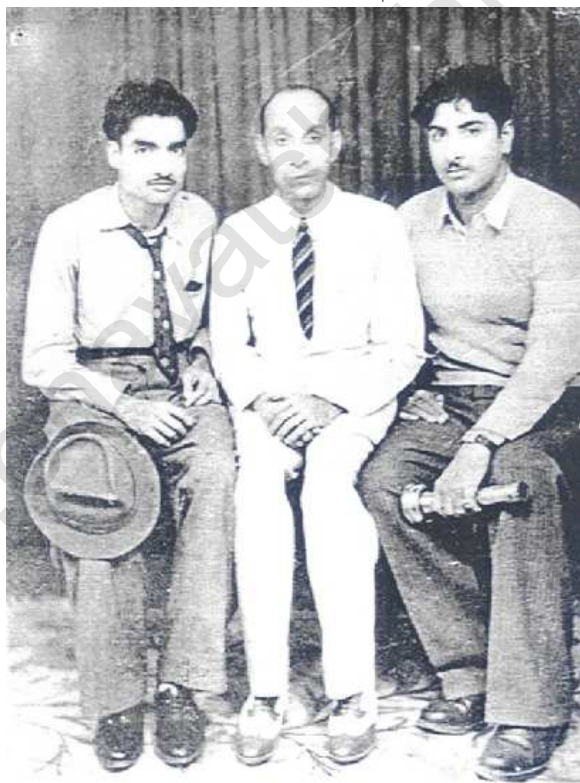
گروهی از هنرمندان افغانی در خارج



خاطرهء سفر هنرمندان در چین: ایستاده با دریشی استاد خاتم، ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز،
سلیم سرمست، فقیر محمد ننگیالی، ترومپت، سلیم قندهاری دلربا، خیال هارمونی.



دهلی در حدود بیست و پنج سال پیش: از راست به چپ: تنبور نواز حمید الله، ماشینی فرزند استاد درئی، و سلام لوگری دهل نواز و ظاهر ربابی



از راست : استاد محمد حسین سرآهنگ هنگام شاگردی (۱۳۱۶ هـ. ش مطابق ۱۹۳۷م) در پتیاله هند بریتانوی. دوم: استاد عاشق علی خان مربی استاد محمد حسین سرآهنگ. سوم: جاوید احمد (مالک کشتی های تفریحی آنوقت و شوهر مختار بیگم خواهر بزرگ فریده خانم خواننده و همکلاس استاد سرآهنگ نزد عاشق علی خان).



محفل عروسی استاد یعقوب قاسمی:

صف اول: ۱ - ساین کندالله شاه رباب نواز، ۲ - استاد آنچه جان پشوری طبله نواز ۳ - سحر گل دلربا نواز ۴ - محمد عیسی قاسمی ۵ - استاد رحیم بخش ۶ - عبدالروف طبله نواز (در درهء شکاری از جانب دزد ها شهید شد) ۷ - استاد سرآهنگ ۸ - گل محمد قندهاری (شاگرد استاد یعقوب قاسمی) یعقوب قاسمی ۹ - محمد قاسم مشهور به قاسم می (یا کلاه سرخک ملازم خصوصی و ناظر شخصی).

صف دوم: عبدالکریم (سارنگ نواز) ۱۰ - آغا خان طبله ای ۱۱ - عبدالواحد سارنگی ۱۲ - استاد غلام حسین (پدر استاد سرآهنگ) ۱۳ - کاکا رستم برادر استاد قاسم ۱۴ - استاد قاسم ۱۵ - چاچه مسخره و دلچک شاه امان الله خان ۱۶ - لالا کریم (طبله نواز) ۱۷ - طیغون ملنگ (یکی از کاکه های زمان) ۱۸ - کاکا همیشه گل (سقاء فامیلی استاد قاسم)

صف سوم: ۱۹ - کاکا محمد ابراهیم پدر استاد محمد عمر رباب نواز، ۲۰ - استاد سلطان محمد ناظر سارنگ نواز و دلربا نواز، ۲۱ - محمد نظیم هارمونی برادر استاد قاسم، ۲۲ - کاکا شفیع جو (برادر تنی استاد قاسم)، ۲۳ - کاکا میرزا ۲۴ - استاد رحیم گل، ۲۵ - حقداد دلربا نواز، ۲۶ - دوکتور وسا (پدر ببرک وسا دوست و شاگرد استاد یعقوب قاسمی).

ملا حلیم مؤذن مسجد استاد قاسم مربی تعلیمات مذهبی پسران خورد سال استاد محمد آصف قاسمی و محمد یوسف قاسمی و نواسه محمد عیسی قاسمی، طفل کوچک در آغوش مؤذن محمد یوسف قاسمی استاد فتح طبله نواز پدر بزرگ الفت آهنگ، محمد آصف قاسمی.

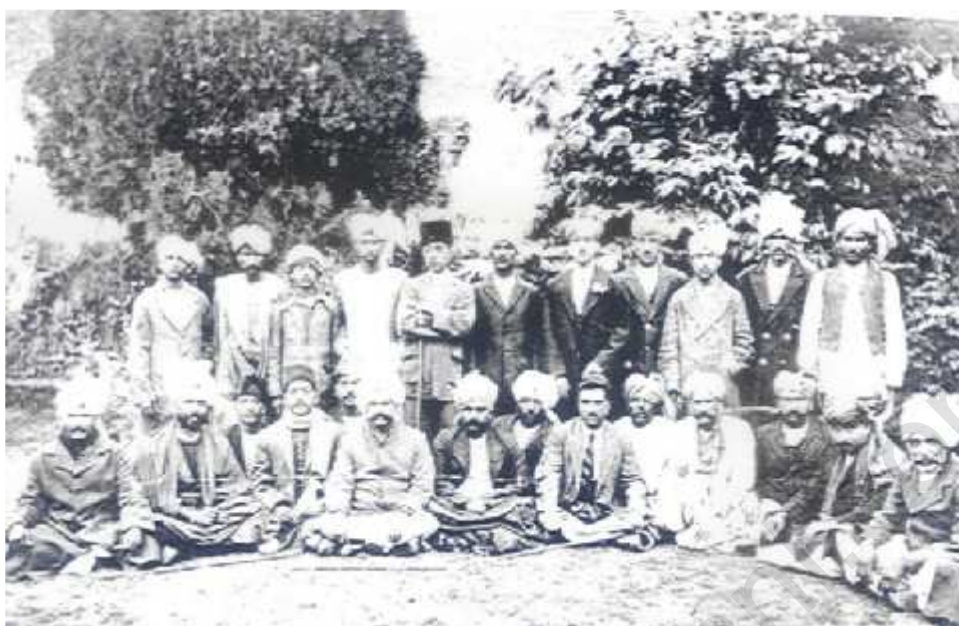


کوچه خواجه صفای کابل

قطار اول از راست: استاد عبدالشکور خسر استاد یعقوب قاسمی، طفل کوچک فعلا" استاد محمد عیسی قاسمی نواسه دختری استاد قاسم فعلا" استادرباب در یکی از دانشگاه های آلمان، شهید آقا محمد قناعت (پدر استاد موسی قاسمی)، استاد محمد عیسی (داماد تنبور نواز استاد قاسم) گل احمد قندهاری (هارمونی نواز شاگرد استاد یعقوب قاسمی)، استاد امام بخش (پدر استاد رحیم بخش)، طفل نشسته محمد آصف قاسمی (پسر دوم استاد قاسم)، استاد قاسم، لالا کریم طبله نواز، محمد رحیم دلربا نواز، استاد ناظر (سارنگ نواز)، استاد یعقوب قاسمی، ماما لطیف، خوش نشینی مولا داد طبله نواز، کاکای الفت آهنگ، استاد رحیم گل، محمد شاه (شاگرد استاد قاسم)

قطار دوم:

غریب الله (خواهر زاده استاد قاسم)، استاد رحیم بخش، عبدالرحمن (گادی ران استاد قاسم)، ماما باقی (شاگرد استاد قاسم)، جبار جو (برادر تنی استاد قاسم)، مقصود جو، (برادر تنی استاد قاسم)، حاجی محمد رستم (برادر ناتنی استاد قاسم) طبله نواز که بعد ها در خانه حضرت فضل عمر از ساز و سرود توبه کرد و مصروف تجارت بماند لالا کریم شد)، استاد غلام دستگیر شیدا، استاد محمد حسین سرآهنگ، محمد یوسف قاسمی (پسر سوم استاد قاسم) محترمه مسلمات حبیبه (صبیه شهید آقا محمد خواهر بزرگ استاد موسی قاسمی نواسه دختری استاد قاسم)، محمد صدیق، محمد یوسف قاسمی، استاد موسی قاسمی، محمد یاسین خان (برادر استاد محمد شاه که در جوانی خودکشی کرد)، مرحوم صاحب داد خان، (عکاس برادر بزرگ عطاء الله خان رئیس تخنیک رادیو و شاگرد استاد قاسمی)

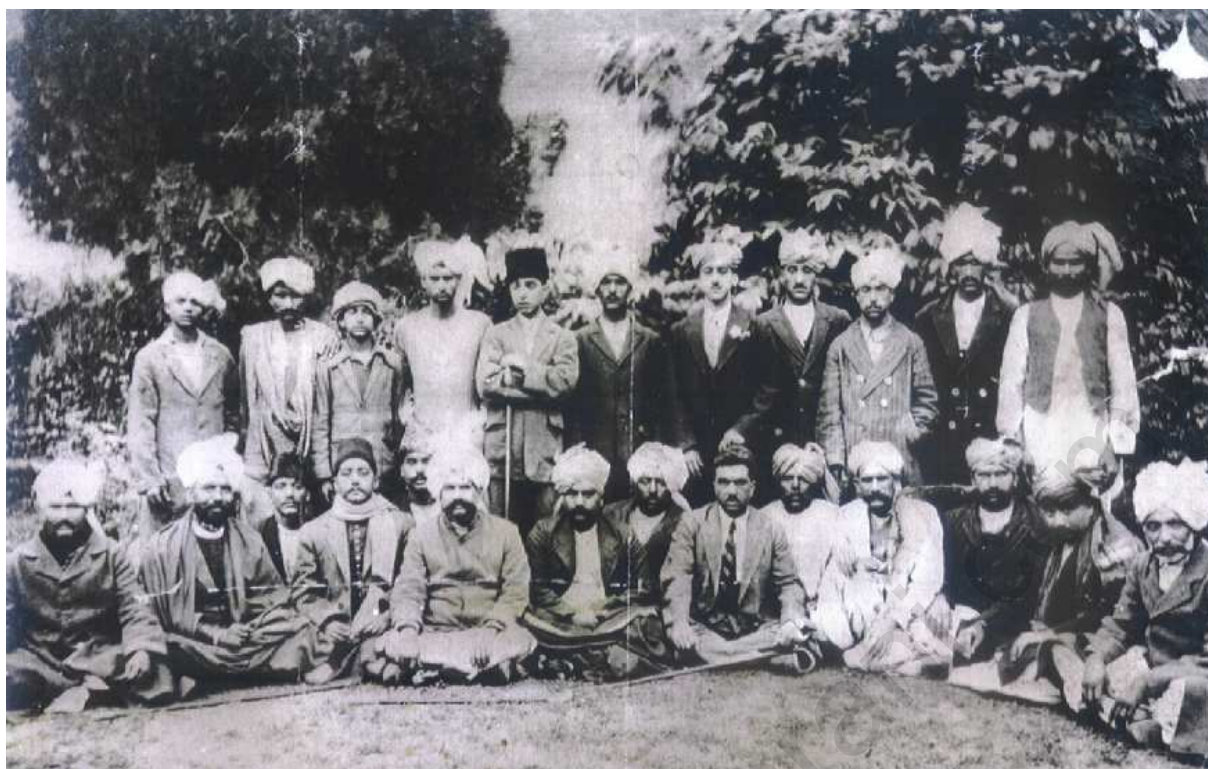


پغمان، استادان هندی

صف اول از راست: ۱ - مولا بخش ستاری ۲ - استاد قادر بخش (مربی استاد شهید استاد هاشم در طبله نوازی)، ۳ - فضل سارنگی، ۴ - استاد پیارا خان (مربی دوم استاد قاسم بعد از استاد قربانعلی پدر استاد نتو)، ۵ - کریم هلالی (سنتور نواز)، ۶ - کالی خان (کاکای استاد بره غلام علی خان) ۷ - بره غلام علی خان، ۸ - علی بخش پدر بره غلام علی، ۹ - استاد میران بخش، (آوازخوان)، ۱۰ - چور سارنگی، ۱۱ - پسر کاکای امام بخش، ۱۲ - نبی بخش مدداس مردنگ نواز.

صف دوم:

۱ - فضل الدین ملازم استاد پیارا خان، ۲ - استاد دین محمد ماشین (سارنگ نواز) ۳ - مرحوم شهید استاد آقا محمد داماد استاد قاسم، ۴ - لالا کریم طبله نواز، ۵ - استاد رحیم گل، ۶ - بیرم خان زنگ نواز، ۷ - استاد محمد گل قندهاری (شاگرد استاد یعقوب قاسمی)، ۸ - رام ناته، ۹ - یوله ناته شاگردان اهل هنود استاد قاسم در قندهار، ۱۰ - نریمل هندو (چنگ نواز شوقی اهل هنود در درامسال آسمائی کابل ملازم در درامسال آسمائی جوی شیر کابل)



هنرمندان افغانی و هندی



تاجکستان سال ۱۹۶۵ عیسوی: از چپ به راست: رئیس کالخوز دسته گل را به رئیس هیئت جناب عبدالحق والہ تقدیم میکند، توکل شاه رباب نواز، جلیل زلاند، استاد محمد عمر، شیرمحمد غزنوی و حسین ارمان.



پتیاله سال ۱۳۱۶ مطابق ۱۹۳۷: ۱ - جاوید شوهر مختار بیگم. ۲ - استاد عاشق علیخان (مربی فریده و استاد سرآهنگ). ۳ - فریده خانم در عمر چهارده سالگی شاگرد استاد عاشق ملی. ۴ - خانم مختار بیگم خواهر بزرگ فریده خان. نوت: مختار بیگم رقاصه لایت و کلاسیک بود، بعد از ازدواج با جاوید احمد از رقاصگی دست کشید و آواز خوانی میکرد.



از راست به چپ: استاد حفیظ الله خیال - خانم ژیلا - استاد غلام نبی دلربا نواز - گل علم دهل نواز - استاد محمد عمر - حسین ارمان - مریم هراتی دوتار نواز - استاد سلیم قندهاری سنتور نواز - محترمه زرغونه سراینده سال ۱۳۴۳ ه. ش رادیو افغانستان.



از راست صف اول: استاد رحیم بخش ۲ - گنته مهاراج وایلونی پندت امکار ناتھ- تهاگر هندی،
 ۳ - گرشن مهاراج طبله نواز، ۴ - محمد آصف قاسمی ۵ - استاد قاسم ۶ - استاد رحیم گل ۷ -
 پندت امکار ناتھ- تهاگر ۸ - استاد غلام حسین ۹ - منت سارنگی هندی ۱۰ - استاد شیدا ۱۱
 عیسی قاسمی ۱۲ - منور سنگه ناپینا خواننده ۱۳ - استاد سلطان محمد (سارنگ نواز و ناظر استاد
 قاسم)

صف دوم: ۱ - محمد ساین مشهور به کندالله شاه ۲ - مستری نور محمد پسر عطاء حسین،
 ۳ - استاد مستان سارنگی ۴ - استاد امیر محمد، ۵ - مهر محمد ربابی، ۶ - قادر بخش، ۷ - خادم
 حسین (برادر استاد سرآهنگ) ۸ - حاجی محمد حسین (برادر استاد شیدا) ۹ - استاد هاشم، ۱۰ -
 محمد کبیر رحیمی پسر استاد رحیم گل دلربا نواز، ۱۱ - عبدالشیر شاگرد استاد سرآهنگ، ۱۲ -
 استاد کریم بخش برادر استاد رحیم بخش، ۱۳ - استاد سرآهنگ، ۱۴ - ماما غلام علی (مامای
 استاد سرآهنگ و استاد هاشم) ۱۵ - احمد بخش هندی تاینوده نواز پندت امکار ناتھ- تهاگر.
 صف سوم: ۱ - طلا محمد (پدر همآهنگ) ۲ - غلام حسن بچه پسند سارنگ نواز شاگرد استاد
 ناظر ۳ - استاد محمد امان (سنتور نواز) ۴ - همآهنگ ۵ - غلام محی الدین تاینوده نواز (استاد
 غلام نبی نتو) ۶ - عبدالطیف پاکدل ۷ - سردار فقیر جان گرگوت، ۸ - حاجی سخی احمد خاتم
 ۹ - سید مظفر شاه سرشاری ۱۰ - مرحوم استاد نبی گل، غلام حیدر شیدایی، خلیفه غلام سخی
 و خلیفه هاشم (سلمانی) فوتو در سال ۱۳۲۸ هـ. ش گرفته شده است.



کوچه خرابات، چنگر باغ تعلیم خانه استاد قاسم

از راست: استاد یعقوب قاسمی، حضرت شاه خردادی طنپوری، محمد ایوب کاکای استاد
موسی قاسمی سارنگ نواز داماد استاد قاسم، استاد رحیم بخش، آغا جان طبله نواز، استاد قاسم
افغان، میرزا محمد شریف پدر بزرگ رحیم جهانی شاگرد استاد قاسم، هارمونی نواز ماما باقی
مدیر شرکت قند شاگرد اماتور استاد قاسم، محمد آصف قاسمی، استاد آقا محمد قناعت شهید
پدر استاد موسی قاسمی داماد استاد (دلربا نواز)
استاد کریم بخش برادر بزرگ استاد رحیم بخش، محمد یوسف قاسمی، محمد عیسی قاسمی
نواسه استاد قاسم، کاکا عبدالرحمن گادیران استاد قاسم.



کانسرت آواز خوان شهیر مرحوم محمد ابراهیم نسیم
از راست به چپ: سلیم سرمست، استاد محمد عمر، محمد ابراهیم نسیم، سلیم قندهاری، استاد
ننگیالی، استاد محمد هاشم. (این عکس تقریباً سی سال قبل در هندوستان گرفته شده است.)



از چپ به راست: استاد چاچه محمود (پدر استاد هاشم طبله نواز) لاله رحیم سارنگی (پدر نسیم
طبله نواز) در وسط، استاد غلام حسین (پدر استاد سرآهنگ) در عقب استاد غلام حسین، استاد
محمد عمر رباب نواز، در پهلوی چپ استاد غلام حسین، استاد معراج الدین ستار نواز (پدر
سراج الدین ستار نواز) و در کنارش استاد فقیر حسین سارنگی.



جناب عبدالحق واله خاطره و یاد داشت خود را می نویسد. هنرمندان: بشیر غزنوی، زلاند، استاد اولمیر، استاد سرمست، حسین ارمان، توکل شاه، مجید، استاد غلام نبی.



قبر رودکی در تاجکستان

از راست به چپ: استاد محمد عمر، مهماندار تاجیکی، حسین ارمان، عبد الجلیل زلاند، شیر محمد غزنوی، استاد غلام نبی، استاد اولمیر، استاد هاشم، توکل شاه، مجید و اسماعیل چاریکاری.



تاجیکستان و هنرمندان افغانی

هنرمندان افغانی: عبارت اند از استاد هاشم، اسماعیل چاریکاری، استاد اولمیر، حسین ارمان، استاد محمد عمر، توکل شاه، مجید تنبوری، شیر غزنوی، استاد غلام نبی، استاد سرمست، جلیل زلاند.



محلۀ زیارت خضر در قندهار

درامسال اهل هنود در قندهار:

نفر چهارم سردار غلام جان سرشته دار، ۵ - استاد دین محمد ماشین سارنگ نواز، ۶ - لاله کریم
 طبله نواز، ۷ گل محمد قندهاری شاگرد استاد قاسمی، ۸ - استاد محمد ایوب سارنگ نواز داماد
 استاد قاسم، ۹ - استاد قاسم، ۱۰ - رهبر مذهبی اهل هنود قندهار.

آنگاهیکه امیر امان الله خان به قندهار وقت استاد یعقوب قاسمی با وی همراهی کرد، این عکس
 تاریخی در سال ۱۳۰۷ هـ. ش گرفته شده و صحنهء بالا صحنهء یک عده از هنرمندان می باشند
 که در بالا اسمای شان ذکر گردید و رهبر مذهبی هندو ها استاد و گروه او را بدرامسال دعوت
 داده اند.



روز افتتاح رسمی رادیو کابل ۱۳۲۰ هـ ش
استاد قاسم افغان در اولین خواندن خود در مقابل میکروفون غزل معروف قاری عبدالله ملک الشعرا را با این مطلع خواند:

رادیو آنکه بود مایه هوش مردم گرنه بینی پس ازین پرده گوش مردم



از راست : مشتاق احمد کریم نوری، داود سرخوش هنرمند، استاد شکرالله کهگدای و حسیب فرزاد هنرمند.



از راست: طلا محمد دهل نواز - مشتاق احمد کریم نوری - (. . .) و فیض کاریزی.



از راست: سیما ترانه، مشتاق احمد کریم نوری، خان آقا سرور، هنگامه و ویس سرور.



محفل هنری



هنرمندان افغانستان در سفر هندوستان، در بمبئی سال ۱۹۷۵ میلادی
 از راست به چپ: استاد سلیم سرمست، حمیدالله چاریکاری، استاد هاشم، استاد سرآهنگ،
 پروین سلطانه، خواننده هندی، خانم افسانه، طاهر رباب نواز (درعقب) محمد ابراهیم نسیم
 رئیس هیئت افغانی، عقب خانم، جناب یوسف کهزاد، خانم ناهید، در این هیئت استاد ننگیالی،
 مسحور جمال و سلام لوگری نیز تشریف دارند. باقی هنرمندان و مهمانداران هندی.



استاد فریده مهوش با گروه هنری حسین ارمان در فرانسه سال ۲۰۰۲ میلادی



جشن نوروزی در مزار شاه اولیاء سال ۱۹۷۵ م.
از چپ: ابراهیم نسیم - فرزانه، ژیل - افسانه - حسین ارمان و . . .



Cf Recording Vo ۱۳ / cf. Enregistrement No ۱۳/ vgl . Aufnahme Nr . ۱۳ Ghazni
 Chant / Chant de Ghazni / Gesang aus Ghazni Mohshin (sarinda) ; Sher
 Mohammad Ghaznavi (tumbur), Rausuddin (dhol); Ustad Mohammad Omar (rabab)

از راست: استاد محمد عمر رباب نواز - شیرمحمد غزنوی (شخص مابین تنبور بدست) و استاد ماشین.



هنرمندان



گرد هم آیی یک تعداد هنرمندان افغانستان در کانادا، سال ۲۰۰۶ م در این گردهمایی این هنرمندان حضور داشتند: استاد ضیاء قاریزاده - عبدالله نوابی شاد کام - خانم قمر گل - سیما ترانه - شاه ولی افغان - وحید قاسمی - جاوید راهی - استاد الفت آهنگ - شمس الدین مسرور - شهروان - خانم ناهید.



صف اول از چپ به راست: استاد هاشم، استاد زلاند، خانم پروین، خانم ناهید، رئیس جمهور هند، استاد شیدا، استاد محمد عمر ربابی و استاد خیال.



گروه هنری استاد ارمان در جینیوا ۱۹۹۵ م به اساس گذاری استاد ارمان

Ensemble Kaboul

Musique traditionnelle d'Afghanistan

avec Ustad Malang Nedjrabi

Vendredi 3 décembre 1999
20h30

Cité Bleue
Cité universitaire - Terminus bus 3
46, avenue de Miremont - Genève

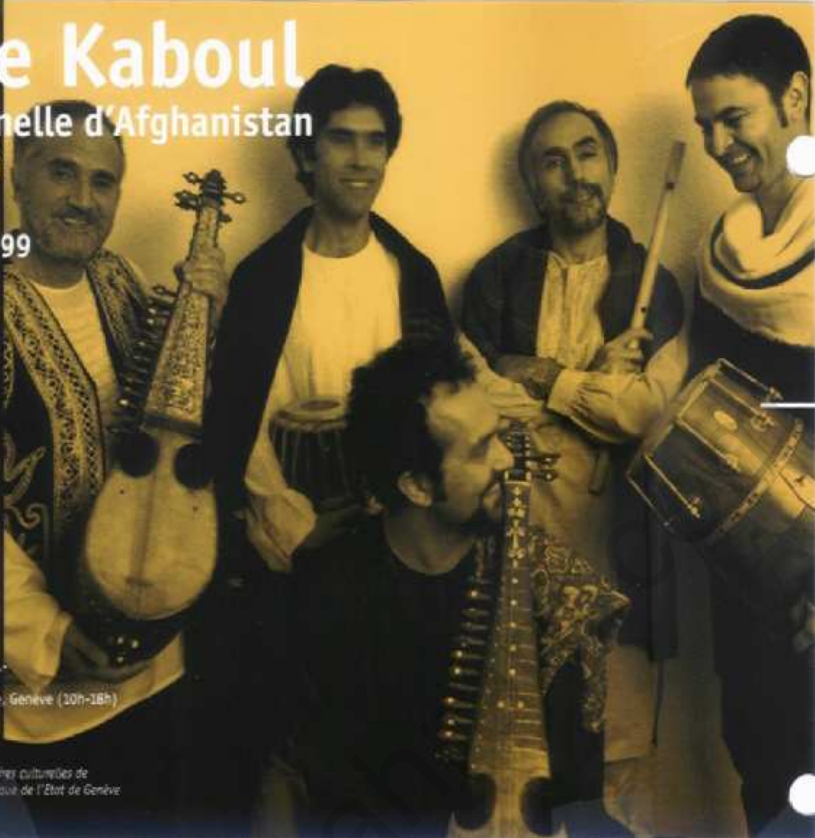


Ateliers d'ethnomusicologie

Prix des places : 20.-
Adhérents Ateliers, étudiants, chômeurs, AVS : 14.-

Location : Service culturel Migros, 7 rue du Prince, Genève (10h-18h)
Renseignements : Tél. (022) 731 48 40
<http://www.adem.ch>

Concert organisé avec le soutien du Département des affaires culturelles de la Ville de Genève et du Département de l'Instruction publique de l'Etat de Genève



گروه استاد ارمان در اروپا



هنرمندان افغانستان در کشور چین، استاد ارمان (چپ)



هنرمندان و شاگردان استاد سرآهنگ با استاد.



هنرمندان افغانستان در میدان طیارهء چین



هنرمندان افغانستان در چین



استاد خاتم (طرف چپ) در چین



ظاهر هویدا (وسط)



جمعی از هنرمندان وطن با لباس ملی



زنان هنرمند افغانی



دسته هنری هنرمندان از کابل در شیرغان



استاد عبدالغفور برشنا



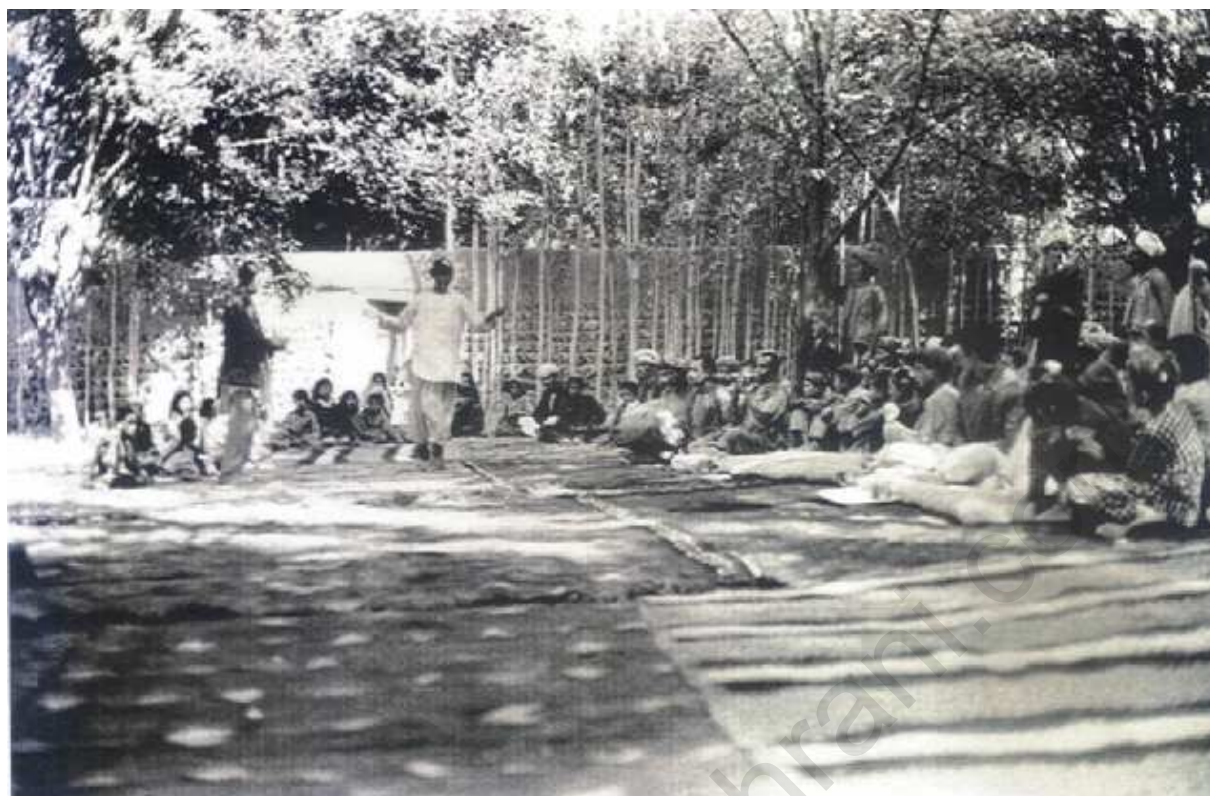
خانم پروین



ستاره هروی



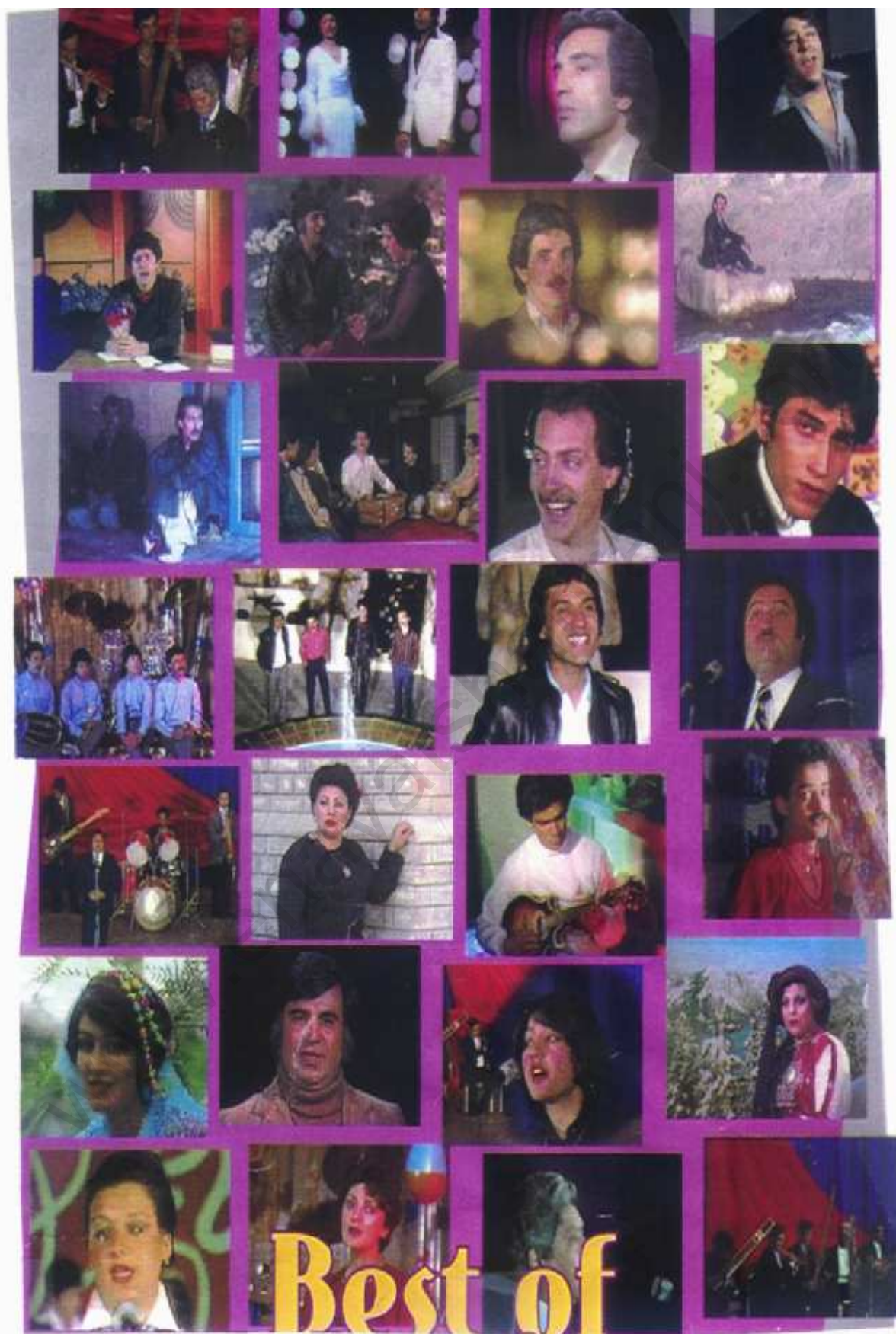
استاد نینواز



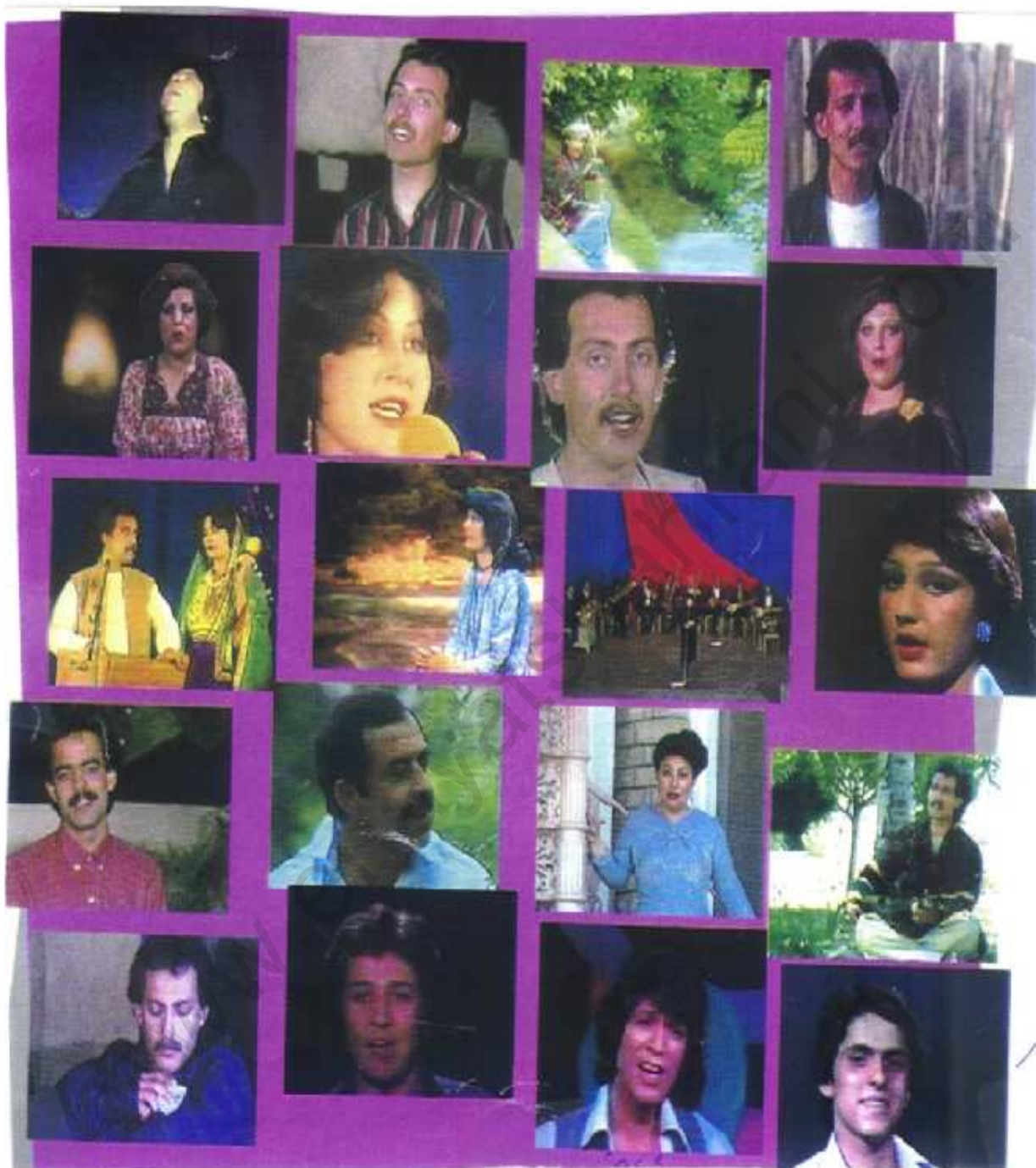
بزمیان بدخشان در صحن یکی از باغهای چتهء فیض آباد.



بزمیان بدخشان در چتهء فیض آباد با مردم محل.



چهره های جاویدان هنرمندان موسیقی در افغانستان.



چهره های جاویدان هنرمندان موسیقی در افغانستان



بزمیان هرات باستان



استاد درمحمد سايړ هروی



مسحور جمال



عزيز آشنا آواز خوان و ماندولين نواز



بها الدين تنبور نواز



محمد عالم شهروان



ضياء خواجه



باز گل بدخشی



استاد عبدالمجید تنبوری (آرشیف داکتر سرمست)



از راست: عبدالجبار توله ای و شیر محمد غزنوی (آرشیف سرمست)



استاد نتو



بنگیچه



مهمانان از کابل در شبرغان هنر نمایی میکنند.



هنرمندان کابلستان در شبرغان



مهمانان هنرمند کابلستانی در شهر شبرغان



هنرمندان کابلستانی در شهر شیرغان



مهمان هنرمند در شهر شیرغان از کابلستان.



هنرمند کابلستانی در شهر شبرغان



هنرمند کابلستانی در شبرغان.



وحید صابری در حال هنرنمایی در مرکز جنبش ملی اسلامی در شهر شیرخان



وحید صابری با جمعی از هنرمندان در شهر شیرخان،



هنرمند کابلستانی در شیرغان (۲۰۰۳ م)



هنرمند کابلستانی در شیرغان (۲۰۰۳ م)



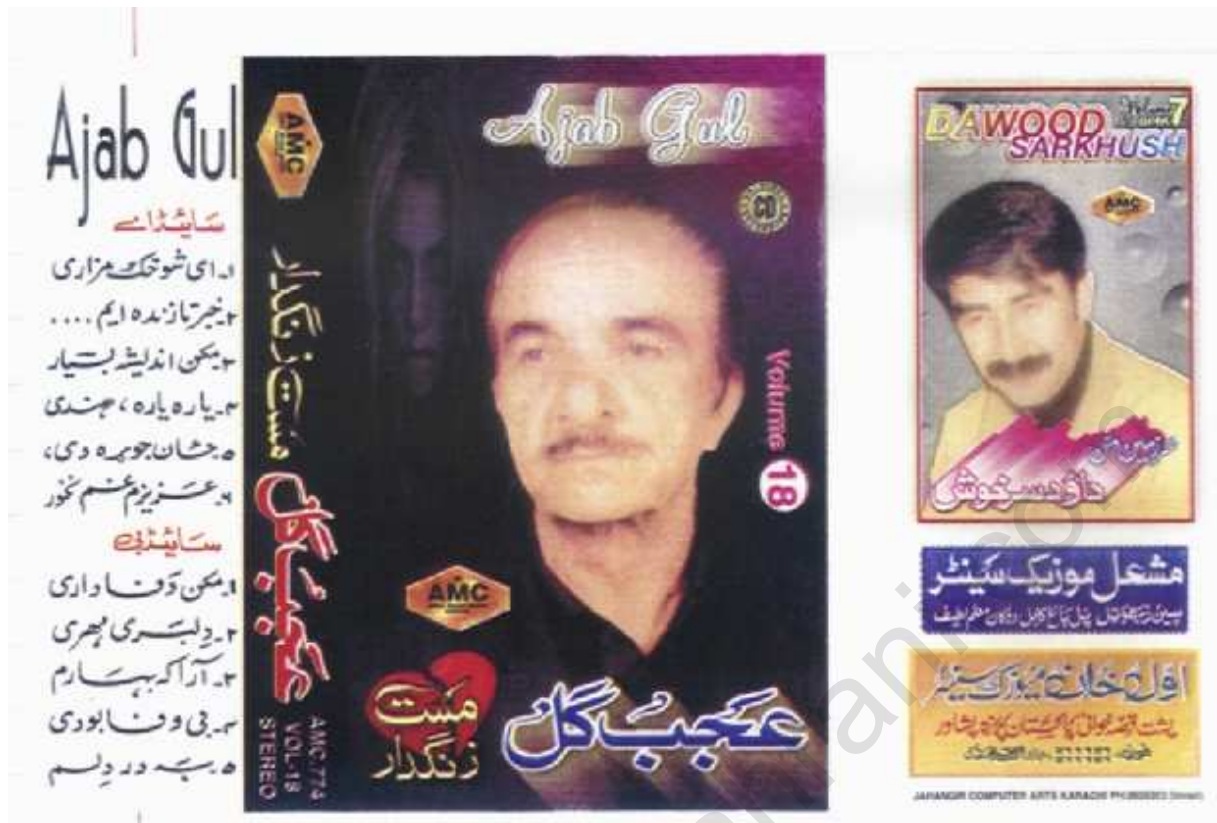
استاد شاه ولی و شراره



خانم ناهید



بخت زمینه



عجب گل



امیر محمد ہروی



از راست: شهروان - کبیر سنان - جلال نورانی و الفت آهنگ
(کانادا ۱۹۹۹ میلادی)



محمد عالم شهروان



چترام با استاد زلاند



چترام



فیض کاریزی



فیض کاریزی



فیض کاریزی



علی قدر کاریزی

غلام حسینی شفیعی



نجيم



نجيم



غزال انیل و اسد اللہ انیل



فردین نواز فرزند سمندر خان



ادريس نواز

فردين نواز

قيس نواز



فردين نواز



طلا محمد هنر مند آواز خوان



ذبیح الله امانیار ظاهر قیامی کابل ۲۰۰۶ م
(از آرشیف آقای سرمست)



استاد امرالدین دلربا نواز رادیو (از آرشیف آقای سرمست)



ماشینی در سال ۲۰۰۳ میلادی کابل (آرشیف سرمست)



ماشینی یا این هنرمند بزرگ وطن در وقت حکومت طالبان بکابل، بجای اینکه هنرنمایی کند در دوکان قصابی، قصابی میکرد. (از کلکسیون آقای سرمست)



فواد ساغر



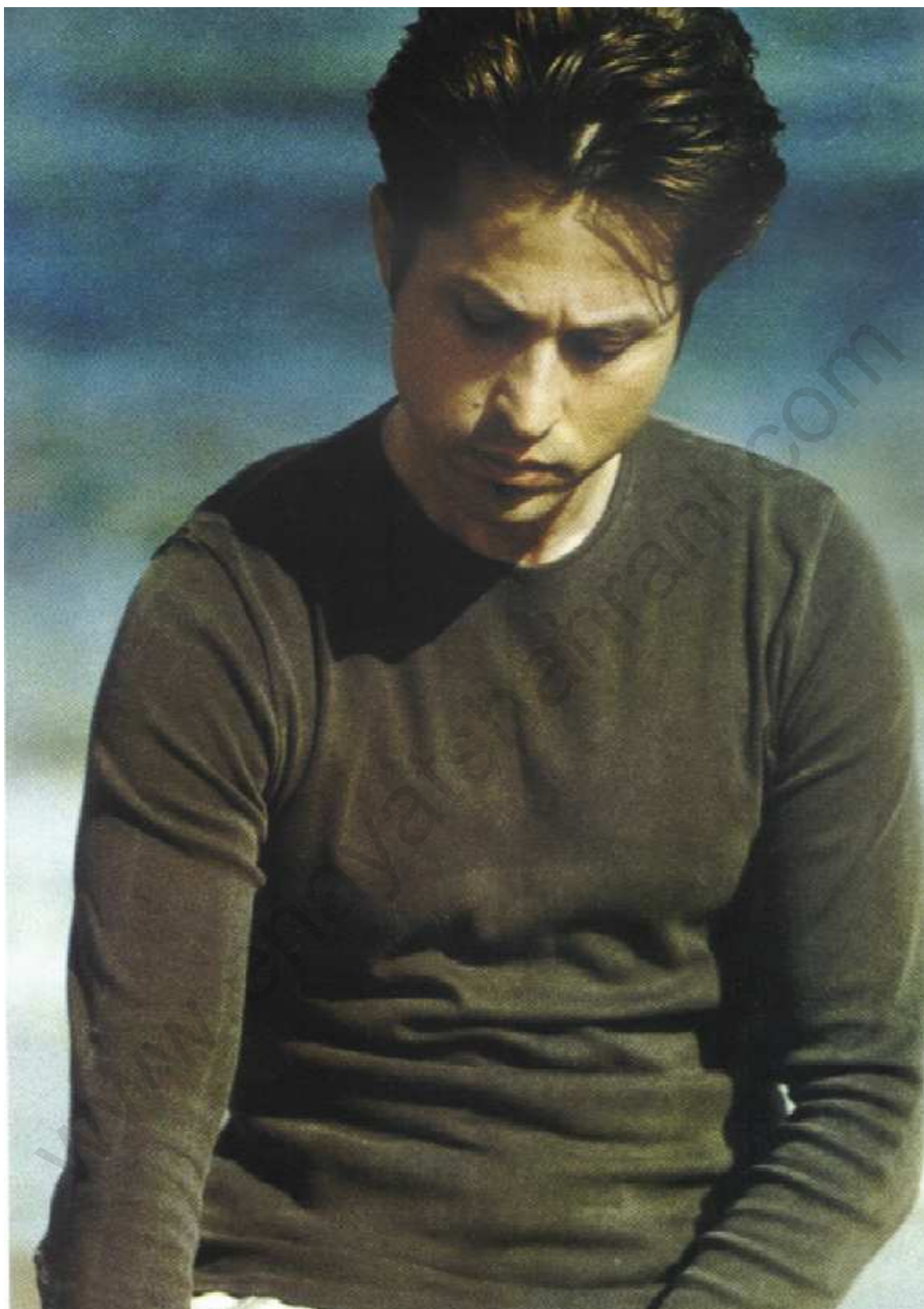
فرهاد ساغر



هنرمندان شمال



فرهاد ساغر



هنرمند جوان و معروف افغانستان نصرت پارسا که در جوانی در کشور کانادا توسط چند نفر
هموطن بی دانشش شهید شد.



نصرت پارسا



نصرت پارسا



شهید نصرت پارسا



نصرت پارسا



سرور سرخوش (هزاره جات)



عبدالغفور اندخویی



هنرمندان خرابات



هنرمندان کابل



حمید الله چاریکاری



از راست: حمید الله چاریکاری، تنبور، ماشینی سرندہ، سلام لوگری ہارمونیہ،
غلام دھل نواز و طاہر رباب نواز.



صابر کارگر



کی از نوازندگان جوان محلی بدخشان



استاد خلیل گداز



استاد سلیم قندهاری



طاهر باختري با گروه هنري خود در الماتاي قزاقستان.



احسان امان



احسان امان



استاد محمد آصف

شفیق شامل آواز خوان

کبیر هویدا



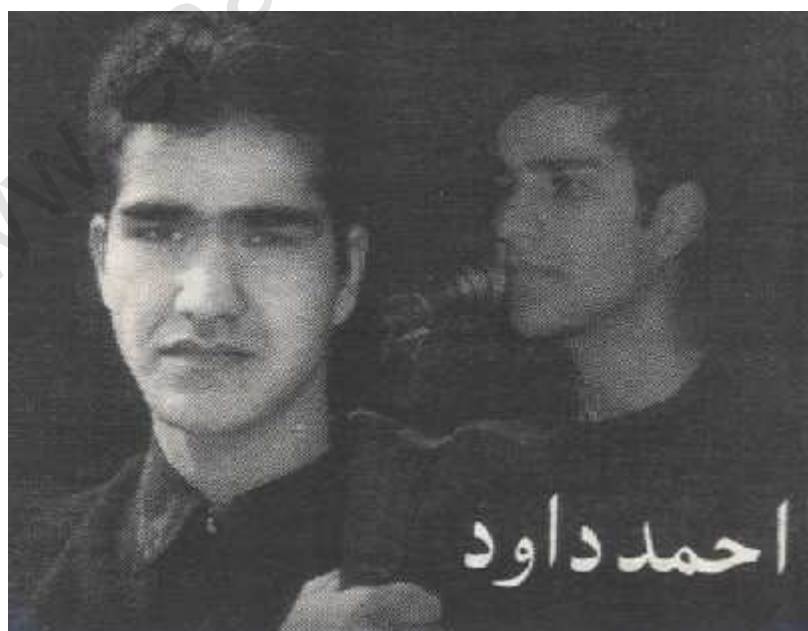
قاسم بخش



خالد ناصری



احمد رشاد محتاج



احمد داود



رامین شریف و عمر شریف



احمد شاه نوری



خالد ناصری



مصطفی سمیع طبلہ نواز



غلام سخی شفیع



عبدالرشید سرندہ نواز



نصرت اللہ شوقی



اسد بدیع

اسد بدیع



عالم شوقی



اکبر نیک زاد



بنام بهمند



هنرمند محلی از هزاره جات



هنرمندی از تورکان هزاره جات بنام خادم



هفا



پرستو



نغمه



طاہر شباب و صدیق شباب



سامعه میرزاد (پریشان وشهلا)



مجید احسان



یما



رشاد ظاهر



غلام یاسین اسلمی



سہیلا زلاند



نادیہ



محمد ظاهر چاریکاری (راست) عید الله، غلام محمد (چپ)



آقای پنجشیری



غلام محمد عطایی



استاد ناله



نويد ساحل



عبدالرحيم ناله فلوت نواز و آواز خوان



سيد عمر



سید عمر



Said Masoud

Said Daud

سید مسعود

سید عمر

سید داود



عزیز آشتا آوازخوان و مائدولین نواز،
اولین رهبر آمانوزان در وادیو.



خان آقا سرور و مزیده سرور اولین جفت هنری تئاتر کشور



شریف ساحل



ساحل (راست) از همراهان ساحل ظفر شامل (چپ) شبرغان



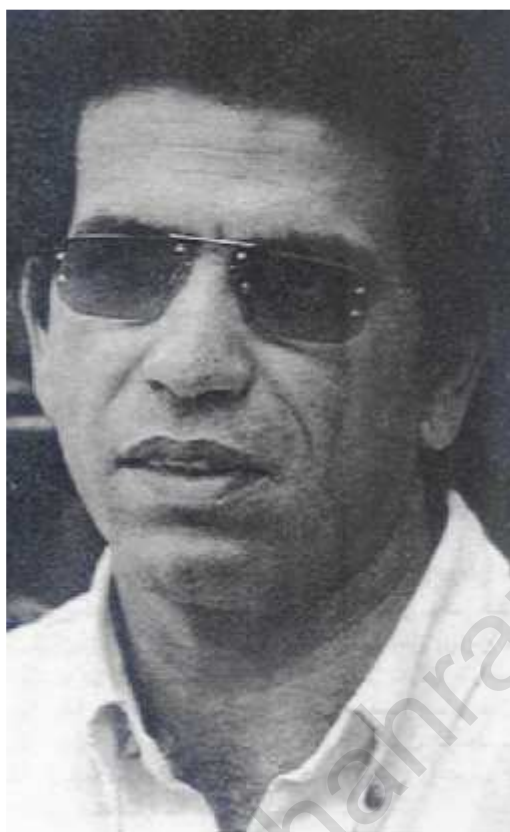
صدیق و گروه هنری او در مزار شریف



گل احمد شیفته_شبنم غزنوی (آواز خوان بلوچی)



جمعه دار نوازنده



احمدولید آوازخوان



سمیع رفیع



ولی اعظمی



نعیم نظری



ولی احمد روفی



عبدالرزاق دهل نواز



نور و جوهات



لطيف پاكدل موسيقي نواز



سیف الدین



صفدر توکلی



غزل



فواد طاهری



استاد الطاف حسین



مرحوم عبدالرحيم ناله فلوت نواز و آواز خوان

بنگيچه



استاد قاسم جان قندهاری



مرحوم استاد ننگيالی

مرحوم ننگيالی



مرحوم محمد علی رجا آوارزخوان



مرحوم آشار ایوب ترمیم کفندہ
گولات مرستی راریو



ستاره ناهیدہ آوارزخوان



مرحوم عبداللہ الحان



حسن شیدائی آوازخوان



مرحوم محمد نور نوشادر



محمد علی جازر بزنوار



عبداللہ حقیری آوازخوان



میرزا حکیم طباطبائی نواز



مرحوم غلام حسن سارنگ نواز



مرحوم میرزا حکیم جازیر نواز
و دهل نواز، اولین جازیر نواز کابل
همکار و دبیر استادیست از



مرحوم فدا محمد اکبر خوان



مرحوم عبدالغفار خان قزلباش نواز



مرحوم عبداللطیف ماسکونی
سرزنده نواز



مرحوم استار اسماعیل خان انصاری
سکسیفون نواز



مرحوم استار غلام نبی طالب نواز



حمید چاریکاری



مرحوم استاد موسی قاسمی



مرحوم استاد نیک محمد تنبور نواز



استاد غلام سرور ہارمونیه نواز



شیر محمد غزنوی آواز خوان



مرحوم نجف علی رجا آواز خوان



استاد عبدالحمد ہماہنگ



استاد حفیظ اللہ خیال



شریف ساحل



استاد زلاند



غلام حبیب رباب نواز



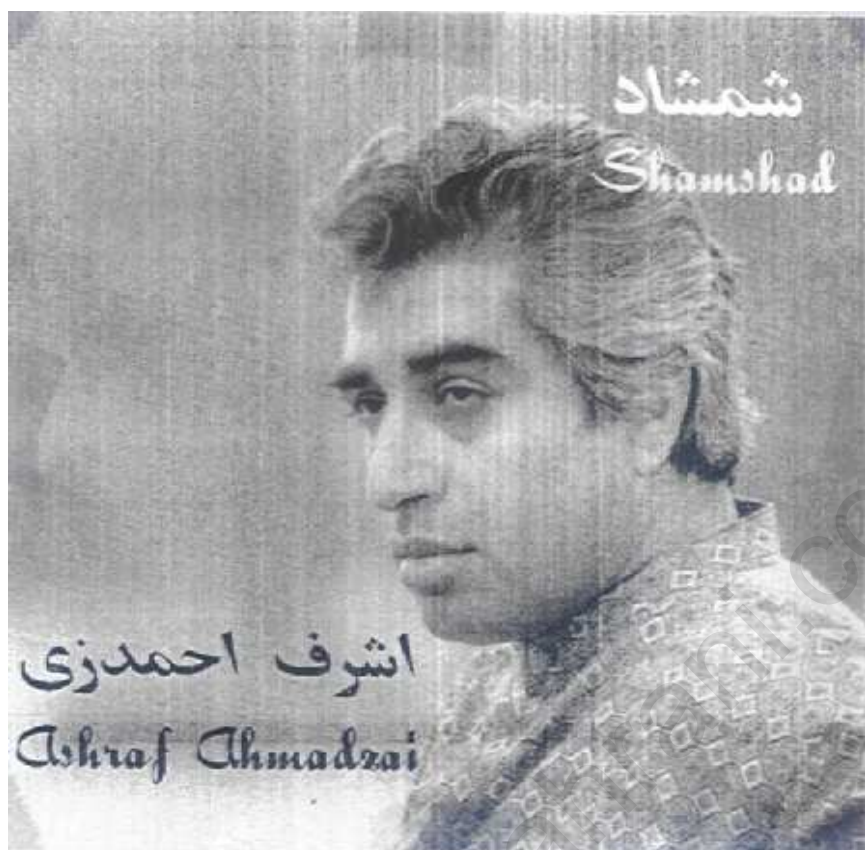
حبیب اشرفی



احمد طاہر



رحیم غمزده



اشرف احمدزی



زهرة جویا



مریم



زکریا صانع



نعیم



فرید رستگار



حبیب شریف



حبیب قادری



خانم هنگامه



واحد و ف آوازخوان



صاحبون رابے نواب



انری



نجیم نواب



وجیهہ



مریم



مریم



عارف

۱- عارف (وسط)

۲- خاله (راست)

۳- فرهاد (چپ)



هنرمند رباب نواز



حشمت الله



نعمت حکیم زاده

خانم ریتا وژمه



خانم گلشن



استاد مرغ افندی



دف نوازان و اخان بدخشان از چپ بر راست: محمد اکبر - مغول بیک - آینه



حاج بشير الفت



لعم



هزنده شفق هادی



هزنده شفق هادی



مکرم خان



شیر محمد غزنوی



مسلم لوگری



نورالقدر ارموشه نواز



عبدالجبار بولہ نواز



صفیر توکلی



عبدالحیدر قندھاری



عزیز غزنوی



تاج محمد



سحرگل بورا

فهرست اسمای هنرمندان موسیقی

فهرست زیر محصول زحمات جناب استاد مددی میباشد. و اینجانب از صفحات مختلف کتاب «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان» نامها را یادداشت کردم و از جانب دیگر بعضی نامهای را علاوه نمودم و یک تعداد دیگر که در این کتاب عکسها و سوانح شان آمده، شاید در این یادداشت اسمای شان ذکر شده باشد.

دلیل عمده آوردن نامها در این جا عبارت از آنست که اگر بنا بر مشکلات مسافه بسیار دور از وطن سوانح و عکس های هنرمندان را نتوانستم دریابیم، لذا از نتیجه زحمات استاد مددی استفاده نموده و نامهای گرامی شان را در این جا ذکر نمودیم تا باشد که محققین و نویسندگان گرامی در آینده در باره هریک بنویسد.

ردیف الف:

۱. آبشار (محمد یعقوب)

۲. آزین هروی

۳. احسان نعیم

۴. احمد جان

۵. انوش (محمد حسین)

۶. احمد ذکی

۷. احمد زی

۸. احمد شاکر

۹. احمد ظاهر

۱۰. احمد شاه حسن

۱۱. احمد شاه صمدی

۱۲. احمد شاه هروی

۱۳. احمد صابر شیرزوی

۱۴. احمد وحید احمدی

۱۵. امیر جان قندهاری

۱۶. امیر محمد

۱۷. اختیار گل

۱۸. امیر محمد قندهاری

۱۹. امین جان

۲۰. اکبر هاشمی امین

۲۱. امین

۲۲. امین آشفته

۲۳. اشرف نورستانی

۲۴. امیری هروی

۲۵. امین الله انور شاهین

۲۶. ارو کزی مزاری

۲۷. اختر محمد غزنوی

۲۸. اختر محمد بلوچ

۲۹. اختر محمد شوقی

۳۰. آدم خان

۳۱. آدینه بدخشی

۳۲. آذر

۳۳. ارمان (محمد حسین)

۳۴. اسدالله آزاده

۳۵. اسدالله - اسدالله آرام

۳۶. اسدالله کوچک

۳۷. اسحاق زی قندهاری

۳۸. اسعد

۳۹. اسلام الدین هنریار

۴۰. اسلم استاد - اسلم

۴۱. اسلم خوستی

۴۲. اسماعیل پغمانی

۴۳. آدینه هروی

۴۴. اصیل (پهلوان)

۴۵. انیسه وهاب

۴۶. آقای محمد
۴۷. اولمیر استاد
۴۸. الفت آهنگ - داد محمد
۴۹. یاز لندی
۵۰. اکبر خان آبادی
۵۱. الطاف حسین
۵۲. انیسہ - افسانہ - جلوہ
۵۳. امانی
۵۴. امیر جان صبوری
۵۵. امیر محمد شوقی
۵۶. اکبر نیکزاد
۵۷. اسماعیل چایکاری
۵۸. آقا محمد
۵۹. آقا محمد قندهاری
۶۰. آقا محمد قرقینی
۶۱. اکبر غزنوی
۶۲. اکبر نایاب
۶۳. اکبر رامش
۶۴. اکبر گل
۶۵. اکبر محبوب
۶۶. امام جان ننگرہاری
۶۷. امام الدین
۶۸. امان اللہ ہروی
۶۹. اللہ محمد فیضی
۷۰. الفت ہروی - محمد علیشاہ
۷۱. امیر جان خوشنواز
۷۲. امیر جان میدانی
۷۳. احسان اسماعیل

۷۴. اسماعیل پیروز

۷۵. احمد مرید

۷۶. آقا محمد

۷۷. امان الله امانی

۷۸. اسود

۷۹. اسد الله ضمیر

۸۰. احمد جاوید

۸۱. اسد الله انیل

۸۲. اسد الله مشکور

۸۳. اسد الله سیفی

۸۴. احمد فواد رامز

۸۵. احمد سیر

۸۶. احمد مختار

۸۷. اسد الله بدیع

۸۸. امان یوسفی

ردیف ب

۸۹. باری داد قندهاری

۹۰. باتو منصوری

۹۱. بابہ جان

۹۲. بابہ سیلابہ

۹۳. بابہ نعیم

۹۴. باختری

۹۵. باز گل بدخشی

۹۶. باقر

۹۷. بیرک وسا

۹۸. بتان گل

۹۹. بخت حسین

۱۰۰. برکت علی
۱۰۱. بریالی
۱۰۲. بسم الله بنگیچه
۱۰۳. بنگل قندهاری
۱۰۴. بیلتون - مومن خان
۱۰۵. بلبل هروی
۱۰۶. بخت زمینه
۱۰۷. بشیر دژم
۱۰۸. بشیر احمد قندهاری
۱۰۹. بشیر قندهاری
۱۱۰. بشیر الفت
۱۱۱. بهار کی خان

ردیف ت

۱۱۲. تازه گل
۱۱۳. تازه گل بامیانی
۱۱۴. تور بادام
۱۱۵. تاج محمد سرپلی
۱۱۶. تجلی
۱۱۷. تاج محمد ازبک
۱۱۸. تیمور شاه سدوزی

ردیف ث

۱۱۹. ثریا مژگان
۱۲۰. ثنا غزنوی
۱۲۱. ثمر گل

ردیف پ

۱۲۲. پروین - خدیجه
۱۲۳. پاینده علی

۱۲۴. پاینده گل
۱۲۵. پاینده محمد لغمانی
۱۲۶. پتونی
۱۲۷. پرانات
۱۲۸. پروز
۱۲۹. پیروز (اسماعیل)
۱۳۰. پیکان (احمد زبیر)
۱۳۱. پرستو (نوریه)
۱۳۲. پلوشه
۱۳۳. پیوند علی
۱۳۴. پریسا مرسل
۱۳۵. پاینده محمد نیکیار
۱۳۶. پردل پنجشیری

ردیف ج

۱۳۷. جان آغا قندهاری
۱۳۸. جان پادشاه
۱۳۹. جان محمد
۱۴۰. جان محمد میمنگی
۱۴۱. جک مہکار
۱۴۲. جلال لوگری
۱۴۳. جلیل احمد طاهری
۱۴۴. جمعہ گل خوشخوی
۱۴۵. جمعہ گل قرہ باغی
۱۴۶. جمیل جیلانی
۱۴۷. جمادار
۱۴۸. جواد غازی یار
۱۴۹. جمیل نورستانی

۱۵۰. جلیل احمد ویرجن
 ۱۵۱. جلیل سدید
 ۱۵۲. جوړه بیگ
 ۱۵۳. جوړه زاده (رجب محمد)

ردیف چ

۱۵۴. چراغ حسین
 ۱۵۵. چاری میمنگی

ردیف ح

۱۵۶. حیات الله غوثی
 ۱۵۷. حیدر کمال
 ۱۵۸. حسن کاکر
 ۱۵۹. حیدر قل سمنگانی
 ۱۶۰. حکیم نور آگاخیل
 ۱۶۱. حافظ محمد خوستی
 ۱۶۲. حامد شکران
 ۱۶۳. حمید قیومی
 ۱۶۴. حبیب الله حبیب الدین
 ۱۶۵. حبیب الله لوگری
 ۱۶۶. حبیب الله زلمی
 ۱۶۷. حبیب شاه میمنگی
 ۱۶۸. حشمت
 ۱۶۹. حضرت باز
 ۱۷۰. حیات گردیزی
 ۱۷۱. حضرت گل
 ۱۷۲. حفیظ الله
 ۱۷۳. حمید الله چاریکاری

۱۷۴. حمید لوگری
 ۱۷۵. حمید الله نجرانی
 ۱۷۶. حسین بخش
 ۱۷۷. حسن شیدایی
 ۱۷۸. حبیب شریف
 ۱۷۹. حبیب ولی
 ۱۸۰. حفیظ وصال
 ۱۸۱. حسین هنر دوست

ردیف خ

۱۸۲. خان محمد
 ۱۸۳. خان محمد میمنگی
 ۱۸۴. خاتم (سخی احمد)
 ۱۸۵. خان محمد نورستانی
 ۱۸۶. خان گل
 ۱۸۷. خان محمد قندهاری
 ۱۸۸. خان زمان
 ۱۸۹. خان آغا
 ۱۹۰. خدا داد چاریکاری
 ۱۹۱. خواجه محمد خوشنوا
 ۱۹۲. خوشنواز (محمود)
 ۱۹۳. خوشحال
 ۱۹۴. خان شیرین
 ۱۹۵. خیالی
 ۱۹۶. خیر محمد پنجشیری
 ۱۹۷. خیر محمد خندان
 ۱۹۸. خیال الدین
 ۱۹۹. خیال (حفیظ الله)
 ۲۰۰. خان قره باغی

۲۰۱. خسرو
۲۰۲. خان محمد بارکی خودشناس
۲۰۳. خالوی شوقی (نجف علی)

ردیف د

۲۰۴. دری لوگری (درُ محمد)
۲۰۵. دوست محمد
۲۰۶. دلدل
۲۰۷. دیبا
۲۰۸. دیده (سید محمد)
۲۰۹. دلنواز
۲۱۰. دستگیر
۲۱۱. دلبر خان

ردیف ذ

۲۱۲. ذبیح الله امانیار

ردیف ر

۲۱۳. رخشانه (حمیده)
۲۱۴. رجب علی
۲۱۵. رحمت الله
۲۱۶. رحمت الله طلا
۲۱۷. رحمت الله قندهاری
۲۱۸. رحیم جهانی رحیم تالقانی
۲۱۹. رحیم تالقانی
۲۲۰. رحیم غمزده
۲۲۱. رحیم گل استاد
۲۲۲. رحیم جان خوستی
۲۲۳. رمضان لوگری
۲۲۴. رمضان نورستانی

۲۲۵. رنگین
۲۲۶. ریحان (عبداللہ)
۲۲۷. رعنا
۲۲۸. رمزی هروی
۲۲۹. رنگیز (عبدالغفور برشنا)
۲۳۰. روحزاد
۲۳۱. روح اللہ روئین
۲۳۲. رحیم مهر یار
۲۳۳. رشیدہ ژالہ
۲۳۴. رحیم یوسفزی

ردیف ز

۲۳۵. زاخیل (محمد دین)
۲۳۶. زاهد زحل
۲۳۷. زرغونہ
۲۳۸. زرغونہ مزاری
۲۳۹. زرین
۲۴۰. زلمی
۲۴۱. زلمی قندھاری
۲۴۲. زمان شوقی
۲۴۳. زھرہ
۲۴۴. زیبا
۲۴۵. زلیخا
۲۴۶. زینب هروی
۲۴۷. زیر گل
۲۴۸. زرمینہ
۲۴۹. زلاند جلیل

ردیف س

۲۵۰. سارا زلاند

ساربان عبدالرحیم	۲۵۱.
سید عوض	۲۵۲.
سپین گل	۲۵۳.
ستاره هروی	۲۵۴.
ستار علی	۲۵۵.
ستوری	۲۵۶.
سید میرزا	۲۵۷.
سپین	۲۵۸.
سحر گل	۲۵۹.
سردار محمد صدیق	۲۶۰.
سرآهنگ استاد محمد حسین	۲۶۱.
سرور مزاری	۲۶۲.
سرور	۲۶۳.
سکندر	۲۶۴.
سکندر استالفی	۲۶۵.
سلیم قندهاری	۲۶۶.
سلیم بخش	۲۶۷.
سلیم سحاب	۲۶۸.
سلطان محمد	۲۶۹.
سلیمان شاه	۲۷۰.
سلام لوگری	۲۷۱.
سلما	۲۷۲.
سلطان	۲۷۳.
سمن لعل	۲۷۴.
سیلابه نجرانی	۲۷۵.
سید جمال معصومی	۲۷۶.
سید علم	۲۷۷.
سید عظیم مجراب	۲۷۸.

سید گل لوگری	۲۷۹.
سید محمد قندهاری	۲۸۰.
سید محمد سیف الدین	۲۸۱.
سید محبوب غزنوی	۲۸۲.
سید معصوم	۲۸۳.
سید افضل	۲۸۴.
سفر محمد	۲۸۵.
سیمین	۲۸۶.
سرشار	۲۸۷.
سیما ترانه	۲۸۸.
سید عبدالله یازمز	۲۸۹.
سوسن	۲۹۰.
سپوژمی	۲۹۱.
سپین بادام	۲۹۲.
سید ایشان چاه آبی	۲۹۳.
سید اسحق ممنگی	۲۹۴.
سهیلا زلاند	۲۹۵.

ردیف ش

شادم خان	۲۹۶.
شاه محمد قندهاری	۲۹۷.
شاه ولی	۲۹۸.
شایسته شمایل	۲۹۹.
شرنگوال	۳۰۰.
شرف الدین	۳۰۱.
شرف گل	۳۰۲.
شکیب	۳۰۳.
شبنم غلام محی الدین	۳۰۴.
شیر رجب	۳۰۵.

۳۰۶. شیر علم هوپایانی
۳۰۷. شیر شرار
۳۰۸. شرین گل خوستی
۳۰۹. شرین گل
۳۱۰. شرین جان
۳۱۱. شرین مقبل
۳۱۲. شمس الدین لوگری
۳۱۳. شمس الدین مسرور
۳۱۴. شاد کام - عبدالله نوابی
۳۱۵. شرین
۳۱۶. شور انگیز - یحیی
۳۱۷. شهلا
۳۱۸. شمس الدین
۳۱۹. شفیق احمد
۳۲۰. شیفته - گل احمد
۳۲۱. شرین
۳۲۲. شجاع سمنگانی
۳۲۳. شمع
۳۲۴. شهروان
۳۲۵. شینی جاجی
۳۲۶. شیر محمد غزنوی
۳۲۷. شگوفه - شیر افضل
۳۲۸. شمس الدین شوزان
۳۲۹. شریف غزل
۳۳۰. شیدا - استاد غلام دستگیر
۳۳۱. شلماچ غریز
۳۳۲. شریفه امیری
۳۳۳. شبان

شاه محمد	۳۳۴.
شفیع بخش	۳۳۵.
شریف ساحل	۳۳۶.

ردیف ص

صابر استاد	۳۳۷.
صبر گل	۳۳۸.
صمد صادق	۳۳۹.
صادق	۳۴۰.
صدیق سلطانی	۳۴۱.
صورت شاه	۳۴۲.
صفدر توکلی	۳۴۳.
صفر محمد	۳۴۴.
صاحب گل	۳۴۵.
صبور خان	۳۴۶.
صابر رسول	۳۴۷.
صفیه	۳۴۸.
صدیق ژراند	۳۴۹.

ردیف ط

طلا محمد	۳۵۰.
طاهر شباب	۳۵۱.

ردیف ظ

ظاهر قیامی	۳۵۲.
ظاهر گل	۳۵۳.
ظاهر چاریکاری	۳۵۴.
ظاهر هویدا	۳۵۵.
ظفر شامل	۳۵۶.

ردیف ع

عارف کیهان عبدالاحد	۳۵۷.
عبدالباقی طرزی	۳۵۸.
عبدالباری	۳۵۹.
عبدالجبار	۳۶۰.
عبدالجلیل ژیان	۳۶۱.
عبدالحبیب وردک	۳۶۲.
عبدالحکیم	۳۶۳.
عبدالحکیم کوچک	۳۶۴.
عبدالحکیم صانعی هروی	۳۶۵.
عبدالجبار قندهاری	۳۶۶.
عبدالخالق قندهاری	۳۶۷.
عبدالحمید قندهاری	۳۶۸.
عبدالرزاق دلسوخته	۳۶۹.
عبدالرحمن قندهاری	۳۷۰.
عبدالرحمن کارکر	۳۷۱.
عبدالرحمن نادى	۳۷۲.
عبدالرسول	۳۷۳.
عبدالرشید میدانی	۳۷۴.
عبدالسلام هروی	۳۷۵.
عبدالرحیم مهر	۳۷۶.
عبدالعلی	۳۷۷.
علم حیدر	۳۷۸.
عبدالعلی حمیدی	۳۷۹.
عبدالعلی هجران	۳۸۰.
عبدالقدیر	۳۸۱.
عبدالطیف	۳۸۲.

عبدالطیف سلیم	۳۸۳.
عبدالطیف شوقی	۳۸۴.
عزت الله	۳۸۵.
عبدالله - عبدالله جان	۳۸۶.
عبدالحمید	۳۸۷.
عبدالحمید مزاری	۳۸۸.
عبدالحمید شوقی	۳۸۹.
عبدالنبی	۳۹۰.
عبدالوکیل	۳۹۱.
عبدالولی	۳۹۲.
عندلیب	۳۹۳.
عبدالواحد وفا	۳۹۴.
عبدالوهاب شوقی	۳۹۵.
علی حسین	۳۹۶.
علی دوست	۳۹۷.
عبدل	۳۹۸.
عزت الله	۳۹۹.
عبدالبصیر	۴۰۰.
عجب گل دلشاد	۴۰۱.
علی گل قندهاری	۴۰۲.
علی مراد	۴۰۳.
عزیز محمد	۴۰۴.
عزیز زاده	۴۰۵.
عباس نجرابی	۴۰۶.
عبدل مزاری	۴۰۷.
عبدال جان	۴۰۸.
عطاء محمد	۴۰۹.
عطاء محمد	۴۱۰.

۴۱۱. عبیر
۴۱۲. عنایت زاده عوض علی
۴۱۳. عنایت
۴۱۴. عبدالغفار
۴۱۵. عید محمد
۴۱۶. عزیز غزنوی
۴۱۷. عزیز آشنا
۴۱۸. علاء الدین
۴۱۹. عبدالصمد
۴۲۰. عمر قریشی
۴۲۱. عبدالهادی سرخوش
۴۲۲. عبدالحد
۴۲۳. عبدالاسحر
۴۲۴. عبدالقدیر کریمی
۴۲۵. عزیز احمد عبدالرحمن
۴۲۶. عطاء الله صدیق
۴۲۷. عبدالحمید گلستانی
۴۲۸. عبدالباقی قایلزاده - ماما باقی
۴۲۹. عبدالرحیم روزی
۴۳۰. علی احمد دل آهنگ
۴۳۱. عبدالله مقری
۴۳۲. عنایت الله چاریکاری
۴۳۳. عبدالغنی شغانی
۴۳۴. عبدالقدیر
۴۳۵. عبدالقدیر استالفی
۴۳۶. عزیز احمد پنهان
۴۳۷. عثمان یوسفی
۴۳۸. عزیز محمد امیری

عزیز الله لیوال	۴۳۹.
عشرت علی	۴۴۰.
علی شنگی	۴۴۱.
عبدالرحمن رحمانی	۴۴۲.
عبدالحمیم	۴۴۳.
عبدالستار	۴۴۴.

ردیف غ

غر الله - غلام نبی	۴۴۵.
غلام نبی چوکی وال	۴۴۶.
غلام نبی فوشنجی	۴۴۷.
غلام محمد	۴۴۸.
غلام عباس تگابی	۴۴۹.
غرسنی	۴۵۰.
غریب زاده اسماعیل	۴۵۱.
غلام محی الدین بامیانی	۴۵۲.
غفور جان	۴۵۳.
غلام جیلانی	۴۵۴.
غلام بهاء الدین	۴۵۵.
غلام	۴۵۶.
غازی جان حاجی	۴۵۷.
غلام حسین استاد	۴۵۸.
غلام حسن	۴۵۹.
غلام حضرت	۴۶۰.
غلزی دولت زایی	۴۶۱.
غلام حیدر	۴۶۲.
غلام دستگیر شوقی	۴۶۳.
غلام دستگیر هراتی	۴۶۴.
غلام رسول جلال آبادی	۴۶۵.

غلام علی خوشنوا	۴۶۶.
غلام محمد شب آهنگ	۴۶۷.
غلام سخی هروی	۴۶۸.
غلام سخی نجرابی	۴۶۹.
غلام صادق قندهاری	۴۷۰.
غلام محمد ننگرهای	۴۷۱.
غلام جیلانی قندهاری	۴۷۲.
غلام سعید	۴۷۳.
غلام علی سخی زاده	۴۷۴.
غنی کاریزی	۴۷۵.
غوٹ نایل	۴۷۶.

ردیف ف

فاخته	۴۷۷.
فتانه	۴۷۸.
فرید رخشان	۴۷۹.
فیض الله	۴۸۰.
فدا محمد	۴۸۱.
فرح	۴۸۲.
فضل الرحمن وحدت	۴۸۳.
فضل ربی	۴۸۴.
فرید رستگار	۴۸۵.
فضل غنی	۴۸۶.
فرشته	۴۸۷.
فقیر هروی	۴۸۸.
فضل الحق غزنوی	۴۸۹.
فضلیفیض محمد کاریزی	۴۹۰.
فرهاد دریا	۴۹۱.
فاطمه هروی	۴۹۲.

۴۹۳.	فضل الحق یولچی
۴۹۴.	فریده فروزان
۴۹۵.	فیض محمد اندخوی
۴۹۶.	فرامرز
۴۹۷.	فرهاد شیدائی
۴۹۸.	فیض محمد کاظمی

ردیف ق

۴۹۹.	قاسم استاد
۵۰۰.	قاسم لوگری
۵۰۱.	قمر
۵۰۲.	قمر گل
۵۰۳.	قیومی - هاشم
۵۰۴.	قدیم
۵۰۵.	قاری اسلام بدخشی
۵۰۶.	قمر گل
۵۰۷.	قلندر مزاری
۵۰۸.	قربان رستاقی
۵۰۹.	قادر جاوید
۵۱۰.	قندی کوچی
۵۱۱.	قاسم بخش
۵۱۲.	قدیر استالفی
۵۱۳.	قدیر کریمی

ردیف ک

۵۱۴.	کریم هروی کبیر طاهری
۵۱۵.	کبوتر
۵۱۶.	کبیر سنان
۵۱۷.	کاظم شیدایی
۵۱۸.	ککو

۵۱۹. کریم زیارکش
۵۲۰. کمال ناصر دوست - شمس
۵۲۱. کبیر متین
۵۲۲. کبیر هویدا
۵۲۳. کریم بدخشی
۵۲۴. کریم مژده
۵۲۵. کریم شوقی
۵۲۶. کمال لوگری

ردیف گ

۵۲۷. گالی
۵۲۸. گل زاده هروی
۵۲۹. گلستان شوقی
۵۳۰. گلستان دل زنده
۵۳۱. گل علم
۵۳۲. گل سلام
۵۳۳. گل علی
۵۳۴. گل محمد کشکی
۵۳۵. گل محمد استالفی
۵۳۶. گل پری ننگرهای
۵۳۷. گالی
۵۳۸. گل حاجی
۵۳۹. گران آغا قندهاری
۵۴۰. گل افغان
۵۴۱. گل آغا چاریکاری
۵۴۲. گل اکبر
۵۴۳. گل احمد
۵۴۴. گلزمان
۵۴۵. گل ببو

۵۴۶. گل جان - گلشن

۵۴۷. گل رسول

۵۴۸. گلاب نور

ردیف ل

۵۴۹. لیلا

۵۵۰. لالهء لعلی

۵۵۱. لعل جان ننگرهای

۵۵۲. لطیفه رنا

ردیف م

۵۵۳. ماری مهتاب

۵۵۴. محمود امیر کوچک

۵۵۵. محمود سخی زاده

۵۵۶. مسحور جمال - جلیل احمد

۵۵۷. محمد آصف جبل الراجی

۵۵۸. محمد اکرم مومن

۵۵۹. محمد اسحاق باشان

۵۶۰. محمد حنیف

۵۶۱. محمد برات

۵۶۲. اکبر غزنوی

۵۶۳. محمد الله لوگری

۵۶۴. محمد انور نوری

۵۶۵. محمد ایوب

۵۶۶. محمد اقبال سعیدی

۵۶۷. محمد رحیم غزنوی

۵۶۸. محمد شاه ننگرهای

۵۶۹. محمد شریف

۵۷۰. محمد شفیع حبیب

۵۷۱. محمد صادق

۵۷۲. محمد صدیق
۵۷۳. محمد صدیق مزاری
۵۷۴. محمد دین
۵۷۵. محمد دین قندهاری
۵۷۶. محمد ظاهر رفعتی
۵۷۷. محمد ظاهر شوقی
۵۷۸. محمود کامن
۵۷۹. محمد عارف - حیرت آهنگ
۵۸۰. محمد عارف رودگر
۵۸۱. محمد عالم سرخ پارسایی
۵۸۲. محمد عالم
۵۸۳. محمد موسی قاسمی استاد
۵۸۴. محمد عمر هروی
۵۸۵. محمد اکرم کشمی
۵۸۶. موکیش پران
۵۸۷. محمد عمر میدانی
۵۸۸. محمد عمر اندخویی
۵۸۹. محمد عمر محسنی
۵۹۰. محمد عمر استاد
۵۹۱. محمد یوسف
۵۹۲. محمد عمر
۵۹۳. محمود خوشنوا
۵۹۴. مدد خان
۵۹۵. مددی عبدالوهاب
۵۹۶. محمد کریم
۵۹۷. محمد گل لوگری
۵۹۸. محمد نعیم شوقی
۵۹۹. محمود خان

محمد هاشم	۶۰۰.
محمد هاشم استاد	۶۰۱.
محمد یاسین مزاری	۶۰۲.
محمد یوسف	۶۰۳.
محمد یونس	۶۰۴.
مرجان	۶۰۵.
مریم	۶۰۶.
میر الله کوهستانی	۶۰۷.
مرضیه کابلی	۶۰۸.
مرتضی هنر یار	۶۰۹.
مزاری نجراپی	۶۱۰.
مزیده سرور	۶۱۱.
مسجدی	۶۱۲.
معدن	۶۱۳.
معراج الدین	۶۱۴.
مکی	۶۱۵.
محمد حسن	۶۱۶.
ملک میرزا	۶۱۷.
ملک جان ننگرھاری	۶۱۸.
محمد جان	۶۱۹.
محمد حکیم	۶۲۰.
محمد حنیف	۶۲۱.
محمد رحیم غفاری	۶۲۲.
محمد رحیم فرخاری	۶۲۳.
منگل منور	۶۲۴.
محمد یوسف	۶۲۵.
مومن کپور	۶۲۶.
مehوش - فریده استاد	۶۲۷.

۶۲۸.	مولا داد هروی
۶۲۹.	میا شیدایی
۶۳۰.	میر نازک
۶۳۱.	میر افغانی
۶۳۲.	میر احمد
۶۳۳.	ملینا
۶۳۴.	مهن
۶۳۵.	میر نظر
۶۳۶.	مینا
۶۳۷.	میرزا محمد پروانه
۶۳۸.	میر سلام
۶۳۹.	میرزا نظر
۶۴۰.	میرزا گل
۶۴۱.	میر حیدر
۶۴۲.	محمد غیاث
۶۴۳.	میر نازک
۶۴۴.	محمد شریف
۶۴۵.	ماه پیکر
۶۴۶.	محمد احسان میری
۶۴۷.	محمد علی
۶۴۸.	محمد فرهاد
۶۴۹.	محمد قاسم
۶۵۰.	محمد کاظم
۶۵۱.	محمد ساغر
۶۵۲.	مسافر سفری
۶۵۳.	ملنگ باغبان
۶۵۴.	موسی گل
۶۵۵.	محمد امان

محمود خان	۶۵۶.
میر فخر الدین	۶۵۷.
مسافر هروی	۶۵۸.
محمد عیسی خمار	۶۵۹.
مختار مجید	۶۶۰.
ماهر سلطان	۶۶۱.
منگل - پاینده محمد	۶۶۲.
منگل - فیض محمد	۶۶۳.
مددی - عبدالوهاب	۶۶۴.
ممتاز	۶۶۵.
محمد علی	۶۶۶.
منتای مزاری	۶۶۷.
منصوری	۶۶۸.
منگتی قزاق	۶۶۹.

ردیف ن

ناهید - ستاره	۶۷۰.
ناوک - ذبیح الله	۶۷۱.
ناله - عبدالرحیم	۶۷۲.
ناصر احمد	۶۷۳.
نادر احمد	۶۷۴.
ناشاد	۶۷۵.
نایل	۶۷۶.
ناشناس - داکتر صادق فطرت	۶۷۷.
نصیر احمد راضی	۶۷۸.
نصر الله خان	۶۷۹.
نصر الدین قندهاری	۶۸۰.
نصر الدین لوگری	۶۸۱.
نظر محمد	۶۸۲.

نعمت الله	۶۸۳.
نعمت الله غزنوی	۶۸۴.
نواب ننگر هاری	۶۸۵.
نیک محمد	۶۸۶.
نو آهنگ	۶۸۷.
نفسه هروی	۶۸۸.
نور محمد شاهی	۶۸۹.
نور محمد	۶۹۰.
نور محمد	۶۹۱.
نیریز	۶۹۲.
نالان	۶۹۳.
نور جهان	۶۹۴.
نغمه - شاپیری	۶۹۵.
نعیم پوپل	۶۹۶.
نادیه	۶۹۷.
نمکی	۶۹۸.
نظیمی	۶۹۹.
نیاز گل	۷۰۰.
نجف علی رجا	۷۰۱.
نرگس	۷۰۲.
نری	۷۰۳.
نبی الله	۷۰۴.
نبی گل	۷۰۵.
نجیب	۷۰۶.
نتواستاد	۷۰۷.
نعیم حکیمی	۷۰۸.
نجیب یوسفی	۷۰۹.
نیاز محمد	۷۱۰.

۷۱۱. مسیم محمد ابراهیم
 ۷۱۲. نجیب رستگار
 ۷۱۳. نصیر هما آهنگ
 ۷۱۴. نینگ
 ۷۱۵. نبی بخش
 ۷۱۶. نجیم
 ۷۱۷. نور گل

ردیف و

۷۱۸. وژمه
 ۷۱۹. وژمه ریتا
 ۷۲۰. وحید قیومی
 ۷۲۱. ولی محمد قندهاری
 ۷۲۲. وحید الله غوثی
 ۷۲۳. ولی جان
 ۷۲۴. ولی پوپل
 ۷۲۵. وحید قاسمی
 ۷۲۶. وهاب فیضی
 ۷۲۷. وحید صابری
 ۷۲۸. وحید زلاند
 ۷۲۹. وجیهه رستگار
 ۷۳۰. وکیل رؤف
 ۷۳۱. وکیل احمد یار

ردیف هـ

۷۳۲. هلن
 ۷۳۳. هما آهنگ - عبدالمحمد
 ۷۳۴. همیشه گل
 ۷۳۵. هارون
 ۷۳۶. هوسی

هاشم قیومی	۷۳۷.
هما یون	۷۳۸.
هلال	۷۳۹.
هستی گل	۷۴۰.
همایون هماآهنگ	۷۴۱.
هنگامه	۷۴۲.
هویدا ظاهر	۷۴۳.
همایون رازیان	۷۴۴.
هویدا کبیر	۷۴۵.
هارون	۷۴۶.
هما	۷۴۷.
هجران	۷۴۸.

ردیف ی

یار محمد غزنوی	۷۴۹.
یعقوب باختری	۷۵۰.
یعقوب قاسمی استاد	۷۵۱.
یعقوب لوگری	۷۵۲.
یوسف یار محمد	۷۵۳.
یحی غزیز	۷۵۴.

فصل شانزدهم

کوچهء خرابات

و

اشعار خراباتی

قسمت چهارم

خرابات و خراباتیان از نظر حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل

خراباتیان

مقیمان این بزم الفت بهار
چو ساغر همه فارغ از گفتگو
ز قیام عبادات رسمی بیرون
همه چون غنا صفدر آرزو
ز کیفیت رنگ تمکین شان
چو ابروی خوبان تواضع سرشت

بفطر طبایع چو می ساز دار
همه دست بر سر برنگ سبو
بدرس اشارت همه ذوفنون
چو آزادگی جسته از رنگ و بو
نگه سر خوش رطلهای گران
چو چشم نکویان حیا سرنوشت

همه نکته سنج خموشی کلام
همه فارغ از رنگ امید و بیم
نه میخانه فردوس گوهر سرشت
در این محفل آرام عمر است و بس
بچشمی که از بینش کلفت است
کرا میل رفتن بود زین مقام
بتوصیف این بزم دعوی گداز
بود محو حیرت درین بزمگاه
چو خاموشی ساز آهنگها

زبانها چو امواج گوهر بکام
به میخانه چونبوی صهبا مقیم
نه میخانه جوش بهار بهشت
تسلی در آئینه دارد نفس
خرابات معموره الفت است
که چاهست در هر قدم نقش دام
نفس چون دم صبح شبنم طراز
طپیدن در آغوش نبض تگاه
چو گل ساغر گردش رنگها

(بیدل)

حضرت حافظ در بارهء خرابات و معنی آن چنین میفرماید:

دوش رفتم بخرابات مرا راه نبود
یا نبود هیچکس از باده فروشان بیدار
نیمی از شب چو بشد بیشترک یا کمتر
گفت: خیر است در اینوقت کرا میخواهی
گفتمش در بگشا گفت برو یاوه مگو
این نه مسجد که بهر لحظه درش بگشایند
این خرابات مغانست و در آن رندانند
گرتوخواهی که دم از صحبت اینان بزنی

میزدم نعره و فریاد کس از من نشنود
یا که من هیچکسم، هیچکسم در نگشود
رندی از غرفه درآورد سرو رخ بنمود
بی محل آمدنت بر در ما بهر چه بود
که درین وقت برای تو کسی در نگشود
که تو دیر آیی و اندر صف پیش آیی زود
شاهد و شمع و شراب و شکر و نای سرود
خاک پای همه شو تا که بیابی مقصود

سرو زر هردو ندارند درین بقعه محل

سودشان جمله زیان است و زیانشان همه سود

مولای روم جلال الدین بلخی بزرگترین عاشق دنیا فرماید:

من دلق گرو کردم عریان خراباتم
ای مطرب زیبا روی دستی بزن و برگو
خواهی که مرا بینی ای بستهء نقش تن
نه من شکم خوارم نه در شکم دارم
من همدم سلطانم حقا که سلیمانم
هر جا که همی باشم هم کاسهء او باشم
با عشق دراین پستی کردم طرب و مستی
هر جا که همی باشم هم کاسهء او باشم
گوئی بنما معنی برهان چنین دعوی
گر رفت زرو سیمم با سینهء سیمینم
ای ساقی جان جانی شمع دل ویرانی

خوردم همه رفت خود مهمان خراباتم
تو آن مناجاتی من آن خراباتم
جان را نتوان دیدن من جان خراباتم
زین مائده بیزارم برخوان خراباتم
کلی همه ایمانم، ایمان خراباتم
هر گوشه که میگردم گردان خراباتم
گفتم چه کسی، گفتا سلطان خراباتم
هر گوشه که میگردم گردان خراباتم
روشن تر از این برهان؟ برهان خراباتم
ور بی سرو سامانم، سامان خراباتم
ویران دلم را بین، ویران خراباتم

گویی که ترا شیطان افگند درین ویران

خوبی ملک دارد شیطان خراباتم

حضرت سنایی میفرماید:

چون سحرگه زخرابات برون آمد مست
شربت کفر چشیده علم کفر بدست

شور در شهر فگند آن بت زنار پرست
پرده راز دریده قدح می در کف

بیوس غبغب ساقی به نغمه نی و عود
(حافظ)

بیوس جام صبحی به ناله دف و چنگ

این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد
(حافظ)

من که شب هارده تقوی زده ام با دف و چنگ

بیاد آور آن خسروانی سرود (حافظ)

مغنی کجایی به گلبانگ رود

چو موم آب کردی دل سنگ را
تو گویی قیامت شدست آشکار

مغنی چو برداشتی چنگ را
زدستان سرایان در آن کوهسار

راستی باید بگویم با نصیبی وافر
(انوری)

منطق و موسیقی و هیئات شناسم اندکی

باز یارب ز شوق کیست در تاب و تب است

ناله سنتور او آواز یارب یارب است

ای دریغا همدم همراز من
راح روح و روضه و ریحان من
کی خود او مشغول آن مرغان شدی
پیش از آغاز وجود آغاز او
آنچ گفتی و آنچ دیدی بارگو

(مولوی بلخی)

ای دریغا مرغ خوش آواز من
ای دریغا مرغ خوش الحان من
گر سلیمان را چنین مرغی بدی
طوطی کاید زوحی آواز او
گفت طوطی ارمغان بنده کو

این چو داود است آن دیگر صداست

(مولوی بلخی)

از مقلد تا محقق فرقه‌هاست

برخیز که شمع است و شراب است و من و تو

آواز خروس سحری خاست زهر سو

سلیمانی نکردی در رهء عشق
زبان جمله مرغان را چه دانی (مولانا ۹۸۶)
آنجا شنو از بانگ کبوتر بقه قوقو
وین جا شنو از بانگ چکاوک حقه قیقی
(مولانا ۱۱۶۲)

خانهء دل باز کبوتر گرفت
طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه
مشغله و بقر به قو در گرفت
تسیح و طیلسان به می خوشگوار بخش
(حافظ)

قدح مگیر چو حافظ مگر به نالهء چنگ
که بسته اند بر ابریشم طرب دلشاد
(حافظ)

زباده خوردن پنهان ملول شد حافظ
به بانگ بریط و نی رازش آشکار کنم
(حافظ)

بلبل زشاخ سرو به گلبنگ پهلوی
می خواند دوش درس مقامات معنوی
(حافظ)

گهی اقسام موسیقی که هر مس
پدید آورد برالحان دیگر
(ناصرخسرو)

در دل اهل دلی شاید کند مخفی اثر
در نشاپورک نوای راست را آهنگ ساز
(مخفی)

ما نه اینجا زیی چون و چرا آمده ایم
در شب غربت و دوری زدیار پدری
رنج روزمره هریک بخدا هست فزون
ما بگوش دادن آواز شما آمده ایم
ما به یاد آوری خاطره ها آمده ایم
ما به یک لحظه فراموش این رنج و بلا آمده ایم

بیا ای مغنی به گلبانگ رود
در خرابات مغان نور خدا می بینم
نوا برکش از خسروانی سرود
این عجب بین که چه نوری زکجا می بینم
(حافظ)

هر که با مستان نشیند ترک مستوری کند
آبروی نیک نامان در خرابات آجوست
(سعدی)

نازم به خرابات که اهلش اهل است
گر نیک نظر کنی بدش هم سهل است
(خیام)

بانگ برآمد زخرابات من
کی سحر این است مکافات من
(نظامی)

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
 و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود (حافظ)
 همان بودم که طفلانند زپیری من سخن گفتنم
 مرا پیر خراباتی جوابی داد مردانه
 (سعدی)

من خراباتی ام و عاشق و دیوانه و مست
 بیشتر از این چه حکایت بکند غمازم
 (سعدی)

من خراباتی ام و باده پرست در خرابات مغان بی خود و مست
 (همام تبریزی)

خراباتی که حافظ میداند:

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم حاصل خرقه و سجاده روان در بازم (حافظ)
 چرا از کوی خرابات روی بردارم کزین بهم بجهان هیچ رسم و راهی نیست (حافظ)
 با خرابات نشینان زکرامات ملاف هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد (حافظ)
 همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا بو که دربر کشد آن دلبر نوحاسته ام (حافظ)
 حضرت حافظ تقدیر خود را در خرابات می یابد و میگوید:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
 چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
 ما مریدان رو بسوی قبله چون آریم و چون
 روی سوی خانهء خمار دارد پیر ما
 در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم
 کاین چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما
 عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست
 عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

مرا تا محرم آن راز کردند
 بگوش من زغیب آواز کردند
 نفس در قالب آدم نمی رفت

درون سینهء او ساز کردند
(مولانای بلخ)

آن روز که روح پاک آدم بیدن
گفتند در نمی شد از ترس بتن
خواندند ملائکان به لحن داود
درتن در، در، در تن در تن
(امیر خسرو بلخی)

ای چنگ گسسته نغمه کن ساز
با روح شکسته شو هم آواز
ای روح بخوان ترانهء غم
وی چنگ نواى درد بنواز
دل رفت و بخون نشسته برگشت
ای کاش نرفته بود از آغاز
آن سان برا که من کنم فهم
بیگانه مباد واقف از راز
چون تار تو قلب من گسسته
زین قلب گسسته نغمه ای ساز

آن روز که پر خون جگر شد دل مینا
این نشهء جهان در اثر ساز و نوا بود
(مخفی زیب النساء)

خون شد جگر ناله اگر در دل مخفی

غم نیست چو از باغ طلب نغمه سرائیم
(مخفی زیب النساء)

گر گوش دلت طاقت تاثیر مباشد
حظی دلت از نغمهء داود ندارد
(مخفی)

در عدم روز ازل طنطنهء حسن تو بود
که به میدان جهان این همه غوغا سرزد
(مخفی)

بی دف و ساقی و مطرب همه در رقص و سماع بی می و جام و صراحی همه در نوشا نوش
«عصمت بخارایی»

لیک بود مقصودش از بانگ رباب همچو مشتاقان خیال آن خطاب
نالء سرناء و تهدید دهـل اندکی ماند بدان ناقور کل
بانگ گردشهای چرخست این که خلق می نوازندش به تنبور و به حلق
(مولانا)

شمس تبریزی به روحم چنگ زد لاجرم در عشق گشتم ارغنون
تارهای چنگ را مانیم ما چونکه در ساز هم زیروبم زنیم
(مولانا)

چنگ را از بهر آن آموختم کس نداند حالت من نالهء من رو کند
(مولانا)

چو چنگم لیک خواهی که دانی وقت ساز من
غنیمت دار آن دم را که در تن تن دارم
(مولانا)

معاشری خوش و رودی بساز میخوام
که درد خویش بگویم به نالهء بم و زیر
(حافظ)

چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر زهواست
(حافظ)

جرگ را دیده حیرت زده محشر کن
تازه کن زمزمه را ساز عراقی سرکن

* * *

گهی اقسام موسیقی که هر کس پدید آورد برالحان پیکر
(ناصر خسرو)

زموسیقی آورد سازی برون که آنرا نشد کس جز او رهنمون
(نظامی)

سعدیا تا کی سخن در علم موسیقی رود
گوش جان باید که معلومش کن اسرار دل
(سعدی)

مطربی میگفت با خسرو که ای گنج سخن
علم موسیقی ز علم شعر نیکو تر بود (امیرخسرو)

اندرین مدت که بودستم زدیدار تو فرد
جفت بودم با شراب و با کباب و با رباب
بود اشکم چون شراب لعل در زرین قدح
ناله چون زیر رباب و دل بر آتش خون کباب
(انوری)

عافیت ها در مزاج خلق عنقا گشته است
چون شرر در سنگ هستی خود تمنا گشته است
(سالک مزاری)

خواهی که شوی محرم خوبان دل افروز
یا مسخره گی پیشه کن یا مطربی آموز

* * *

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده که تعزیز میکنند.
(حافظ)

کنم گرم هنگامهء ساز خویش
نگنجم به پیراهن راز خویش
(بیدل)

تار رباب

بردمش در چمن و مست شرابش کردم
دادم آنقدر شرابش که خرابش کردم
بت شیرین لب من یافت چو شور مستی
گرم رقص و طرب از تار ربابش کردم
از خط مصحف رویت به برهمن حرفی
گفتم و معتقد اهل کتابش کردم
چه بگویم که جدا از تو چه برمن بگذشت
مرگ بود آنچه من از عمر حسابش کردم
دیدم (آزاد) نشسته است بکنجی خاموش
یاد از رندی دوران شبابش کردم

اقتباس از مجلهء لمر شماره پنجم سال ۱۳۵۱ هـ. ش

حضرت مولانا جلال الدین رومی در بارهء صدا های آلات و اسباب موسیقی اوزان و تصورات
را به چنین شکل افاده مینماید که همه اوزان ترکی دارند:

زین لفظ ها گفتم بسی روشن ندارد هر کسی
از جمله عالمیک کسی یرلی یرلی یرلی یرلی
یرلا و یرلم یرلا یرلسلا و ترلم ترللا
حالی بخوان و دم مزن یرلی یرلی یرلی یرلی؟؟؟؟

از چنگ: زان زخمه او همیشه این چنگ
بس تن تن و بس ترنگ دارد؟؟؟؟

رباب: ورگوش رباب دل پیچی
درگفت ایم که تن تن تن تن؟؟؟؟

از دف و بربط: گفت من نیز ترا بر دف و بربط بزنم
تن تن تن تن تن تن تن تن؟؟؟؟؟؟؟؟

از خلخال: بگویمت که از اینها کیان برون آیند
شنودم از تک شان بانگ ژغ ژغ خلخال

از نی: ساقی بیار آن جام می، مطرب بزن آواز نی
برگو تلا لا تالا یرلی یرلی یرلی یرلی

دهل: تو خود می شنوی بانگ دهل را
رموز سر پنهان را چه دانی

نالء مستی: پس از سر مستی همه این ناله بر آرند
قوقو بققوق بققوق بققوق بققوق

اسرارک فی لفضاک الهامک فی قلبک
نی شرقک نی غربک یرلی یرلی یرلی یرلی؟؟؟؟

ای شهی بگو گفته مغلق به حریفان
دقا دقا دقا دقا دقا دقا دقا دقا
(استفاده از گردآوری پروفسور حسین یمین)

گفته آمد که صدای حیوانات و پرندگان قابل تحقیق و بحث است، از آنرو در این صفحه از نوشته و تحقیق دانشمند فرزانه پروفسور یمین زیر عنوان (گونه های از بیان معانی عرفانی مولانا در دیوان شمس) که ابیات جمع کرده شان دراین قسمت نوشته ما می چسپد و زیبا میخواند، در اینجا آن ابیات را اقتباس مینمایم که در حقیقت عکس العمل و تصور مولانا در آن صداها می باشد.

سلمیانی نکردی در رهء عشق زبان جمله مرغان را چه دانی

آنجا شنو از بانگ کبوتر بقه قوقو وین جا شنو از بانگ چکاوک حقه قیقی

خانهء دل باز کبوتر گرفت مشغله و بقربه قو در گرفت

صوت فاخته: «هزار فاخته جویان ما که کو کو کو»
یا «کو بلبل شیرین فتم کو فاخته کو کوزنم»

از صوت خروس: کمتر زخروس مشو از راه حقیقت کوشب همه بانگ زند لکره قیقی

از صوت گربه: گربه جان عطسه شیری ازل شیر لرزد چون کند آن گربه مو

نفس چون گربه گوید که میاو گربه وارش من درین انبان کنم
از صوت سگ: جیس زنانی وغ وغ زنانی میگرد در کوره و در خانه نانی

از صوت شتر: اشتر مست مست من بس نکند زعف عفی

جامی الست داده ای باز مزن به صف صفی

زبان لاله

من لالهء آزادم خود رویم و خود بویم
در دشت مکان دارم هم فطرت آهویم
آبم نم بارانست، فارغ زلب جویم
تنگ است محیط آنجا در باغ نمی رویم
من لالهء آزادم خود رویم و خود بویم
از خون رگ خویش است گر رنگ برخ دارم
مشاطه نمی خواهد زیبایی رخسارم
بر ساقهء خود ثابت فارغ زمددگارم
نی در طلب یارم نی در غم اغیارم
من لالهء آزادم خود رویم و خود بویم
هر صبح نسیم آمد بر قصد طواف من
آهویرگانرا چشم از دیدن من روشن
سوزنده چراغستم در گوشهء این مامن
پروانه بسی دارم سرگشته به پیراهن
من لالهء آزادم خود رویم و خود بویم
از جلوهء سبز و سرخ طرح چمنی ریزم
گشته است ختن صحرا از بوی دلاویزم
خم میشوم از مستی هر لحظه و میخیزم
سر تا به قدم نازم پا تا بسر انگیزم
من لالهء آزادم خود رویم و خود بویم

جوش می و مستی بین در چهرهء گلگونم
داغست نشان عشق در سینهء پرخونم

آزاده و سرمستم خو کرده بها مونم
رانده است جنون عشق از شهر بافسونم
من لالهء آزادم خود رویم و خود بویم
از سعی کسی منت بر خود نه پذیرم من
قید چمن و گلشن بر خویش نگیرم من
بر فطرت خود نازم وارسته ضمیرم من
آزاده برون آیم آزاده بمیرم من
من لالهء آزادم خود رویم و خود بویم

شعر بالا سرودهء یکی از دانشمندان و ادبای بزرگ افغانستان مرحوم استاد محمد ابراهیم صفا
میباشد که هنرمندان آوازخوان افغانستان آنرا با صدا های مختلف در رادیو با ساز و سرود
خوانده اند.



خواجه خوردک



کابل: کوچه خرابات سال ۲۰۰۳ میلادی کلکسیون داکتر سرمست



کابل کوچهء خرابات ۲۰۰۷ میلادی (از کلکسیون آقای سرمست)



کوچهء خرابات ۲۰۰۷ میلادی (کلکسیون داکتر سرمست)



کابل کوچهء خرابات سال ۲۰۰۷ میلادی (کلکسیون داکتر سرمست)



نمایه در کوچه خرابات کابل



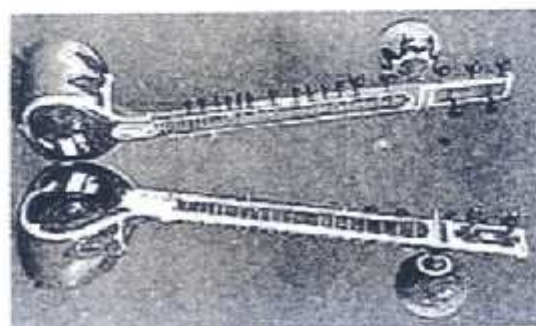
کوچه خواجه خورده که اکنون بخرابات شهرت دارد مقبره خواجه
خوردک در انتهای آن که حه واقعا است

فصل هفدهم

اسباب و آلات موسیقی



انواع گیتار



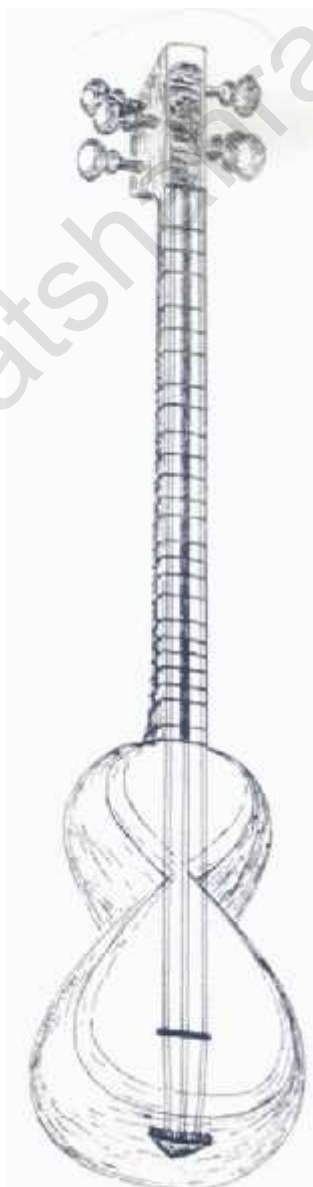


اسباب و آلات موسیقی بر گرفته از کلکسیون غلام غوث

ستار



طبله

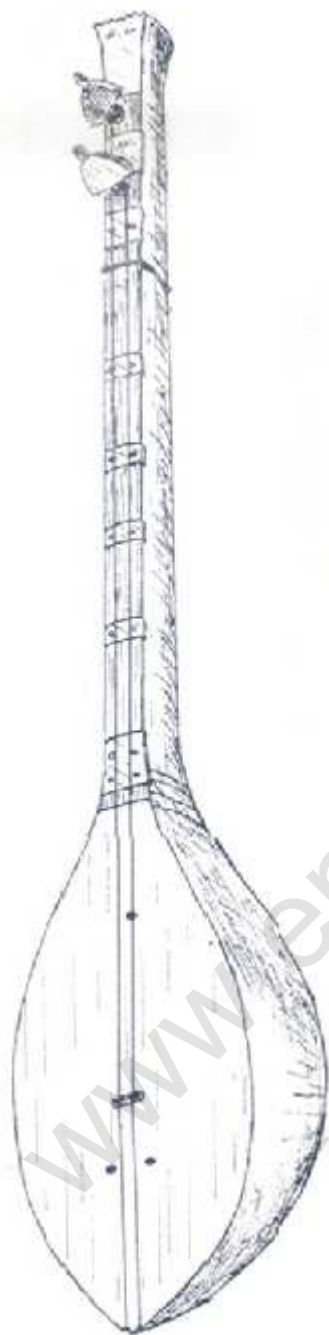


چهار تار (دراونیک از سکاتا)

تنبور



آلات مختلف موسیقی



دمبوره



دوتار



دمبوره



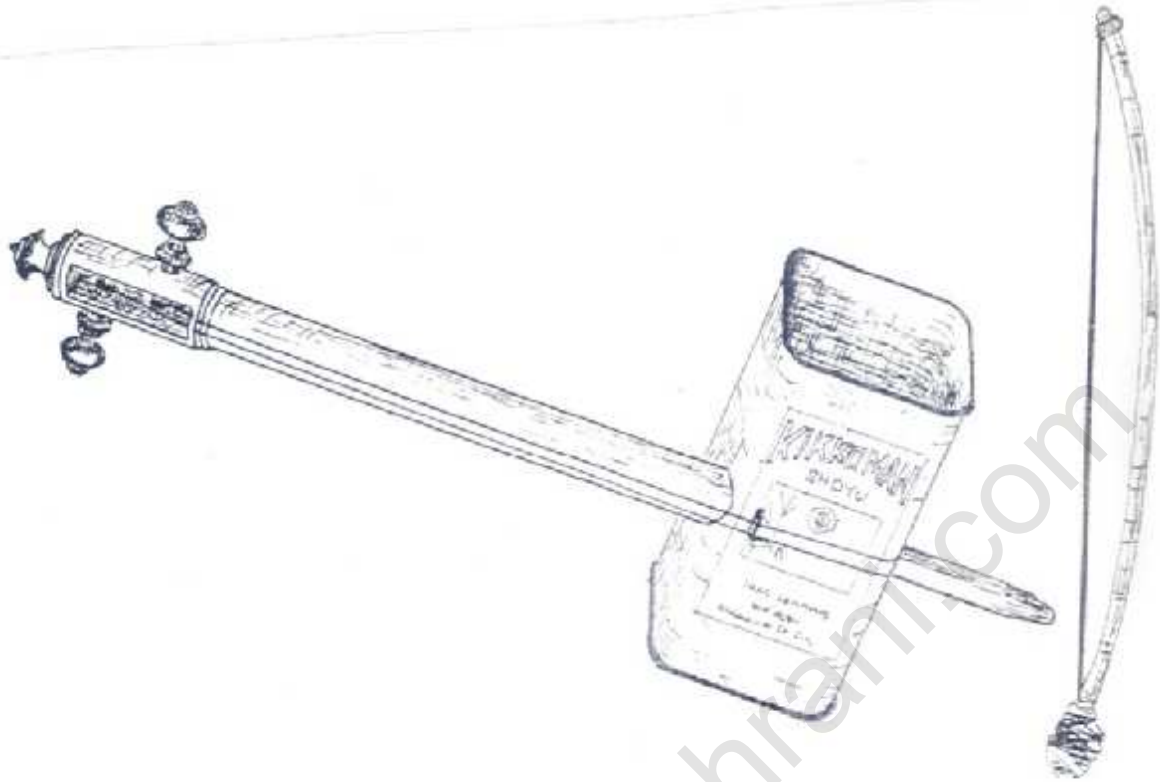
دوتار



تنبور

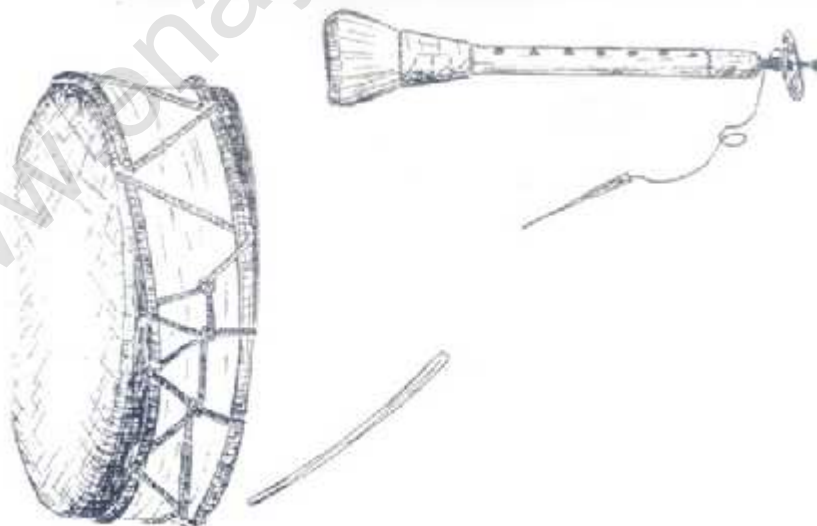


هامونيم



غیجک

دھل و سرنا

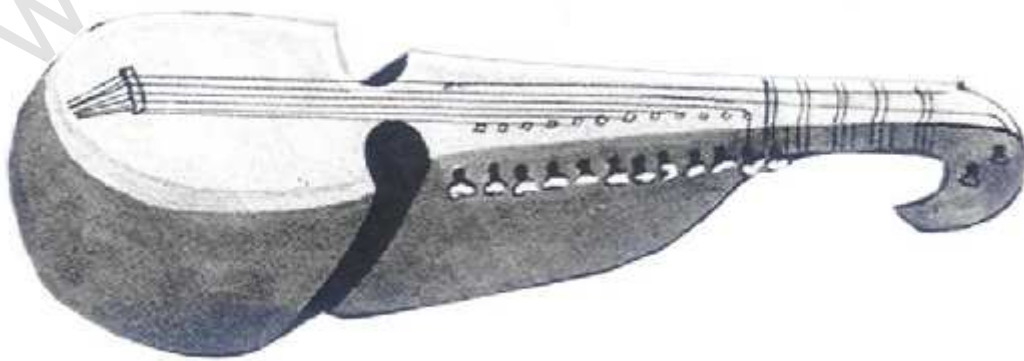




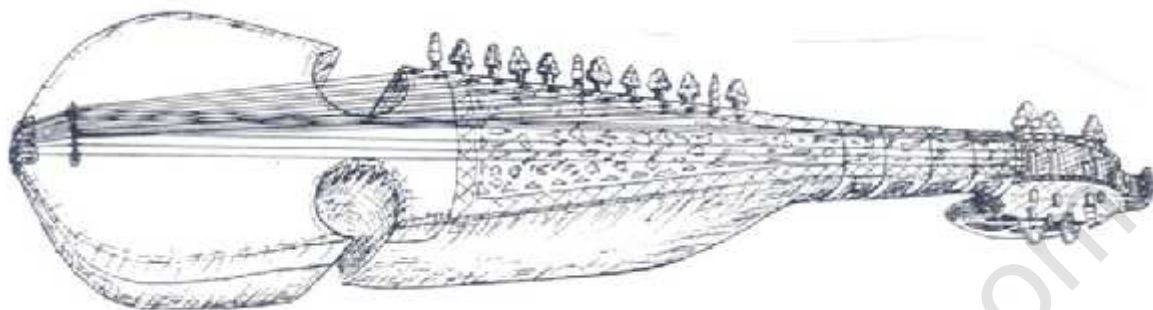
دهل



سارنگ



رباب



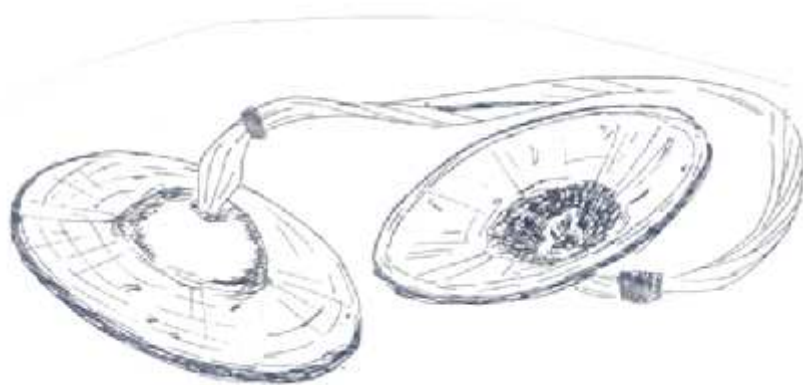
رباب



رباب



چنگ



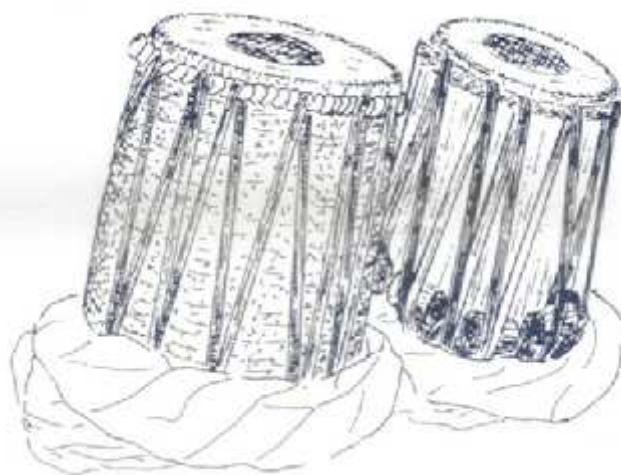
نال



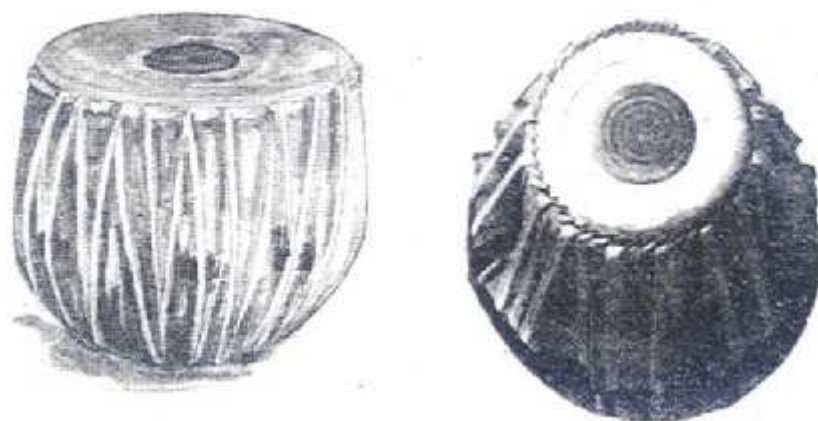
زیربغلی



طبله



طبله



طبلۂ جورہء



پنی



مردنگ



تونیت

فصل هجدهم

تأسیس فاکولتهء موسیقی

و تاریخچهء آموزشگاه های موسیقی در تاریخ

افغانستان

و مقالات در بارهء موسیقی

خاطرات از تأسیس فاکولتهء هنر های زیبای

دانشگاه کابل:

دانشگاه کابل در آغاز مثل فاکولته های طب و حکام بصورت علیحده در گوشه های مختلف کابل تشکیل گردید و تاریخ تأسیس آنها بصد سال نمیرسد. اما تأسیس اکادمی هنر قرین عمر هفتصد سال را در افغانستان دارد.

چنانچه بدورهء شاهرخ میرزا، امپراتوری در هرات، میرزا بایسنقر فرزند هنرمند او یک مرکز هنری را تأسیس و خطاطان و نقاشان با استعداد را در آن جمع و کار های بسیار ارزنده را انجام داد.

بدورهء حکومت سلطان حسین بایقراء یا امپراتور تیموری و وزارت امیر علی شیر نوایی که او را نابغهء بزرگ در ادبیات ترکی آسیای مرکزی می شناسیم، اکادمی هنرهای زیبا رونق زیاد می یابد که از هنرمندان نامی و شهیر آن استاد کمال الدین بهزاد، میرعلی هروی وغیره را می توان یاد کرد.

با سقوط دورهء حکومت تیموریان در هرات هنر هم سقوط نمود ولی تیموریان هند که در رأس آن ظهیرالدین محمد بابر شاه بود و تا زمان تصرف نادرقلی شاه افشار کابل را، هنر در افغانستان چندان پیشرفت ننمود و تیموریان زیاده تر توجه خویش را در ساحهء هندوستان نموده در جملهء دیگر علوم و فنون یکنوع هنر میناتوری که تاثیرات کلچر هندی در آن دیده می شود، انکشاف کرد.

در زمان اقتدار احمد شاه ابدالی تا زمان امیرعبدالرحمن به هنر توجه نگردید. چون امیر عبدالرحمن به کمک و همکاری انگلیس ها بمقام امارت رسید. بعضی انگلیس ها در ارگ شاهی کابل به هر وظیفهء که گماشته می شدند وجود داشتند و طبعاً آنها به کارهای استخباراتی نیز می پرداختند و تا جائیکه تصور میرود چون در آن دوره ها عکاسی مروج نبود، کسانی که به کارهای ممالک دیگر گماشته میشدند اکثراً نقاشی را میدانستند. تا در صورت وقایع و موضوعات یادگارهای از صحنه ها را ترسیم نمایند. چنانچه بدربار امیرعبدالرحمن شخصی بنام داکتر جان گری منحیث طبیب اجرای وظیفه میکرد ولی در حقیقت یک نقاش زبردست هم بود، به اثر تشویق وی، یکتعداد نقاشان خودرو که در افغانستان بودند در ارگ آمدند و فعالیت های زیادی را تحت رهنمایی های داکتر جان گری انجام دادند. و اگر ما این فعالیت های هنری دورهء امیرعبدالرحمن را جدی تر در محاسبه بیاندازیم، سومین حرکت هنری بعد از دو دورهء

شاهرخ میرزا و سلطان حسین بایقراء محسوب میگردد. با آنکه هنرمندان زیاد بقرار شواهد بدوره غزنویان وجود داشتند ولی زیر یک نظم و ترتیب کار نمیکردند.

ما در تاریخ معاصر افغانستان پیش از پروفیسور غلام محمد میمنه گی چند نفر نقاشان مشهور داشتیم، مثل استاد محمد عظیم ابکم، فرزند او استاد محمد عزیز ابکم، میرنعمت الله، میر حسام الدین علی احمد وغیره.

در زمان امیرحبیب الله خان، به شهزادگان علاوه از مضامین دیگر کورس رسامی توسط پروفیسور غلام محمد خان تدریس میگردد.

اما در وقت پادشاهی غازی شاه امان الله خان مکتب «صنایع نفیسه کابل» توسط شادروان پروفیسور غلام محمد میمنه گی یا پدر نقاشی در افغانستان تأسیس گردید که تمام نقاشان متاخر افغانستان محصول تربیه پروفیسور مرحوم و اکثریت قاطع شان فارغان مکتب مذکور می باشند. (بنگرید به کتاب «هنر در افغانستان» تألیف شهرانی).

در سال های اخیر پوهنتون کابل در هر رشته علوم فاکولته ها تأسیس گردید. اما در رشته هنر کدام فاکولته ای موجود نبود و هنرمندان از آن رنج می بردند و این شکایت در هر گوشه و کنار کابل از زبان هنرمندان بلند می شد.

موقعیت پوهنتون کابل تاریخچه نه بسیار طولانی دارد. پیش از سال ۱۹۶۴م هر فاکولته در هر گوشه و کنار کابل قرار داشت. بطور مثال فاکولته شرعیات در پغمان، فاکولته حقوق در شاه دو شمشیره بخانه شهید غلام نبی خان چرخ، فاکولته ادبیات در شهر نو کنار سفارت های ایران و ترکیه در افغانستان، فاکولته تعلیم و تربیه که در سال ۱۹۶۲ مسیحی تأسیس شده اولین رئیس آن شادروان پروفیسور غلام حسن مجددی بود در کارته چهار در خانه های سید عباس حاکم و مرحوم عبدالهادی پریشان داوی و بدین قسم هر فاکولته در هر گوشه شهر موقعیت داشتند. و فاکولته های طب و سیانس در ساحه پوهنتون فعلیه کابل بودند.

در سال ۱۹۶۴م پوهنتون کابل در ساحه فعلیه که قبلاً بنام علی آباد مسمی بود قرار گرفت و جمله فاکولته ها در آن مقام گرفتند و این نگارنده محصل دوره اول فاکولته تعلیم و تربیه دو سال اخیر را در همینجا پایان رسانیده ام .

وقایعی که برسر هنرهای زیبا رخ داد:

کورسهای نقاشی و هیکل تراشی بصورت فعالیت های ماورای درسی در بین سالهای ۱۹۶۶ م و ۱۹۷۴ م تشکیل و دوام یافت و آقای امان الله حیدرزاد که در مسلک هیکل تراشی در مملکت

ایتالیا تحصیل کرده بود، مؤظف گردید تا شاگردان با استعداد پوهنتون را در ساحه هنر تدریس نماید که در آن کارهای مثمری انجام گرفت.

شاگردان این کورسها عبارت بودند از وهاب سعید، حامد نوید، سپوژمی روف، هاشم سنجر، عظیم سرخوش، نعیم حنیفی و نسیمه مجاز و کسیکه این کورسها را تا ختم دوام داد آقای وهاب سعید بود. آقایون امان الله پارسا و وهاب سعید نیز در این کورسها تدریس میکردند.

در اواخر سال ۱۹۷۵م فاکولتهء تعلیم و تربیه با فاکولتهء ادبیات و علوم بشری یکجا شد و هردو فاکولته بنام فاکولتهء ادبیات و علوم بشری یاد و رئیس آن استاد پوهاند میرحسین شاه خان مقرر گردید.

در همین سال ۱۹۷۵م مجلسی در اتاق ریاست فاکولتهء ادبیات و علوم بشری بریاست پوهاند میرحسین شاه خان ترتیب گردید که در آن مجلس دو نفر از استادان هنر آقای حیدرزاد (مجسمه ساز) و من عنایت الله شهرانی (نقاش) اشتراک داشتیم.

در مجلس فوق الذکر بنابر دعوت استاد پوهاند میرحسین شاه خان اینجانب نگارنده سطور را نظر به کارها و خدمات هنری ام حق شرکت دادند. در آن روزها دو کتاب تألیفی من بنامهای هنر در افغانستان (تذکره نقاشان افغانستان) «آرت برای معلمین مکاتب ثانوی و دارالمعلمین ها» (اولین کتاب رهنمای تدریس هنر در افغانستان که بوقت تحصیل فاکولته نوشته بودم)، در وزارت معارف بچاپ رسیده بود. ضمناً در مطبوعات افغانستان هنرمندان شهیر مملکت مان چون پروفیسور غلام محمد میمنه گی، استاد عبدالغفور برشنا، استاد خیرمحمد یاری، استاد خیرمحمد عطایی و خانم شکور ولی را بصورت مفصل معرفی و بچاپ رسانیده بودم و یک نمایش نقاشی در مرکز ثقافی امریکا در کابل یک نمایش مستقل در وزارت مطبوعات و یک نمایش نقاشی دیگر را در پوهنتون کابل دائر نموده و در کنار آن همه فعالیت ها، پورتریت های رؤسای پوهنتون کابل را برنگ آبی نقاشی کرده بودم، لذا ریاست فاکولتهء ادبیات و علوم بشری خصوصاً شخص استاد پوهاند میرحسین شاه خان میخواست به هر وسیله که باشد من در شعبه هنر های زیبا من حیث استاد مقرر شوم، زیرا در قسمت هنر از استادان نقاشی و هیکل تراشی بجز از استاد برشنا و استاد یوسف کهزاد که در خصوص هنر خصوصاً نقاشی می توانستند بنویسند و از تصادف بد در آن هنگام استاد برشنا برحمت حق پیوسته بودند و دیگر استاد کهزاد و من یگانه شخصی بودیم که در هنر و تهداب گذاری آن در مطبوعات افغانستان و معارف آثار ماندگار را بجا گذاشته بودم، ناگفته نماند که آقای حانویذ نیز مقالات در باره هنر می نوشتند.

لذا پوهاند صاحب میرحسین شاه خان مرا مستحق درجه اول در قسمت استادی در شعبه هنر های زیبا دانستند و استاد عالیقدر ارواح شاد داکتر جاوید از این انتخاب استقبال بسیار گرم کردند و من هم از این قدر دانی و تقرر خوشحال بودم، باآنکه لسانس من در مسلک تعلیم و تعلیم در خصوص اداره و نظارت بود، ولی زیاده تر در معارف و مطبوعات مرا منحث نقاش و هنرمند می شناختند.

آقای حیدر زاده که کورسهای بدون کرایه نقاشی و هیکل تراشی را بمانند فعالیت های ماورای درسی به پیش میبرد، بریاست فاکولته ادبیات پیشنهاد کرده بود که هر دو کورس مذکور شامل پروگرامهای درسی فاکولته ادبیات و علوم بشری بشکل یک شعبه بنام هنرهای زیبا گردد، ناگفته نماند که در تشکیل کورسهای نقاشی و هیکل تراشی که قبلاً آقایون حیدرزاد و پارسا تدریس مینمودند، طوریکه گفته خواهد شد شخصیت های چون استاد جاوید، استاد مجروح، استادهاله و آقای وهاب سعید کمک ها و همکاریهای بیدریغ کردند.

در آن مجلس که بتاريخ ۱۹۷۵م صورت گرفت فیصله بر آن شد که یک دیپارتمنت کوچک بنام شعبه «هنرهای زیبا» زیر اداره فاکولته ادبیات و علوم بشری تأسیس گردد و آمر آن آقای امان الله حیدرزاد باشد. و به امر مستقیم پوهاند میرحسین شاه خان در آن مجلس اینجانب عنایت الله شهرانی که در عین وقت استاد فاکولته تعلیم و تربیه و در کدر آن بودم استاد شعبه هنر های زیبای نو تأسیس تعیین شدم. گویا با این محاسبه با تأسیس شعبه هنرهای زیبا در چوکات فاکولته ادبیات و علوم بشری اولین استادان رسمی هنرهای زیبا آقای امان الله حیدرزاد و من عنایت الله شهرانی بودیم و آقای وهاب سعید که عضو نشرات پوهنتون کابل بود از همین سال مذکور تا رفتن به ایتالیا جهت تحصیل در سال ۱۹۷۷ م به تدریس کورسها مجسمه سازی همکاری می نمود.

سپس آقای حیدرزاد و من سعی زیاد نمودیم تا برای بهبود و پیشرفت شعبه هنرهای زیبا آقای حامد نوید را که جدیداً از امریکا دیپلوم ماستری بدست آورده بود، استاد محمد همایون اعتمادی، و آقای تمیم اعتمادی را منحث استادان در شعبه هنرهای زیبا استخدام نمائیم.

در سال ۱۹۷۶م من در رقابت بین استادان پوهنتون مؤفق به اخذ سکالرشپ فولبرایت در ایالات متحده امریکا گردیدم و در وسط سال ۱۹۷۸م بعد از اخذ درجه ماستری در رشته «تعلیم و تربیه هنر» واپس بفاکولته ادبیات و علوم بشری در شعبه هنرهای زیبا آمده مصروف تدریس نقاشی گردیدم و ضمناً محصلان خارجی را در فاکولته مذکور فولکلور افغانی تدریس مینمودم.

در سال ۱۹۷۸م آقای امان الله حیدرزاد مضمون هیکل تراشی، استادان محمد همایون اعتمادی مضمون میناتوری، آقای حامد نوید دیزاین و آقای تمیم اعتمادی و من عنایت الله شهرانی مضمون نقاشی را تدریس مینمودیم و کارهای ما بصورت خوب پیش میرفت. هر یک ما مصروف تهیه پلان های درسی و تدریس محصلان بودیم، امتحان کانکور شعبه هنرهای زیبا از کانکور پوهنتون فرق داشت و در امتحان کسانی که از مکتب صنایع نفیسه فارغ شده و یا اینکه فارغ صنف دوازدهم مکاتب دیگر دارای استعداد هنری بودند، آنها را در کانکور هنرهای زیبا شامل و ضمناً یک امتحان شفاهی هم میگرفتیم.

چون در اوایل سال ۱۹۷۸م (هفت ثور) فاجعهء بقدرت رسیدن کمونیست ها در افغانستان بمیان آمد، یکباره وضع دستگاه بزرگ علمی و قدیمی پوهنتون کابل وارونه شد و این مرکز عالی علمی شکل سیاسی را بخود گرفت. درین وقت ده ها استاد باتجربه و لایق پوهنتون محبوس، اعدام و زیر تعقیب قرار گرفتند. روزی یک خبر سری بگوش من شهرانی رسید که سازمان حزبی پوهنتون کابل در نظر دارد سه نفر از استادان هنرهای زیبا، امان الله حیدرزاد، حامد نوید و عنایت الله شهرانی را که تعلیم یافتگان مملکت امپریالیستی امریکا میباشند بالنوبه ماخذه و از میان برده شوند. چون از این موضوع پیش از دیگران اینجانب واقف گردیدم قصه را به دو همکارم در میان گذاشتم و هر سه نفر بفکر فرار شدیم البته کسانی که این مسایل را بمن گفتند اعتمادی ترین شخصیت ها بودند.

آقای امان الله حیدرزاد که عمری را در خدمت جوانان با استعداد در هنر سپری نموده بود با آقای حامد نوید، از دو راه مختلف و اوقات متفاوت فرار را برقرار ترجیع دادند و به امریکا پناهنده شدند. پدر آقای تمیم اعتمای مرحوم نوراحمد اعتمادی که وقتی صدراعظم افغانستان بود، در زندان پلچرخ کشته شد بناً تمیم اعتمای ناگزیر عزلت اختیار نمود و نتوانست در شعبه هنرهای زیبا تدریس نماید.

درین حال قحط الرجالی مسؤولیت یک دیپارتمنت فقط برای اینجانب شهرانی افتاد که دراین مقطع زمان استاد محمد همایون اعتمادی که از استادان اجیر بودند، همکاریهای خوبی را انجام میدادند.

در اوایل ۱۹۷۹ م ریاست فاکولتهء ادبیات این نگارنده عنایت الله شهرانی را منحیث آمر شعبه هنرهای زیبا در چوکات فاکولتهء ادبیات و علوم بشری مقرر نمود چون دیپارتمنت را در حال سقوط و بدون استادان با تجربه یافتیم. بخاطر احیای مجدد، دست به بعضی ابتکارات زده و رجوع نمودم به استخدام یک تعداد استادان.

یکی از اقدامات اول من دعوت نمودن آقای داکتر محمد نعیم فرحان بود که از مملکت چکوسلوواکیای آن وقت دکتورای تیاتر را بدست آورده و در وزارت اطلاعات و کلتور کار میکرد، گرچه مشکلات زیاد به تقرر موصوف پیش آورده شد، اما با دفاع قاطع و دلایل زیاد مشکل حل و آقای فرحان شامل نامزد کدر فاکولته گردید، بعد از داکترفرحان محترمه زلیخا نورانی را که فارغ روسیه شوروی آنزمان بود شامل نامزدی کدر هنرهای زیبا ساختیم.

به تعقیب استخدام استادان فوق در اواسط سال ۱۹۷۹ سه نفر استادان برجسته موسیقی استاد سلیم سرمست، استاد فقیر محمدنگیالی، استاد حسین ارمان و استاد تیاتر عبدالقیوم بیسدر را در شعبه هنرهای زیبا بمقصد انکشاف و وسعت دادن شعبه مذکور طور حق الزحمه ای ماهانه به سه - سه هزار افغانی با قرار داد بالمقطع استخدام نمودیم پیش از همه نگارنده در قسمت پلان وسعت هنرهای زیبا و در صورت امکان ارتقای آن فاکولته مستقل با مقامات مربوطه مشوره گرفته بودم و با محاسبه اینکه استادان تیاتر و موسیقی را از مطبوعات استخدام نموده بودم در حقیقت اساس دو شعبه تیاتر و موسیقی را خواستم که بناء کنم و از لطف خداوندی به این کار کامیاب شدم. محترمه زلیخا جان نورانی را من حیث آمر دیپارتمنت تیاتر و آقای داکترنعیم فرحان را آمر شعبه موسیقی مقرر نمودم و از تقرر آنها به اداره فاکولته ادبیات و علوم بشری اطلاع دادم تا آنها را با وظایف شان بشناسند. مرحوم عبدالتواب لطیفی استاد در رشته تیاتر که در کدر فاکولته ادبیات تشریف داشت قبلاً به امریکا مهاجر شده بود.

سپس سه نفر استاد دیگر را به عین شرایط کار دادیم، استاد سید حمایت الله حسینی که قبلاً هم در شعبه هنرهای زیبا کار میکرد، استاد غلام محی الدین شبنم غزنوی و آقای سید جلال خان را که اول الذکر استاد خطاطی، ثانی الذکر استاد آرت ابتکاری و سومی نقاشی تدریس مینمودند. استاد محمد همایون اعتمادی هم با ما تشریف داشتند، یک شخص دیگر را که خلقی بود بحیث استاد عکاسی نیز مقرر نمودم که نامش بیاد نمی آید. اگر چه یک نفر استاد عکاسی مرحوم عبدالحمید فیاض در فاکولته ادبیات من حیث استاد عکاسی وجود داشت.

ناگفته نماند که بعد از استخدام آقای فرحان در فاکولته هنرهای زیبا وی یکی از همکاران خوب من بود و در فعالیت های انکشافی هنرهای زیبا سهم فعال داشت، همچنان او بود که با استادان موسیقی و تیاتر تماس حاصل نمود و با من مقابل ساخت. چونکه قبل از استخدامش یکی از کارکنان مطبوعات بود و با آنها آشنایی داشت.

خوشبختانه با آوردن استادان از بیرون پوهنتون کابل یکتعداد جوانان تازه فارغ شعبه هنرهای زیبا را در کدر شعبه مذکور مقرر نمودیم، با آنکه همه شهادتنامه لسانسه و بدون سند ماستری و

داکتری بودند، مگر بزرگترین مشکل کمبود استادان را تا حدی رفع نمودیم. چون این استادان نوجوان تازه دم بودند و ناگزیر با چند نفر از آنها در تدریس و کارهای دیگر همکاری مینمودم. در آن وقت چون شهادتنامه ماستری را در شق هنر داشتم به تعداد یازده نفر از استادان متذکره را بحیث اسیستانت پذیرفتم و دایم در خدمت شان حاضر بودم و سعی میکردم به آنها تشویق های زیادی را بنمایم و واقعا همه در یک فضای برادری کار مینمودیم و فضای شعبه هنرهای زیبا، فضای دوستی، هماهنگی و برادری بود. در میان استادان چند نفر از دوشیزگان شریف و نجیب هم تشریف داشتند.

شعبه موسیقی بعد از اینکه تأسیس شد دو نفر از جوانان با استعداد را بنام های ناصر سرمست (فرزند استاد سلیم سرمست) و خالد ارمان (فرزند استاد ارمان) را که دو بورس تحصیلی پیدا شده بود، در آن بورسها معرفی نمودم و از طریق پوهنتون کابل به امضای خودم آنها را بخارج فرستادم، البته پدرهای شان که استادان شعبه موسیقی بودند با جناب استاد فرحان کارهای شان را تعقیب مینمودند.

آمریت مستقل شعبه هنرهای زیبا:

با استخدام آقای داکتر نعیم فرحان، اینجانب شهرانی وی را منحیث معاون خود در دیپارتمنت هنرهای زیبا پیشنهاد نمودم و موضوع را ریاست فاکولته قبول کرد. از آن به بعد پلان وسعت دادن شعبه هنرهای زیبا روز به روز شکل بهتر و صورت سریع را بخود میگرفت. پلان تشکیلات آینده فاکولته هنرهای زیبا را در چند هفته تهیه نمودم و بعدا همه مسایل را طی یک مجلس دیپارتمنت به استادان ارائه داشتم. چون همه استادان بی صبرانه در پی ارتقاء یافتن شعبه هنرهای زیبا به شکل مستقل و یا فاکولته بودند، به اکثریت قاطع، بدون رای ممتنع و مستنکف و مخالف، موافقت حاصل گردید. و موضوع بریاست پوهنتون کابل رسماً فرستاده شد. خیلی ها دلچسپ و قابل یادآوری می باشد که در این ایام فعالیت های در ارتقای هنرهای زیبا رئیس دانشگاه بنام انجنیر عزیزالرحمن سعیدی بودند، و هرگاهیکه نزد شان جهت اجرای کاری در خصوص انکشاف هنرهای زیبا میرفتم، حتماً به پیشنهادات من جواب مثبت میدادند و این را هم میدانستم که می فهمیدند بنده کمونیست و یا علاقمند به آن نمی باشم ولی پیش آمد بسیار محترمانه میکردند، و دوستی انجنیر سعیدی و مرا برادر گرامی عبدالملک دوست زاده سعی میکرد تا تقویه شود و براستی همانطور شد.

یکی از روزها با آقای داکتر محمد نعیم فرحان پیشنهاد چهارونیم لک افغانی بودجه مستقل هنرهای زیبا را برای یکسال بحضور رئیس مذکور بردیم. آن روز، روزی خوش بود و رئیس

پوهنتون تبسم کنان برایم گفت « استاد شهرانی» مرا شناختید؟ من در تعجب شدم و برایشان گفتم که بلی شما رئیس صاحب پوهنتون می باشید، خندهء معنی داری نمود و گفت که من بدارالمعلمین کابل شاگردت بودم از موضوع اندک پریشانی برایم عاید گردید. زیرا در آن مکتب یکی از مخالفان مشهور کمونستان بودم که در هر مجلس مخالفت و کوبیدن های من ورد زبان دوستان و مخالفان بود. چون این شخص مرد دانشمند معلوم می شد، فکر کردم که شاید آن فعالیت های مرا نا دیده و همان طور هم شده بود ولی میدانستند که من هم مفکوره و موافق شان نمی باشم. در همین حالیکه خود را من حیث شاگرد من شهرانی معرفی کرد. فوراً قلم را برداشته و مبلغ چهارونیم لک افغانی را بنام بودجهء یکسالهء هنرهای زیبا امر و تثبیت نمود. خدایش بیامرزد، چندی بعد که من به امریکا بودم او را کشتند. و در تأسیس فاکولتهء هنرهای زیبا وی و ومعاونش بنام داکتر رسول از قندهار همکاری های بیدریغ نمودند.

مبلغ چهارصد و پنجاه هزار افغانی اولین بودجهء بود که مستقلاً شعبه هنرهای زیبا بار اول بدست آورده بود. و از اینجاست که اینجانب عنایت الله شهرانی من حیث اولین آمر مستقل هنرهای زیبا مقرر و کار میکردم.

ناگفته نباید گذاشت که پیش از اینکه امریهء بودجهء مستقل را بدست بیاورم، شعبات دیگر را در کنار نقاشی و مجسمه سازی چون موسیقی و تیاتر، خطاطی و میناتوری، دیزاین و طراحی کمرشل آرت، تاریخ هنر، تعلیم و تربیه، هنر و سینماتوگرافی علاوه کرده بودم و همه را بجز از نقاشی و هیکل تراشی شخصاً به همکاری استادان تأسیس کردم، همچنانکه در تأسیس دو شعبهء نقاشی و هیکل تراشی سهم بودم. چون تهیه پلان درسی و فهرست مضامین و حدود تعلیمات هر شعبه یکی از کارهای بسیار مشکل بود به نصاب تعلیمی استادان هیچ یک معلومات تخصصی نداشتند، ناگزیر چند هفته را در بر گرفت که کار هر مضمون و هر شعبه را بصورت علیحده فهرست وار تهیه نمایم، در قسمت موسیقی و تیاتر آقای داکتر فرحان و در قسمت تعلیم و تربیه هنر با آنکه خودم تخصص داشتم از استاد غلام محی الدین شبنم همکاری یافتم و از هردو تا کنون ممنونم، ناگفته نباید گذاشت که آقایون سراج و رحیمی کارهایی را با من انجام میدادند.

درین وقتیکه شعبهء هنرهای زیبا که در حقیقت امر من حیث یک فاکولتهء مستقل عرض اندام نموده بود، بدون اینکه آنرا بنام فاکولته بشناسند شکل یک فاکولته را گرفته بود. لیکن خود اعضای شعبه میدانستند که اینک مستقل می باشند و دیگر قید و قیود پیشبرد در شعبهء ما از جانب ادارهء فاکولته ادبیات صورت پذیر نبود.

در این وقتی که خودم آمر هنرهای زیبا بودم طوریکه گفته آمد ضمناً با یازده نفر جوانان عزیز و ارجمند را که شاگردان بسیار خوب من بودند من حیث اسیستانت پذیرفتم و با هریک از راهی رفتار مینمودیم، آن عزیزان و ارجمندان اینها بودند: عبدالکریم رحیمی، سراج الدین سراج، شاهپیری غیاثی، آمنه جان، عبدالحی فرهمند، عبدالمالک دوست زاده، حمید الله حلیمی، محمد عظیم انوری، محمد شفیع عظیمی و فرید سلطانی.

بعد از اینها باز جوانان دیگر چون مهتاب الدین زبردست، روح الله نقشبندی، عیسی اسلمی، عنایت الله نیازی، محبوب سلطانه ولی، حسن پاوند و دیگر ارجمندان در تدریس شعبات هنر مصروف شدند.

درین موقع که هنرهای زیبا مستقل و صاحب بودجه خاص بود. از جمله جوانان چند نفر شان را من حیث آمرین دیپارتمنت ها مقرر نمودیم و از تقرر آنها بریاست پوهنتون کابل اطلاع دادیم که آن هم پذیرفته شد به این قرار: سید فاروق فریاد نقاش معجزه آفرین آمر شعبه نقاشی، عبدالکریم رحیمی میناتورست با نام و نشان آمر شعبه میناتوری و دیزاین و سراج الدین سراج از جوانان دانشمند و هنرمند خوب من حیث آمر شعبات تاریخ هنر و مجسمه سازی گردیدند و طوریکه گفته آمد دو نفر محترمه زلیخا نورانی و داکتر محمد نعیم فرحان را پیش از همه آمرین شعبات تیاتر و موسیقی مقرر نموده بودیم و داکتر نعیم فرحان در حقیقت در کنار همه وظایفش من حیث معاون نیز همکاری داشت.

اکنون در حالیکه آمریت شعبه هنرهای زیبا بزرگ شده و از دو شعبه که مربوط فاکولته ادبیات و علوم بشری بود به چندین دیپارتمنت عمده انکشاف نموده است، در فکر آن شدیم که بجای اینکه آمریت مستقل گفته شود، چرا بیک فاکولته در قطار دیگر فاکولته ها ارتقاء ننماید و من حیث یک فاکولته مستقل پذیرفته نشود. این موضوع با پوهنتون کابل و نیز با ریاست فاکولته ادبیات در میان گذاشته شد.

مشکل عمده در این وقت حساس این بود که من عنایت الله شهرانی حزبی نبودم و پلان قتل من در جمله آقاییون حیدرزاد و نوید که قبلاً به آن اشاره کرده بودم طرح شده بود، و دوستان حزبی از داخل سازمان خبر آورده بودند که تا زمانیکه کسی بجای شهرانی پیدا نشود او را نمی کشیم، ولی یک شخص از شغنان بدخشان بنام «دلبر شاه سرچشمه» دوپای را در یک موزه کرده و اصرار میورزید که باید شهرانی بزودی گرفتار و کشته شود، اما در مقابل کسانی بودند که از من دفاع مینمودند.

پس تصویب ریاست پوهنتون این شد که تا زمان تقرر و تعیین یک رئیس در هنرهای زیبا همه کارهای هنرهای زیبا را شخص شهرانی منحیث آمر عمومی و مستقل هنرهای زیبا پیش برد. چون این کار بزودی پیش رفت و صورت نیافت، از چند دوست خاص شنیده شد که در سازمان گفته شده که هر چه کاری بود، شهرانی آنرا انجام داد و دیگر زیاده تر از آن وی را کار نداریم و پیدا شدن شخص دیگری آسان خواهد بود. و خبر خصوصی پلان قتل من بگوشتم رسید و تنها دو روز پیش از فرار من، یک روز کامل در تهیه و تدارک فرار مصروف ماندم و روز دیگر از طریق جلال آباد خود را به پاکستان رسانیدم.

در همین مقطع زمان که شعبه هنرهای زیبا مستقل شده بود، موقعیت فاکولته را بمشوره ریاست پوهنتون و اداره فاکولته ادبیات در گوشه ای از تعمیر فاکولته ادبیات آوردیم و در دو اتاق بزرگ کنفرانس فاکولته ادبیات و علوم بشری را استدیوهای هنری ساختیم که کارهای نقاشی و هیکل تراشی را در آن بمانند گالری گذاشته و ضمناً درسهای عملی را نیز در آنجا انجام میدادیم.

تأسیس فاکولته هنرهای زیبا:

در تلاش فعالیت های انکشافی شعبه هنرهای زیبا بودیم، که در یکی از روزها با داکتر رسول معاون علمی و رئیس فاکولته سیانس پوهنتون کابل گفتم که شعبه مهندسی فاکولته انجینیری باید ضم فاکولته هنرهای زیبا گردد. چون در زمینه قبلاً فکر نکرده بود. موضوع را بوقت دیگری محول ساخت و ناگفته نماند که این شخص از چپ گراه ها بود و در موسیقی ید طولایی داشت، بعد از مرحوم انجنیر عزیزالرحمن سعیدی همین داکتر رسول همکاری هایی بیدریغ در ارتقای فاکولته هنرهای زیبا نمود.

مفکوره تأسیس فاکولته هنرهای زیبا را از آغاز تقرر من بحیث استاد در شعبه هنرهای زیبا بسر می پروراندیم. اما پیش از من روانشاد پروفیسور داکتر استاد عبدالاحمد جاوید، پروفیسور سید بهاء الدین مجروح، استاد امان الله حیدرزاد و پروفیسور حبیب الرحمن هاله در طول سالها علاقتمندی زیاد به انکشاف هنر و تأسیس یک شعبه بنام هنرهای زیبا علاقمند بودند و بارها به آقای حیدرزاد وعده های همکاری ها را داده بودند و این مطالب را دوست هنرمندم عبدالوهاب سعید که فعلاً در ایالت متحده امریکا تشریف دارند بخوبی بیاد دارند و آنها هم در جمله یکی از اساس گزاران کورسهای نقاشی و مجسمه سازی با آقای امان الله حیدرزاد بودند، و همین کورسهای ماورای درسی بود که بعد ها دو کورس نقاشی و هیکل تراشی را طوریکه در آغاز ذکر شد در مجلس ذکر شده شامل دروس فاکولته ادبیات و علوم بشری ساختیم.

در قسمت علاقمندی بزرگان پوهنتون کابل در انکشاف هنر دو رئیس محترم پوهنتون کابل علاقه مفراط به انکشاف هنر داشتند جنابان داکتر احمد جاوید و داکتر محمد حیدر خان که اینجانب با هردو محشور بودم، هردو شخصیت های بسیار مهم پوهنتون کابل بودند و انجنیر عزیزالرحمن سعیدی شخص سوم آنها بود.

با آنکه مشکلات و موانع زیاد در تأسیس شعبه هنر های زیبا یا بشکل آمریت مستقل و یا فاکولته زیاد بود. و مشکلات سیاسی از قبیل غیر حزبی بودن و تحصیل یافتگی ام در امریکا سد پیشرفت میکرد. یکتعداد استادان که خود استاد و صاحب تألیفات بودند، میگفتند که چطور تو شهرانی می توانی شعبات دلاکی (منظور شان از موسیقی) و رقاصی (منظور از تیاتر) را بسویه اکادمیک شامل پوهنتون سازی و طبعاً در محیط تاریک و عقب مانده این دو مسلک مقدس تحقیر می شدند و من بسویه یک عاشق دل داده، خصوصاً در مسلک موسیقی کار میکردم و علاقمند به هردو بودم.

بالاخره حق جای خود را گرفت و کار ها بخوبی پیشرفت نمود و بتاريخ ۱۹۸۰ عیسوی با فضل و رحمت خداوندی شعبات موسیقی و تیاتر در تاریخ افغانستان برای بار اول شکل اکادمیک را بخود گرفت و بعد از آن فارغان شعبات مذکور صاحبان دیپلوم های لیسانس در شقوق موسیقی و تیاتر می گردیدند و قضایای این دو دیپارتمنت ها بعد از تلاش های شباروزی من پایان رسید. اگرچه جناب داکتر صاحب فرحان هنوز نامزد کدر و جدیداً مقرر شده بود، همواره من وی را با خود داشتم و در وقت مجادلات و دفاعیه ها با خوشگویی ها و صحبت های خوب دل های اشخاص مقابل را نوازش میداد.

بهرصورت نتایج فعالیت های پیگیر بجایی رسید و مشکلات و موانع حل گردید، نصاب تعلیمی چهار ساله همه شعبات را طوریکه در پیش گفته آمد تهیه داشتیم و شعبه کاملاً مستقل و بحیث یک ارگان و رکن مهم دانشگاه کابل قدهلم نمود. و گفته شد که هنوز نامش را رسماً «فاکولته هنر های زیبا» نگذاشته بودند، که من بنا بر معاذیر حفظ حیات وطن را ترک و به پاکستان هجرت کردم و جدیداً دو برادر بنام های ولی الله شهرانی از جانب دستگاه جهنمی به شهادت رسیده و برادر دیگرم محبوس بود و بعد از هجرت چندی بعد برادر دیگرم سعد الله شهرانی درجه رفیع شهادت را بدست آورد.

درین موقعیکه صد در صد فاکولته را تأسیس و همه تسهیلات را آورده بودم، بعد از برآمدنم از افغانستان آقای داکتر محمد نعیم فرحان را من حیث اولین رئیس فاکولته هنر های زیبا مقرر نمودند.

در زمانی که در سال ۱۹۸۱م که در نیمه آن سال هجرت کرده بودم قبل از هجرت دو نفر را که از روسیه شوروی بودند من حیث پروفیسور به فاکولته هنرهای زیبا فرستادند که من سعی کردم تا دقیقه فرارم با آنها روبرو نشوم و چنانچه همانطور هم شد و پیش از آمدن آن دو استاد یکنفر هیکل تراش را که پدرش یکی از متخصصین ملل متحد و نامش «پال» بود، بحیث استاد مجسمه سازی ماهواره با معاش پنجهزار افغانی استخدام نموده بودم که اصلاً پولندی بود.

از قضا بعد از اینکه به امریکا پناهنده شدم در یافتم که شش استاد اولیه هنرهای زیبا آقای امان الله حیدرزاد، استاد همایون اعتمادی، حامد نوید، تمیم اعتمادی، وهاب سعید و اینجانب شهرانی همه در امریکا آمده ایم.

چون از آوان خوردسالی علاقمند به هنر بودم، لذا در ایام غربت و مهاجرت نیز بدون خدمت به هنر نه زیستم. از آنرو کارهای بنیادی دیگر را جهت احیاء فرهنگ افغانستان سردست گرفتم. در سال دوهزارویک، اتحادیه سرتاسری هنرمندان افغانستان را اساس گذاشتم که یکتعداد شخصیت های محترم چون استاد عبدالستار جفایی، داکتر سحر مهجور، مشتاق احمد کریم نوری، محمد ابراهیم حبیب زی و غیره همکاریهای بیدریغ نمودند، در این سازمان سعی نمودیم که تمام هنرمندان آواره افغانستان را که در هر مملکت جهان پناهنده شده اند، دریابیم. و نیز نمایندگی های زیادی را در سرتاسر دنیا تأسیس نموده و نمایندگان اتحادیه را در آن ممالک مقرر داشتیم تا از احوال همه هنرمندان باخبر شویم. همچنان یک کتاب بنام «یادی از نقاشان افغانستان» را تألیف نمودم و در جریده کاروان آنرا بچاپ رسانیدند. دوکتاب موسیقی را بنامهای «قانون طرب» و «پیر خرابات» نوشتم یکی را در پاکستان و دومی را در سویدن بچاپ رسانیدند، و کتابهای «سیر هنر در افغانستان» و «ساز و آواز در افغانستان» را نیز در هنگام هجرت در غربت سرای امریکا نوشتم که دو کتاب اخیرالذکر هنوز اقبال چاپ نیافته اند. و کتاب دیگر را بنام «شرح احوال و آثار پروفیسور غلام محمد میمنگی» نوشتم. در پاکستان بچاپ رسید.

خوشبختانه بعضی از هنرمندان نیز در ساحه هنر در افغانستان تألیفات کردند. جناب عبدالوهاب مددی، محترم مهدی دعاگوی، جناب خان آقا سرور، پوهاند داکتر عبدالواسع لطیفی، استاد غلام محی الدین شبنم غزنوی، جناب صدیق قیام و غیره هر کدام یادگارهایی را در ساحه هنر در برون مرزی افغانستان بجا گذاشتند.

در قسمت فعالیت ها و کارکردهای داکتر فرحان چندان معلومات ندارم، من فکر میکردم که بعد از من بهترین شخصیکه بر مسند آمریت هنرهای زیبا لازم دارد، همین داکتر فرحان خواهد بود، زیرا همه پلان ها و فعالیت های مرا قدم به قدم تعقیب و در همه امور وی را با خود

داشتم. و طوریکه آقای فرحان برابم گفت که مدت ریاستش طولانی بود و بوقت کامیابی مهاجرین از افغانستان برآمد و در آسترالیا حیات بسر می برد. امید میرفت که کارکردهای خود را در قید تحریر می آورد که به غنای تاریخ هنرهای زیبا می افزود.

چهار سال پیش سری به افغانستان زدم و اولین کاریکه کردم، بدیدن فاکولتهء هنرهای زیبا رفته و خواستم استادان و شاگردان را ملاقات نمایم. بدبختانه آن روز کسی را ندیدم، یک روز بعد جناب سید فاروق فریاد رئیس فاکولتهء هنرهای زیبا که شاگرد نهایت لایقم بود، محترم اکبر سلام و عبدالواسع رهرو زدم به هوتل سپین زر آمدند و گفتگوهای خوبی در قسمت هنرهای زیبا انجام دادیم.

در سطور بالا آنچه را که بخاطرم خطور نمود نوشتم و خدا کند که اشتباهات صورت نگرفته باشد زیرا که درهنگام غربت، بدون اسناد و شواهد همه را از قوهء حافظه نوشتن ایجاب اشتباهات را مینماید و من درین تاریخچه سعی کردم که همه مسایل را با صداقت بنویسم تا باشد که محققین در آینده تأسیس فاکولتهء هنرهای زیبا را از روی این قلم اقتباس و مورد استفاده قرار دهند، و من در مورد غلط نویسی بعضی ها تأثرات زیاد دارم و هر کس میخواهد افتخارفرونگی کسی دیگر را بنام خود تمام کند که گناه نابخشودنی است.

لست استادان هنرهای زیبا که از افغانستان به خارج هجرت کرده اند:

۱ - پوهندوی امان الله حیدرزاد در امریکا، مدت خدمت در هنرهای زیبا (۱۹۷۵-۱۹۷۸م) بطور رسمی و از ۱۹۶۶ م تا ۱۹۷۴ م جوانان با استعداد را در هنر بدون کریدت تدریس مینمود (غیر رسمی) در بین همین سالها مدت دو سال در غیاب وی آقای پارسا شاگردان را غیر رسمی تدریس میکرد.

۲ - داکتر عنایت الله شهرانی در امریکا مدت در خدمت هنرهای زیبا (۱۹۷۵ - ۱۹۸۱م)

۳ - حامد نوید، در امریکا مدت خدمت (۱۹۷۶ - ۱۹۷۸م)

۴ - استاد محمد همایون اعتمادی در امریکا استاد قراردادی (وفات در امریکا)

۵ - تمیم اعنمادی در امریکا مدت خدمت (۱۹۷۶ - ۱۹۷۸ م)

۶ - داکتر محمد نعیم فرحان در آسترالیا

۷ - زلیخا نورانی در آسترالیا

۸ - روح الله نقشبندی در آسترالیا

۹ - عیسی اسلمی در استرالیا

۱۰ - استاد عبدالکریم رحیمی در آسترالیا

- ۱۱ - سراج الدین سراج در کانادا
- ۱۲ - محمد فرید سلطانی در امریکا
- ۱۳ - عبدالمالک دوست زاده در امریکا
- ۱۴ - شاه پیری غیاثی در امریکا
- ۱۵ - محبوب سلطانه ولی در امریکا
- ۱۶ - خالد نالان در امریکا

ذکر چند نام دیگر از استادان قرار دادی هنرهای زیبا

- ۱ - استاد سلیم سرمست (وفات در افغانستان)
 - ۲ - استاد فقیر محمد ننگیالی (وفات در جرمنی)
 - ۳ - استاد عبدالقیوم بیسد در افغانستان
 - ۴ - استاد حسین ارمان در سوئیس
 - ۵ - سید حمایت الله حسینی (وفات در افغانستان)
 - ۶ - استاد غلام محی الدین شبنم غزنوی (وفات در پاکستان)
 - ۷ - سید جلال (وفات در انگلستان)
 - ۸ - عبدالوهاب سعید از ۱۹۷۵ م تا ۱۹۷۷ م. در امریکا گفتند که بعد از برآمدن من از افغانستان یکتعداد دیگر از استادان که در مطبوعات کار میکردند و یا از جمله استادان پوهنتون بودند، در فاکولته هنرهای زیبا در تدریس محصلان همکاری مینمودند:
- مثل استادارجمند و دانشمند علی الهادی مدنی که متخصص ژورنالیست و استاد فاکولته ژورنالیزم بودند مضمون «تئاتر تلویزیونی» را تدریس مینمودند. این استاد گرانقدر فعلاً برگرداننده «رادیو نوای کهسار» در استرالیا می باشند و کارهای ارزنده ای را در قسمت فرهنگ و سیاست انجام میدهند. استاد حفیظ الله خیال هم مدتی را در فاکولته هنرهای زیبا تدریس نموده اند.
- استاد سرتاج موسیقی محمد حسین سرآهنگ که موسیقی کلاسیک هندی را تدریس مینمود. سالهای قبل برحمت حق پیوستند، که شاگرد با وفای شان استادسخی احمد خاتم صافی عارف والاگهر، هنرمند حنجره طلایی و شعردان بزرگ افغانستان خاطراتی از هنگام وفات استاد سرآهنگ دارند.

یکی از فعالین بسیار خوب هنرهای زیبا جناب وهاب سعید می باشند که در ساحه پوهنتون کارهای بسیار خوب را در قسمت هنر انجام داده اند.

شنیدم که جناب همایون کریم پور از فارغان هنرهای زیبا منحیث یکی از شخصیت های هنری در اروپا قد علم کرده و خالد ارمان یکی از موسیقی نوازان مشهور در اروپا شناخته شده است، همچنان آقای داکتر ناصر سرمست در موسیقی شهادتنامهء داکتری بدست آورده، استاد عبدالکریم رحیمی در آسترالیا شهرت عالی پیدا کرد و خداوند همهء شان را کامیاب تر از آن بسازد.

فاکولتهء هنر های زیبا در آغاز دو نفر ملازمین با شرف ، با وفا و مهربان داشت یکی آن را بابه قربان میگفتیم که مرد معمر بود و دیگری بابه شاه ولی جان بود که پورتریت او را سید فاروق فریاد که در نقاشی آیتی می باشد ترسیم نموده و خدایش اجر دهد. این جوان حلیم و متواضع به اثر لیاقت عالی و کرکتر و اخلاق خوب مدتها منحیث رئیس فاکولتهء هنرهای زیبا کار کرده است.

هم چنانکه در کتاب «هنر در افغانستان» بیش از هفتاد و پنج نقاش پرافتخار افغانستان را معرفی و در سال (۱۳۵۰ هـ. ش) آنرا مطبعهء فرانکلین بچاپ رسانیده بودم. اینک به سلسلهء احیاء نام هنرمندان همه کسانى را که در فاکولتهء هنرهای زیبا تحصیل کرده بودند، و بعداً در خدمت جامعه مصروف شدند و یک تعداد شان با من در فاکولته بعد از فراغت منحیث استاد کار کردند یاد آور می شوم و طوریکه گفتم فقط بخاطر حفظ تاریخ فاکولتهء هنرهای زیبا و احیاء و شناسایی هنرمندان اسمای گرامی شان رادرج مینمایم. ناگفته نماند که جوان ارجمند و دوست بسیار با وفایم آقای خالد جان نالان فرزند استاد مزمل نالان (که از خدمتگزاران هنر و مدتی مدیر مکتب صنایع نفیسه کابل بودند.) یک تعداد نامهای دوستان و همصنفی هایش را بیاد من آورد و اینست اسماء یک تعداد از فارغان فاکولتهء هنرهای زیبا در رشتهء نقاشی، هیکل تراشی و دیزاین.

- ۱ - همایون واحد (وفات) ۲ - سید خادم قبادی (در کانادا) ۳ - محمد عمر شراره (امریکا)
- ۴ - مهتاب الدین زبر دست ۵ - نجیب الله رستگار در آلمان ۶ - نجیب الله عثمانی فرزند استاد محمد عثمان خان ۷ - اکبر سلام، در کابل که مدتی رئیس فاکولتهء هنر های زیبا بود.
- ۸ - شیرزمان ستانکزی سابق در سویدن ۹ - ملالی جان میوندی ۱۰ - فائزه احراری شاید در هرات ۱۱ - سلطانه ۱۲ - هما احمدزی در امریکا ۱۳ - انیسه رحیم در هالند ۱۴ - حمید الله حلیمی در هالند ۱۵ - عبدالحی فرحمند در کابل ۱۶ - خالد شمس در امریکا ۱۷ - خالد نالان در امریکا ۱۸ - باقی جهانگیر در امریکا ۱۹ - فریدون حنیفی در دنمارک ۲۰ - محمد شفیع

عظیمی در سویدن ۲۱ - عارف نجیب در جرمنی ۲۲ - اشرف انزورگر در پاکستان ۲۳ -
 عبدالحی پوپل در کانادا ۲۴ - روح الله نقشبندی در استرالیا ۲۵ - محمد شریف عزیزیار
 ۲۶ - حسن پاوند در کابل ۲۷ - سید فاروق فریاد در کابل ۲۸ - عبدالکریم رحیمی در
 استرالیا ۲۹ - سراج الدین سراج در کانادا ۳۰ - حنیف شبگرد در کانادا ۳۱ - شاه پیری
 غیاثی در امریکا ۳۲ - محبوب سلطانه ولی در امریکا، ۳۳ - محمد فرید سلطانی در امریکا
 ۳۴ - عبدالمالک دوست زاده در امریکا ۳۵ - محمد عظیم نوری در جرمنی ۳۶ - محمد
 عیسی اسلمی در استرالیا ۳۷ - مرتضی پردیس در امریکا ۳۸ - محمد همایون کریمپور در
 فرانسه ۳۹ - زمری شیرزاد در سویدن ۴۰ - گل رحمن ۴۱ - کامران حنیفی در کانادا
 ۴۲ - عنایت الله نیازی در کابل ۴۳ - مرحومه آمنه جان.

نام ها بدون در نظر داشت ترتیب الفباء بدون تقدم کار و فراغت فقط تا اندازه از حافظه و
 همکاری های فرید جان سلطانی و خالد جان نالان تحریر شد. امیدوارم همانطوریکه صمیمانه
 نوشته ام این هنرمندان بر سر من خرده نگیرند و کسانی که از قلم مانده اند از حضورشان پوزش
 می طلبم و از قلم ماندن شان سهو است و نه عمدی، همچنان کسانی که در فاکولته تحصیلات
 خود را نیمه دوام دادند و شهادت نامه نگرفتند لازم ندیدم که اسمای گرامی شان را بنویسم، در
 میان شاگردان ما مرحومه زرلشت دختر مرحوم محمد داود رئیس جمهور افغانستان از طرف
 دستگاه کمونستان وطن در هنگام کودتا شهید شد و نتوانست فاکولته را پایان برساند. در خاتمه
 باید متذکر شد که از همه استادان و شاگردان خاطرات نیک دارم و نیکی ها و همکاری های
 عبدالمالک و عظیم جان هرگز فراموشم نخواهد شد. و اما از کسانی که کار های عمده مرا که
 افتخارات معنوی ام می باشد بخود منسوب و در غیاب من استفاده ناحق کرده اند، امیدوارم
 حقایق را بگویند تا تاریخ مسخ نگردد. (ع. شهرانی).

تاریخچه آموزشگاه های موسیقی در افغانستان

اگر چه در مورد تاریخچه تأسیس فاکولته های هنرهای زیبا در این کتاب معلومات داده شده است ولی درین صفحات مکتب های اساسی و کورسهای مستعجل و کوتاه مدت را معرفی میدارم همچنان نهاد های آموزشی در سوانح یک تعداد هنرمندان سرشناس افغانستان چون استاد سلیم سرمست، استاد فقیر محمد ننگیالی، استاد غلام حسین و غیره اشارت شده است که در رأس جمله ارواح شاد استاد محمد فرخ افندی قرار دارد. در کابل استادان هندی که در موسیقی ید طولانی داشتند به تعداد کم وجود داشتند که هرکدام از خود شاگردهایی را تدریس نموده و بجامعه تقدیم کرده اند.

دانشمند و هنرمند معروف وطن عبدالوهاب مددی در کتاب سرگذشت موسیقی وطن دو نفر هندی را بنامهای عبدالرحمن مقام رس و چاچه را که بدوره امیرعبدالرحمن از هند آمده اند و یک هنرمند دیگر را که ضبطو خان و از افغانستان بوده نام می برند که دسته های کوچک موسیقی را رهبری مینمودند.

جناب مددی یاد آور میشوند که از مکتب حریه دوره امانی از جمع طلاب اردو و بنام مکتب موزیک جدا و تشکیل نمودند همچنان بدوره شاه مذکور در ریاست های بلدییه وقت دسته های موسیقی نوازان تشکیل گردیده بود.

بدوره شاه امان الله خان از جانب محمود سامی که اصلاً اهل مصر و تربیه یافته ترکیه بود به همراهی متخصصین حربی از مملکت ترکیه در کنار همه فعالیت های عسکری و نظامی به موسیقی و موزیک حربی توجه خاص گردید.

جناب مددی میفرماید که در زمان محمد ظاهرشاه یکنفر معلم موسیقی از مملکت ترکیه بنام بای خالد رجب بیگ بکابل آمد و به تعداد بیست و دو شاگرد را زیر تربیه گرفته و بجامعه تقدیم کرد.

همزمان با فراغت طلاب مذکور مکتب موسیقی تأسیس و به تعداد ۳۱۵ نفر شاگردان در آن مکتب شامل گردیدند. بای خالد رجب بیگ بار دوم یک استاد دیگر ترکی را بنام مختار بیگ با خود آورد و این متخصصین ترکی کار های ارزنده را به مملکت افغانستان انجام دادند و به اثر زحمات شان در سال ۱۳۲۲ هـ. ش دو آرکستر تشکیل گردید.

درین اوقات بود که استاد فرخ افندی با استاد مختار بیگ فعالیت های زیادی را در ترویج موسیقی چه در ساحهء نظامی و چه در ملکی انجام دادند.

در تاریخ موسیقی وزارت حریهء افغانستان و مطبوعات نام گرامی مختار بیگ ترکی را بسیار می بینیم.

بسال ۱۳۵۳ هـ. ش در چوکات مکتب خورد ضابطان که فعالیت های هنرموسیقی زیاد بود فاکولته ای بنام «فاکولتهء موسیقی اردو» تأسیس گردید.

کورسهای موسیقی دیگر نیز زیر نظارت وزارت مطبوعات یکی در سال ۱۳۱۸ هـ. ش و دیگری بسال ۱۳۳۵ هـ. ش تأسیس گردید.

بسال ۱۳۳۸ هـ. ش یک مکتب موسیقی طی قرار داد فرهنگی افغانستان و اطیش در چوکات وزارت معارف تأسیس گردید.

جناب مددی در کتاب سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان تأسیس «لیسه مسلکی موزیک کابل» را بدوام اساس گذاری مکتب موسیقی در معارف افغانستان چنین میگوید:

« پس از آنکه استادان اطیشی از آموزشگاه موسیقی وزارت معارف در سال ۱۲۴۹ هـ. ش به وطن خویش برگشتند ، برای اینکه از سقوط مطلق آموزشگاه جلوگیری شده باشد سه نفر از استادان داخلی موسیقی (فقیر محمد ننگیالی، محمد اسماعیل اعظمی و عبدالرزاق ظفریار) با همکاری یک تعداد از شاگردان خوب این مکتب (هاشم قیومی، سید نبی و توریالی زارع) به تدریس برای عدهء محدودی از شاگردان مؤظف شدند تا آن که در ماه حمل سال ۱۳۵۲ هـ. ش این تشکیلات باعنوان (لیسه مسلکی موزیک) در چوکات ریاست تدریسات مسلکی وزارت تحصیلات عالی (اصلاً باید وزارت معارف گفته می شد زیرا در آن وقت وزارت تحصیلات عالی وجود نداشت . ع. شهرانی) باز سازی شد (ص ۲۲۲ سرگذشت ...)

تعمیر این مکتب در گوشهء شمال غربی دارالمعلمین کابل قرار داشت. بقرار معلوم، داکتر نعیم فرحان که در فاکولتهء هنرهای زیبا بسال ۱۳۶۳ منحیث رئیس و استاد کار میکرد مدتی را در کنار وظایف دیگرش از این مکتب سرپرستی میکرد، در این وقت که مکتب موزیک به وزارت تحصیلات عالی تعلق داشت، جناب فرحان جهت خدمات ثمر بخش خود صاحب تقدیر نامه ای هم شده بودند. (برای مزید معلومات درین باره به کتاب جناب مددی مراجعه شود).

شبرغان و بلخ پناهگاه هنرمندان:

۵ - نگارنده در شبرغان رفتم و گروه گروه هنرمندان موسیقی و تیاتر را ملاقات نمودم. از جمله استاد عبدالقیوم بیسدا را که در آنجا بنام پدر تیاتر افغانستان شهرت یافته به مهمان خانه جنرال دوستم حیات بسر می برد، و مدد معاش میگرفت و ضمناً به تلویزیون آئینه در شبرغان منحیث مشاور کار میکرد و پخش موسیقی را پیش از نظر کنترل مینمود.

گلزمان آوازخوان و کمپوزر بزرگ از پکتیا، در شبرغان و مزار شریف حیات بسر می برد و در تلویزیون مزارشریف و آئینه شبرغان در مصاحبه خود به جنرال دوستم دعای خیر کرد و گفت که جمله هنرمندان موسیقی را حمایه مینماید و مشکلات اقتصادی نوازندگانی را در بدترین حالات وضع حیاتی حل میکند. آقای وحید صابری، ظفر شامل، شریف ساحل، بهاء الدین گروه هنری احمدولی خسروی گروه هنرمندان قندهاری گروه هنرمندان کابلی و گروه رحیم تخاری و دهها هنرمند آوازخوان در شبرغان و مزار شریف حیات بسر می بردند، بعداً از طریق اوزبیکستان در ممالک مختلفه مهاجر می شدند، یکی از آن مشاهیر وطن غوث زلمی نامه نگار شهیر در مزارشریف بزیر حمایه جنرال دوستم قرار گرفت و بعداً به هالند هجرت نمود. که با رفتن او در کابل محبوس گردید.

خلاصه جنرال دوستم را می توان گفت که دست هنرمندان آواره افغانستان را در بدترین شرایط حیاتی شان چه در وقت مجاهدین و چه در زمان تسلط طالبان گرفت و آنها را از هر جهت حمایه نمود، دلیل عمده اینکه سطور بالا را در باره جنرال دوستم نوشتیم، پشتیبانی و حمایه او از هنرمندان خاصاً آوازخوانان و نغمه پردازان بود. زیرا اگر ما چند کلمه در باره یک هنرمند در کتاب ها و اخبار می نویسم، بمراتب کمتر از آن کمک مییابد که دوستم بعد از لطف خداوند حیات هنرمندان بی بدیل افغانستان را از کشتن و حبس نجات داده است. و نگارنده این سطور عکسهای زیاد هنرمندان را از شبرغان و بلخ مستقیماً از خود هنرمندان بدست آورده ام که در متن این کتاب درج است.

بدبختانه در حال حاضر حکومت افغانستان که ظاهراً رژیم دموکراسی نامیده شده است به هنرمندان هیچ کمکی و همکاری ننموده و اکثراً در ممالک خارجه در حال هجرت حیات بسر می برند هیچ پروگرامی به برگشت از هنرمندان و علمای افغانستان سر دست گرفته نشد.

اکنون زنان در افغانستان بشکل بسیار محدود و قید و قيود حیات بسر می برند و آرامشی را که بوقت جمهوری محمد داود خان داشتند، ندارند و هنرمندان افغانستان به زیر شرایط خاص هنرنمایی مینمایند.

آمیزش موسیقی با روان آدمی

در بارهء خلقت آدم که توسط حکمت حضرت خداوند صورت گرفته است سوالی وجود ندارد، و حقایق رازهای خلقت را خداوند میداند و انسان نمیتواند به همه حقایق آن پی ببرد مثلیکه حافظ میگوید: « چون ندیدند حقیقت رهء افسانه زدند»

درین مختصر سعی مینمایم که نظریات و آراء و افکار عرفا و شعرای صوفی مشرب را در قسمت ارتباط موسیقی با روان و پیکر انسان ترسیم و شرح نموده و آنرا زیر مناقشه قرار بدهم. حضرت لسان الغیب حافظ گل آدم و پیمانه را چنین نقش می بندد:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
علامه محمد اقبال لاهوری فیلسوف معاصر که در شعر فارسی شاگرد و پیرو خاص خداوندگار بلخ مولانای رومی می باشد ترسیم وجود آدمی را از نگاه خودش چنین میفرماید:

دست او با آب و خاک اندر ستیز	آن بهم پیوسته و این ریز ریز
گفتمش در جستجوی کیستی؟	در تلاش تـار و بود کیستی؟
گفت از حکم خدای ذوالمنن	آدمی نو سازم از خاک کهن
مشت خاکی را به صد رنگ آزمود	پی به پی تابید و سنجید و فزود
آخر او را آب و رنگ و لاله داد	لاله را اندر ضمیر او نهاد
بشنود مردی که صاحب جستجوست	نغمه یی را کو هنوز اندر گلوست

علامه اقبال که سراپا دیوانش را از اصطلاح و کلمات « آب، گل و خاک» پر نموده است و در اطراف آن صدها شعر سروده و بجای کلمهء آدم «آب و گل» را می آورد در بارهء «خاکیان» میگوید:

چشم او جز رویت آدم نخواست	نعره یی بی باکانه زد آدم کجاست؟
ورنه او از خاکیان بیزار بود	مثل موسی طالب دیدار بود

طوریکه ذکر شد پیوند روان و بدن یا پیکرهء بنی نوع بشر از آوان خلقت آدم به حکم حضرت خداوند صورت گرفت چون روان و پیکر گلی از هم تفاوت داشتند، روح نمیخواست در آغاز داخل جسم خاکی گردد، چنانچه سلطان الشعراء و نابغهء موسیقی امیر خسرو دهلوی ثم بلخی گوید:

آنروز که روح پاک آدم بیدن گفتند در نمی شد از ترس بتن
 خواندند ملائکان به لحن داود در تن در در تن در تن
 همچنان مولانای بلخی رمز دخول روان را در پیکر آدم اینطور می آورد:
 مرا تا محرم آن راز کردند بگوش من زغیب آواز کردند
 نفس در قالب آدم نمیرفت درون سینه او ساز کردند

نمیدانم که در وقت خلقت بشر زبان آدم زبان بی زبانی بود یا به وسایل اشاره و صدا اظهار
 مطلب می شد، اما ساز و سرود کار افهام و تفهیم را در عالم بی زبانی می توانست انجام دهد و
 چنانچه که بگفته مولانا و امیر خسرو ساز و موسیقی تشویق وصلت روان را با بدن اجرا کرد و
 در آن میان عشق موسیقی به امر خداوند الهام شد تا بزور آن ترس روان را از بدن دور سازد و
 البته بدون شک هیچ کاری بدون امر نقاش ازل صورت نخواهد گرفت و از آن است که هر دو
 عشق در «دل» راه یافتند، گویا که «دل» مرکز وصلت روان و بدن و جایگاه و پایگاه عشق قرار
 یافت و بعد از آن «دل» سرچشمه اعمال بنی آدم گردید و در آن وقت که دل بیرنگ بود، نور
 خدا بر آن تابید و رنگ عشق در آن نقش بست.

شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد حوریان رقص کنان ساغر مستانه زدند (حافظ)
 باز حافظ می گوید:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد نقش هر پرده که زد راه بجایی دارد (حافظ)
 و پس از آن که دل یا نقطه وصل روان و پیکره سرچشمه اعمال و کردار گشت، به امر
 خداوند شور و هنگامه عالم در انفاذ در آمد و انسان با عقاید نیک و عشق پاکش به آفریدگار
 من حیث «اشرف المخلوقات» خطاب شد، ولی در مقابل بخاطر میزان و ارزیابی خداوند شیطان را
 آفرید تا انسان در مدت حیاتش در دنیا اعمال خویش را با احتیاط ادامه دهد. و درین باره
 مولانای روم چه زیبا گفته است:

هر که خدمت کرد او مخدوم شد هر که خود دید او محروم شد
 اگر چه گفته آمد که «دل» جایگاه عشق گردید ولی عشق راه ها دارد و سفر عشق بی همراهی
 خضر دشوار می شود و راه عشق بس طویل و هراسناک است، لسان الغیب حافظ که از عاشقان
 است تجربه خود را چنین در جریان می اندازد:

الا یا ایها الساقی ادرکاس" و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها

در چرخش های فلک آفات زمینی و آسمانی، زشتی ها و نیکویی ها، قدریات و جبریات، وقایع مرگ و مسایل عمده دیگر که به خیر و شر آدم اثر وارد میکند، اولین نقطهء که از آنها متأثر میگردد دل است و صافی دل در تقوا و عشق به خداوند بدست می آید.

حرف وصل او را زخود بیگانه کرد تازه شد اندر دل او سوز و درد (اقبال)

خواست تا از آب و گل آید برون خوشه یی کز کشت دل آید برون (اقبال)

بگفتهء عوام و خواص: «تنهایی بخدا می زبید» از آنرو خالق در کنار آدم اول، انسان ثانی را از وجود اولی یا نرینه بمیان آورد.

دختری را من بدیدم مادرش نر بوده است باز آن دختر به عقد مادرش چون دیده ام و چون نرینه با مادینه یا دوجنس مختلف آدمی، آغاز به حیات مشترک کردند، در دل های هردو که از جنس مختلف بودند، عشق راه یافت. و از آنجائیکه عشق ننگ و عار را نمی شناسد، پدر و دختر عاشق و معشوق هم گشتند.

عشق آنروز به سرحد کمال رسید که پدر عاشق فرزند شد و عار نبود

و مولانا گوید:

ای عاشقان ای عاشقان من عاشق دیرینه ام

ای صادقان ای صادقان من عاشق دیرینه ام

در بیت فوق دیده می شود که مولانا از همان عشق دیرین سخن میگوید و عشق را نیز عشق حقیقی تعبیر نموده و بشکل ازلی قایل می شود.

تو سراپا آتش از سوز طلب بر سخن غالب نیایی ای عجب (اقبال)

پیوند دو موجود بشر یا آدم و حوا با عشق قوی، نفس شهوانی را پدید آورد و این عشق نفسانی، عشق تکثیر آدمی را در دل هردو انداخت، یعنی که به عوض دو ثنا خوان از ایشان، اکنون شش هزار ملیون در ثناخوانی انباز شدند

جهان عشقست و دیگر زرق سازی همه بازیست الا عشق بازی نظامی گنجوی

بالاخره از عشق پاک گل روئید و دل ها صاف گشت و از عشق مجاز شور و شر برپا گشت که همه در دفتر ایام ثبت اند.

آئینهء سکندر جام جمست بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا (حافظ)

راستی هم همین است که بگوئیم آنکه عشق پاک یافت و «یا هو و یا من هو» گفت در عالم بالا راه یافت، ولی آنکس که به مجاز گرائید از کشته ها پشته ها ساخت.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت رهء افسانه زدند (حافظ)

آنروزی که روح پاک آدمی بفرمان خداوند بگفته پیران، از طریق تشویق موسیقی با لحن داودی بیدن خاکی داخل، موسیقی و ساز و نجوا و الحان و نوا و آواز، در روان انسان و سرشت او همراه و آشنا گردید و چنانچه گفته اند: «موسیقی غذای روح است» که اقوال رومی و دهلوی صدق گفتار بالا را تأیید میکنند. طرح پیکر آدمی و ساختمان فزیک و قشنگ انسان از جانب خداوند تعالی یا نقاش و طراح ازل میباشد که در جمله هنرهای زیبا بشمار می آید. و چون طراح و خالق آدم خداوند است از آنرو پیکر تراشی و نقاشی را خداوند به بشر نمونه گذاشت ولی، بپیراهان و گمراهان بجای اینکه این هنر ظریفه و نفیسه را انکشاف دهند، هیاکل ساخت خود را به پرستیدن آغاز کردند، در حالیکه باید آنها را تنها هنر ظریفه و یک ابتکار و تخیل بشری دانسته و خداوند را پرستش میکردند. پیکر انسان که گفته شد صانع آن خداوند می باشد، و خداوند بعضی ها را چنان زیبا نقش بسته که خودش هم به آنها علاقمند میگردد، از آن جمله است نور حضرت یوسف علیه السلام.

حسن مه رویان اگر بد بودی ایزد در کلام اینقدر در سوره یوسف چرا پیچیده است
زیبائیها در چشم مخلوقات تفاوت میکند، و هر شخص در هر شی دید و قضاوت علیحده دارد و چونکه به امر «خلق الانسان من تفاوت» از نگاه روانی و جسمی تمیز یافته اند. ولی معجزه این را نمیدانم که چرا یکی زیبا و دیگری در چشمها زشت مینماید و به خوب رویان هر کس علاقمند میگردد.

خوب رویان جهان آئینه حسن خداست

نیست ممکن که نظر جانب ایشان نشود

از اینکه هم موسیقی و هم طرح بدن یا پیکر تراشی به نسبت های گفته بالا زیبایی خاص دارند، چونکه کرده های خداوند همه بجا باشند، هردو را هنرهای زیبا خوانند و چون هنر پیش از علم بوجود آمد و دل ها از شنیدن موسیقی و مشاهده پیکره ها و طرحهای دلفریب و دلنواز لذت برد بعد از آن علم زیبایی شناسی و علوم دیگر انکشاف نمود، چونکه موسیقی را علما بجای اینکه هنر بخوانند علم میدانند و موسیقی را علم ریاضی گفته اند و ریاضی در حقیقت مادر علوم است.

از ره آورد های موسیقی است که فلاسفه و مخصوصاً شرقیان راه خوب رسیدن به وصال بیچون را در موسیقی دیده اند.

ابو عبدالله رودکی سمرقندی یا پدر شعر تاجیکی قرآن را با آواز رسا میخواند و در روزهای خلوت نشینی برپا مینواخت و با ساز و آواز بدرگاه خالق یکتا عذر و نیاز می آورد. ابن سینای

بلخی در بارهء موسیقی نوشته ها کرد و خاصیت بدن آدمی را بخوبی مطالعه نمود چنانچه علامه اقبال فرماید:

بو علی دانندهء آب و گل است بی خبر از خستگیهای دل است

همچنان معلم ثانی «ابونصر فارابی» «موسیقی کبیر» را تدوین داد و خودش از نواغ اول موسیقی محسوب گردید. سلطان الشعراء امیر خسرو دهلوی ثم بلخی با سرودن چهار صد هزار بیت با چهل سال روزه داری و با خواندن های حمد و نعت به خود و مرشدش نظام الدین اولیاء و دیگران قوت روحی بخشید و او نیز مثل فارابی در موسیقی نابغه شناخته شد. خاتم الشعراء حضرت جامی کتاب ساز طرب را نوشت و بدر بارش موسیقی نوازان را نوازش داد و با شاه وقت حسین بایقراء، وزیر دانشمند امیر علیشیرنوائی بهزاد بزرگ و میر علی هروی در علم و هنر رنسانس شرق را در خاک هرات علم برداری نمود.

حضرت پیر چشتی وسیلهء عبادت خداوند را از طریق موسیقی انتخاب و طریقهء شریفهء چشتیه را فتوا داد و حضرت خواجه معین الدین چشتی هنگامه های بزرگی را در خاک وسیع و سحر آمیز هند برپا نمود. مولانا جلال الدین رومی ثم بلخی در اصول مولویه از راه سماع به موسیقی پیوست و بانگ «نای» را آتش عشق تعبیر نمود.

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ عالم شرق را با الفاظ و کلمات ملکوتی اش چنان تسخیر نمود که هیچ متصوف، هیچ موسیقی نواز، هیچ ادیب و هیچ محقق بدون ذکر نامش هنر نمائی نمیکند و او سفر عشق را بی همراهی خضر اجازه نمیدهد و اکثر غزلهایش بصورت طبیعی کمپوز شده می باشند. حافظ میگوید:

به من سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها
قوال نام خوانندهء مشهور دوران سلطان محمود کبیر و صاحب دل غزل ها را بدر بار چنان به جهر خواند که مجلسیان را در افیون عشق پیچانید و آن اسلوب قوال را با غزل خوانی امیر خسرو در سرزمین سحر آفرین هند رنگ دیگر بخشید و نامش را گذاشت قوالی. الیرونی فیلسوف بزرگ شرق در علم موسیقی وارد بود و بحثی در خصوص موسیقی هند و ریشهء آن در کتاب مال الهند نگاشت و از «چندالان» هند قدیم ذکر ها کرد که یکی از میراث بران آن دوران موسیقی هندی در عصر حاضر نابغهء بی نظیر آواز خوانی یا لتا منگیشکر در جهان چون ستارهء تابناک ظهور نمود.

بیا مطرب ای ناله پرداز دل خروش افکن پرده ساز دل

موسیقی در حقیقت بذات خود رازی از رسیدن به معشوق اصلی می باشد و هرکس در هر منطقه راه خود را بصورت خاصی می پیماید و عارفان و صوفیان و متقیان و زاهدان از طریق موسیقی و یا طرق دیگر در تلاش رسیدن و دیدار به ذات پاک اقدس می باشند و در هر حالت با او میخواهند باشند و از او فصل نگیرند، چنانچه می بینیم که آدم در هنگام تولد میگیرد و گریه وی از سببی است که در دنیا در احتیاج و مسؤولیت بسر می برد.

بیاد داری که روز زادن تو همه خندان بودند و تو گریان

مثلاً انسان احتیاج به نان، محبت مادر، به سرپرستی پدر، گرمی، سردی، آفتاب، روشنی و تاریکی، دوا، شهوت به مرد و یا به زن و غیره دارد، اما در وقت مرگ بگفته شاعر «همه گریان و تو خندان» چونکه میخواهد درعالم جاوید بخالق پیوندد:

نشان مرد مؤمن با تو گویم چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

حافظ فرماید:

منزل حافظ کنون بارگه کبریاست دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد

گویا اینکه توشه انسان از دنیا که جایگاه غم و شادیست صاحب اختیارات زیاد می باشد و در حقیقت دنیا محل و مکان امتحان بشمار می آید و آدم جبراً و یا طبعاً آن دوران را به پایان میرساند و با علاقه خاص تبسم کنان به اصل خود بر میگردد.

هرکسی کو دور شد از اصل خویش بازجوید روزگار وصل خویش (مولانا)

حافظ حیات دنیایی و مؤقتی را چنین ترسیم مینماید:

حافظا خلدبرین خانه موروث منست اندر این منزل ویرانه نشیمن چکنم

در پایان عرض می شود که کسانی که در عالم موسیقی درین دنیا غرق شدند و با همراه ساختن آن به حیات شان در کوچه های خرابات خلوت نشینی ها کرده و در جهان ساز و طرب خود را فنا دادند، و با خواندن های خوش آهنگان خرابات چون خاتم المغنین سخی احمد خاتم صافی از رموز دانان دل های خراباتیان و از شعر خوانان و شعر دانان بی نظیر عرفانیان وطن دل های شان را روشن می ساختند، هریک در هنگام سفر آخرت چنین وصیت ها نموده و بدار بقا می شتافتند:

به راه خرابات خاکم کنید

پس از آن گاه بر دوش مستم نهید

میارید در ماتم جزء رباب

به تابوتی از چوب تاکم کنید

به آب خرابات غسل دهید

مریزید بر گور من جزء شراب

«با احترام ع . شهرانی»

آریانا برون مرزی

شهکار دیگری در هنر موسیقی

عبدالله محب حیرت

تقدیر از زیبایی و با اهمیت شمردن هنرهای زیبا، یکی از نعمات خداوندی می باشد که بما ارزانی شده است. هنرهای زیبا بسی رشته ها دارد که هر کدام بذات خود در خور ستایش و برای بقای حیات و تقویه روحی و معنوی بشر مفید واقع میشوند.

مهندسی از جمله آن هنرهای معروف است که با هندسه و ریاضی و زیبایی پسندی یکجا میشود و باعث حیات مرفه انسانها میگردد، بعضی دانشگاه ها شعبه مهندسی را به فاکولته های انجیری ضم می نمایند و تعدادی هم به شعبه هنرهای زیبا منسوب می سازند.

آثار تاریخی بمانند عمارات، هیکل تراشی، نقاشی، خطاطی و امثال آن به قدامت تاریخی یک کشور و نیز از با فرهنگ بودن مردم آن نمایندگی مینمایند. هنرهای تمثیلی یکی از مؤثرترین هنر ها بشمار میرود و در تغییر افکار و اذهان و احساس مردم بصورت آنی اثر می آورد.

از اینکه موسیقی را «غذای روح» گفته اند بلا تردید این دو کلمه گرچه مختصر است ولی می تواند بهترین تعریف موسیقی بشمار برود. من که به موسیقی عشق سرشار و حرص زیاد به شنیدن آن دارم، بسیار آرزو دارم که این هنر شریفه که بسی اوقات شفا بخش بمریض ها و مرهم ده بزخمهای درونی است در بیرون مملکت انکشاف و تقویه داده شود. زیرا که همه آرزوهای ما بخاطر پیشبرد موسیقی بداخل مملکت عزیز بخاک یکسان شده است «ای بسا آرزو که خاک شده».

دانشمند گرانقدر جناب آقای عبدالله محب حیرت کتابی را بنام «موسیقی فارابی» که اصلاً به توسط آقای «مهدی برکشلی» استاد دانشگاه تهران تحریر یافته بود نه تنها به چاپ مجدد آن دست زده، بلکه بسی حواشی و ضمایم و تعلیقات را بر آن افزوده اند که قابل هرگونه تقدیر است. و اینکه تجدید چاپ کتاب مذکور را از مؤلف اصلی اش مشوره گرفته اند و یا نه، معلوماتی ندارم و در داخل کتاب از آن یادآور نشده اند و امید است که اندر میان مؤلف و مهتم توافقی صورت گرفته باشد و اما در باره کتاب «موسیقی فارابی» و متن آن:

در صفحه دوم پستی کتاب جناب آقای محب حیرت از دائرة المعارف مصور «زرین» که شامل اطلاعات عمومی است در باره ابونصر فارابی چنین نقل مینماید: (محمد بن محمد بن طرخان بزرگترین فلاسفه اسلام و به اتفاق اهل این علم کسی پس از ارسطو بپایه فارابی نرسیده از این جهت ارسطو را معلم «اول» و فارابی را معلم «ثانی» گفتند . . . فارابی در دمشق در گذشت و پادشاه خود بر جنازه او حاضر شد و نماز بگذاشت. . . در موسیقی ید طولانی داشت و حکایات افسانه مانند از مهارت او در موسیقی نقل کرده اند. . . فارابی که اصلاً از یک خانواده ترک و توسط یک پزشک مسیحی در بغداد تربیت شده بود. . . وی در همه رشته های علوم و فنون مطالعه داشت. . . روی هم رفته در آثار وی نفوذ اصول عرفانی مشهود است، ابونصر در سال ۳۳۹ درگذشت (ص ۲ پستی)

کتاب «موسیقی فارابی» بقلم مهدی برکشلی تحریر و در شورای فرهنگ و هنر مرکز مطالعات و هم آهنگی فرهنگی در تهران به تعداد یک هزار نسخه بسال (۱۳۵۴) بطبع رسیده است. در صفحه (الف) آقای حیرت مقدمه ای باسم «سخن در پیشواز هنر موسیقی» با مهارت و لیاقت خوب می نویسد و از شرح موسیقی آغاز و تا ترانه ها و نوا های شعراء و عرفاء و بزرگان ادب دری چون مولانای بلخ و حافظ شیرازی و غیره بپایان می رساند، و زبان پشتو را نیز از تذکر نیک بی بهره نگذاشته در باره پشتو سندی هم تماس میگیرد.

متن کتاب به چنین عناوین زینت یافته است، در آمد، شرح حال فارابی، موسیقی در عصر فارابی، روش تحقیق فارابی، آثار فارابی، نظر اجمالی به کتاب موسیقی فارابی و بعداً در قسمت آلات موسیقی چون: عود، طنبور، طنبور خراسانی، فلوت ها، رباب، انواع قانون و سنتور و غیره، و موسیقی فارابی را زیر «چهارده» عنوان توضیح داده و بعد از آن به پرده بندی طنبور خراسانی در «نه» عنوان شرح میدهد و باز در خاتمه نتیجه را در سه بخش اول، دوم و سوم می بر آورد. فارابی در اصل یک فیلسوف و نابغه زمان است و متن کتاب «موسیقی فارابی» مملو از نکاتی است که به عظمت این بزرگمرد ترکستانی دلالت مینماید. در کتاب متذکره مجموع کتاب های فارابی را سی جلد ذکر کرده و علاوه بر چهار کتاب را بنام های: موسیقی کبیر، کتاب در احصاء ایقاع، کتاب در فقره اضافه شده بر ایقاع و کلام در موسیقی که فارابی تألیف کرده است یاد آوری مینماید. این کتاب به صفحه ۱۳۶ ختم می شود بعد از صفحه متذکره آقای حیرت عنوانیدارد بنام «ضمائم منتخب» از متن تعلیقات چنین دانسته می شود که جناب حیرت خود یک عاشق و اراسته موسیقی و جهان آن می باشد، همچنان از نوشته محترم حیرت بر می آید که در تعلیق و تحشیه این کتاب موسیقی بسی رنجه کشیده و زحمت ها دیده اند. و از روی

مأخذ شان پیدا است که به منابع معتبر چون دائرة المعارف ها، دواوین و نوشته های بزرگان فرهنگ رجوع نموده اند.

مرحوم محمد ابراهیم صفا را با شعر مشهور و زیبایشان با مطلع «من لاله آزادم خود رویم و خود بویم» در تعلیقات آورده و چهره های هنرمندان موسیقی را چون استاد رحیم بخش، استاد شاه ولی ولی ترانه ساز، حاجی هماهنگ، احمد ولی استاد دری لوگری، عبدالرزاق دهل نواز، جواد غازیار، ناشناس، عبدالرشید سرنده نواز، عبدالحییب رباب نواز، احمد ظاهر، استاد سلیم قندهاری و از خانمها ژیلا، استاد مهوش، سامعه میرزاد پرستو، قمرگل و هنگامه را محترمانه شامل صفحات ساخته اند. علاوه بر آن معلومات زیادی را از موسیقی افغانی گنجانیده اند.

کتاب «موسیقی فارابی» به اهتمام دانشمند گرانقدر جناب محب حیرت بحدی ارزش حیاتی بموسیقی نوازان و موسیقی دوستان دارد که باید هرکسی یک جلد آنرا با خود داشته باشد. زیرا که از نوشته فیلسوف بزرگ شرق و معلم ثانی ترکستان زمین، متن آن استخراج شده و نیز این معلومات حکایتگر یک هزار سال قبل موسیقی شرق و افکار مردم شرقی در خصوص موسیقی می باشد. در این کتاب فهرست کتاب فارابی آورده شده است.

درین مدتی که اکثریت علماء، ادباء و قلم بدستان و استادان وطن مان افغانستان در غربت بسر می برند و در حالیکه صدها دانشمند و علمای توانمند وطن را کمونستان بی وجدان و وطنفروش به شهادت رسانیده اند، تکمیل و تهیه اینگونه آثار هنری (موسیقی فارابی) ارزش بسزا دارد.

با تأسف زیاد بسیاری از مواد معتبر موزیم وطن که گواه بر قدامت فرهنگ و تمدن وطن ما بودند به بازار های جهان فروخته شده است و یک عده آبدات و آثار و هیکل ها و نقاشی بداخل مملکت تراش و معدوم گردیده اند و باید هم دیگر هموطنان بمانند آقای حیرت آرام نشینند و همینطور آثار را چون خودشان تألیف کرده باشند و یا اینکه کسی دیگری آنها را نوشته باشد در معرض عام قرار دهند تا نوباوگان ما و علاقمندان هنر از آنها بهره یاب گردند.

یک نکته مهم دیگر اینکه حیرت مرکزی را بنام «مرکز اطلاعات و انتشار آریانا» تأسیس نموده و راه خدمت به فرهنگ را باز نموده است کار نیکوی دیگری است که باید تمجید و تحسین شود. از اقدام نیک و بجای محب حیرت برداشت این عاجز اینست که باید هر کسیکه در هر مکان و موقعیت که حیات بسر می برد، دست به یک عمل نیک بخاطر احیاء فرهنگ وطن بزند. من به حیث یک فرد وطن مان افغانستان کارهای فرهنگی جناب عبدالله محب حیرت را با نثار شادباشها و تحسین ها تبریک گفته، از خداوند (ج) موفقیت های مزید را برای شان استدعا میدارم.

سخنی چند پیرامون کتاب

«سفینهء موسیقی»

مدتی پیش یک جلد کتاب «سفینهء موسیقی» تألیف آقای عبدالطیف پاکدل توسط دانشمند گرانقدر و هنرمند چیره دست استاد عبدالرشید بینش برایم مواصلت کرد. بوضاحت باید اظهار کرد که تا هنوز که هنوز است این عاجز تقریباً اکثر اوقات خود را در راه هنر یا کار کرده ام و یا اینکه با هنر و هنرمندان ارتباط مستقیم داشتم، کتابی را به ضخامت «سفینهء موسیقی» در این خصوص ندیده و نه شنیده بودم.

زمانیکه شعبه موسیقی در فاکولته هنرهای زیبای پوهنتون کابل به شکل کاملاً اکادمیک به همکاری هنرمندان و ادارهء پوهنتون کابل تأسیس گردید، هدف بر آن بود که بعد از موسیقی یا «غذای روح» را به کوچه خرابات محدود نساخته، بلکه بشکل رسمی به سویهء لیسانس شاگردان موسیقی باید تربیه شده و بعد از فراغت چه در کوچهء خرابات و یا جاهای دیگری دست به هنرنمایی میزدند. اگر چه یک مکتب بسیار کوچک در ملحقات دارالمعلمین کابل با اسم «مکتب موسیقی» در آن وقت ها وجود داشت.

اما واسفا که بعد از اینکه شعبه موسیقی در چوکات فاکولته هنرهای زیبا بصد شوق و ذوق تأسیس گردید، دریافتیم که مواد درسی و استادانیکه در دانشگاه ها و یا از هرجایی دیگر که اسناد و دیپلوم داشته باشند، نداریم.

نویسنده این سطور فقط دو کتاب را در خصوص موسیقی افغانستان یکی بزبان انگلیسی تألیف داکتر لورین سکاتا که در وقت نوشتن آن کتاب یکی از همکاران اصلی اش اینجانب بود و دیگری با اسم «قانون طرب» تألیف مرحوم سرتاج موسیقی استاد سرآهنگ که خیلی کوچک و شکل یک رساله را داشت قبلاً دیده است.

در این اواخر از طریق جراید (کاروان) و (امید) دریافتیم که هنرمند با سعادت ما آقای عبدالوهاب مددی که از خاک پاک هرات و مهد تمدن خراسان می باشند، کتابی را در

خصوص «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان» برشتهء تحریر در آورده و آنرا در حله طبع آراسته اند و خوشبختانه یکی از مطالب کتاب که در باره «استاد محمد ابراهیم نسیم» نوشته شده بود توسط هنرمند توانا آقای استاد حسین ارمان از سویس بمن رسید و من بلا توقف آن مقاله را با صورت زیبای نسیم به ماهنامه کاروان فرستادم و به طبع رسید.

همچنان جناب آقای قوی کوشان چند مطلب را در خصوص نسیم در امید به چاپ رسانید. کتاب «سفینهء موسیقی» اثر هنرمند وطن دوست یکی از آن کتاب های می باشد که ما در آوان تأسیس دیپارتمنت موسیقی شدیداً به آن ضرورت داشتیم و بدون تردید این کتاب فصل ها عناوینی دارد که مستقیماً باید آن مفاهیم به شاگردان شعبهء موسیقی فاکولته هنر های زیبا تدریس می شد.

این کتاب در ۴۳۷ صفحه به همت آقای عبدالطیف پاکدل تهیه و ترتیب گردیده و در سال ۱۹۹۶ مسیحی در تورنتوی کانادا چاپ شده است.

در مقدمه کتاب پنج تقریظ از دانشمندان محترم چون عبدالرشید بینش، داکتر محمد رحیم شیرزوی، غلام حضرت کوشان، داکتر اسد الله شعور و محمد اکرم لودین بمشاهده میرسد که علاوه از نکات مهم و یادآوری از ارزش های هنری کتاب، نوشته ها شکل اعزازی و حسی را نیز احتوا مینماید.

کتاب سفینه موسیقی حاوی شش فصل می باشد بقرار ذیل:

۱ - بیوگرافی و معرفی نویسنده کتاب، سوانح هنری، خدماتیکه در طول حیات در راه موسیقی انجام داده و یا مکاتیبی که از دیگران بنام نقدی و تحسین اخذ داشته و همچنان یک تعداد صورت ها را از هنرمندان جمع آوری و در این فصل گنجانیده است و منظور مؤلف از تکمیل و تهیه این فصل همان بوده که گاهی گویند بگو که کی گفته؟ یعنی مراد این بوده تا خواننده بداند که گفتار نویسنده بروی دلایل و اسناد هنری می باشد و نه از شخص تنها خود او و به عقیده من این کار جایز و شایسته می باشد.

۲ - تاریخی: این باب در خصوص معرفی موسیقی افغانستان آلات موسیقی افغانی، رقص ها و موسیقی محلی حکایه میکند.

۳ - قوانین: این فصل بزعم نویسنده این سطور از مهمترین و پرثمرترین حصه کتاب بشمار می آید که همه از قوانین، اصول طرق و الفبای موسیقی و نوتیشن بحث مینماید که الحق نویسنده از وسعت نظر کار گرفته آنچه را که خود میدانسته و یا از دیگران آموخته، همه آن اندوخته ها را با سخاوت کامل به موسیقیدانان و علاقمندان عرضه داشته است.

۴ - تعلیمی و تدریسی: در این فصل مؤلف دروس چندی از راگهای گوناگون موسیقی را به بسیار شکل و رنگ خوب توضیح داده و شاگرد و شخص مسلکی از خواندن آن می تواند مستفید شود و عقیده نگارنده بر آنست که ارزش این فصل با فصل سوم مساوی میباشد.

۵ - هنرمندان: این فصل نیز بمانند فصول دیگر از اهمیت کلی برخوردار است و آنچه را که ما در خیال می پروراندیم و در خواب میدیدم، بصورت تحریری بدست آمده است. اسمای گرامی هنرمندان موسیقی، سوانح مختصری از آنها و نیز صورت های هنرمندان در آن دیده می شود حتی صورت خان قره باغی که نورمحمد تره کی عاشق و کشته صدای او بود. تا جائیکه شنیده ایم خان قره باغی که برای حکومت خلقی ها ترانه میخواند و خبر کشی میکرد و مردم را به چنگ حکومت خلقی ها می انداخت، توسط مجاهدین سر بکف اسلام در راه دارالامان کابل به جزای اعمالش رسانیده شد و حکومت کمونیستی هم چند نفر را با اتهام قتل خان قره باغی گرفتار و در زندان پلچرخی اعدام کرد.

همچنان هنرمندان محبوب القلوب جامعه و وطن ما به مانند شهزاده بدخشی یعنی استاد شاه ولی ولی ترانه ساز و استاد عالیقدر وطن یعنی استاد بسی از هنرمندان افغانی حفیظ الله خیال و غیره بخوبی معرفی شده اند.

۶ - متفرقه: این باب بخاطری یک فصل مهم شمرده میشود که مؤلف از هر چمن سمنی برجیده و مهمترین آن گلهای سمن شان آوردن اشعاری است که با ذوق هنرمندان خود اشعار بسیار موزون و زیبا را از کلیات ها و دواین جمع نموده و یا یک تعداد آن غزل و اشعار را استادان خوانده اند که مطلع های محدود آن اشعار چنین است:

امروز نوبهار است ساغر کشان بیاید
گل جوش باده دارد تا گلستان بیاید (بیدل)

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما (حافظ)

این چه شوریست که در دور قمر میبینم
همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم (حافظ)

گر بهشتم می سزد وصل نکویانم بس است

ور بدوزخ لایقم تکلیف هجرانم بس اشت (عشقری)

بداغ نامرادی سوختم ای اشک طوفانی
به تنگ آمد دلم زین زندگی ای مرگ جولانی (خلیلی)
دویتی های وطنی و فکاهیات نیز درین فصل دیده میشود که جالب و خواندنی میباشد.
و اما در خصوص ارزش و مقام کتاب «سفینهء موسیقی»:
حضرت حافظ که در دوره امیر تیمور صاحبقران می زیست و امیر وی را در کوچهء خراباتیان
در شیراز ملاقات نموده که داستانهای دل انگیز و حیرت برانگیز از ملاقات آنها بدست ما رسیده
است، و حافظ در دیوان زیبای خود می گوید:

ساقی بیار آبی از چشم خراباتیان
تا خرقة ها بشویم از عجب خانقاهی
لسان الغیب حافظ آن پیر شیراز و آن طریقت پیشهء با جاذبه از خرابات و خراباتیان ذکر ها
دارد و گوید:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد
در فرهنگ دهخدا از کلمه خرابات چنین معنی را در می یابیم: شرابخانه، میخانه، بوزخانه،
میکده و شاید هم بمعنی طربخانه، عُرْس خانه و عشرتکده بیاید.
یا مؤلف کتاب «سفینهء موسیقی» در خصوص کوچهء خرابات و خراباتیان کابل و پیر خرابات
ذکر ها دارد، و جناب بیدل شناس آقای بینش نیز در تقریظ خود می آورند: «از خرابات و
خراباتیان که زمانی کانون طرب و مایهء نشاط روح و جان آدمی بود» (ص اول) همچنان جناب
آقای کوشان نام عده یی از خراباتیان کابل و مراودات آنها را با مردم در تقریظ خود ذکر کرده
اند.

شبی نگارنده این سطور در سراچهء شادروان داکتر محمد اسماعیل علم به معیت سفیر هندوستان
و چندی از اعضای سفارت هند در کابل یک شب نشینی را با استاد مغفور سرآهنگ داشتیم و
در میان مجلسان تنها مرحوم داکتر علم و من افغان های سامع آن مجلس را تشکیل میدادیم. آن
مرحوم بعد از خوش آمد گفتن جلسه را ترک کرد و من ماندم و هندی های مسلمان و کافر که
همه تا نزدیک های سحر به ساز و آواز استاد سرآهنگ فرا میدادیم.

در مجلس هرگاهی که استاد مغفور کلمهء «خرابات» را از حنجره بیرون می کشید آقایان پروفیسور رضوان حسین و عثمانی عضو سفارت هندوستان فغان ها و ناله ها سر میدادند. باری در نصف وقت همان شب مجلس استاد سرآهنگ شعر مشهور امیر خسرو بلخی ثم دهلوی را بزبان آورد که میگفت:

همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر سر به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمد و زمانیکه حضرت استاد این شعر را از حنجره بالا میکرد همه اعضای مجلس گاهی بر زمین و گاهی بر آسمان می شدند. و گاهی که شعر «خدا خود میر مجلس بود شب جایی که من بودم» را میخواند بدون مبالغه وجد و جذبه را به سامعین وارد نمود.

صد ها سال تیر شد و کسی یا مردی یافت نشد که از داستان های کوچهء پرفیض و برکت خرابات کابل شرحی و بسطی بجا بدهد. مردم کابل هزاران بار کلمهء «خرابات» را شنیده اند و بعضی «خواص» کلمهء «عُرس» را نیز گاهگاهی شنیده اند اما اکثراً نمیدانستند که مرحوم قندی آغا (عبدالحمید اسیر) و یک تعداد بزرگان دیگر عرس های بیدل و مشایخ دیگر را برپا میکردند و نام گرامی شان را در محافل با احترام خاص زنده می ساختند. ولی همه رازهای خرابات نزد مردم معلوم نبود و اینک آقای پاکدل رازهای خراباتیان وطن مارا توضیح کرد و با اجرای این کار خیر محبوب همگان گشت.

آن بزرگانی که حیات شان در خرابات گذشته و اندوخته های ادبی، علمی و هنری شان را از آن محل بدست آورده اند و نیز همه استادان شان پیران خرابات بودند، در هر گوشه و کنار دنیا حیات بسر می برند ولی کلمهء در این باره به دوستان موسیقی و علاقمندان فرهنگ وطن ننوشته و نه فهمانده اند.

ارزش این کتاب در این است و قتیکه استادان بزرگ موسیقی خواندنیهای راگ ها را به رادیو انجام میدادند، مردم نمیدانستند که آن ها از کدام جهان سخن می گویند و چرا آن صدا ها را که خدای ناخواسته بزعم شان بی معنی میباشد از ذهن بیرون می آرند، ولی وا اسفا که مردم ما به آن صدا ها بخاطری گوش عمیق فرا نمیدادند که کسی به آنها معنی و اسلوب راگ ها را نفهمانده بود و البته تا هنوز هم در آن باره معلومات کافی ندارند.

اما کتاب «سفینهء موسیقی» واقعاً از نظر ها سفینه است و معنی برخی از آن صدا ها در فصول سوم و چهارم واضح آمده است.

از اینکه گفته اند:

بی پیر مرو به خرابات

هرچند که اسکندر زمانی

راقم این سطور موسیقی نواز نمی باشد و اعتراف مینماید که در این رشته کوتاهی و تقصیرات دارد و نمیتواند قضاوت نماید که شرح پاکدل بکدام مرتبه قرار دارد ولی به یقین کامل و جمع خاطر میتواند این امر را تأیید و تأکید نماید که از گفتار مؤلف چنین بر می آید که او با خراباتیان و استادان انباز بوده و بی پیر به خرابات نرفته و هرچه که نوشته و یا نظر داده چکیده های از افکار و نظریات و دروس پیران خرابات است.

کلمات خرابات و خراباتی همان کلماتی میباشند که از زمانه های بسیار قدیم بسا یادگار مانده است. طوری که گفته آمد در دوره حضرت حافظ خرابات وجود داشته و احتمالاً "خرابات خانه و یا کوچه خرابات از آن زمان بما بیادگار مانده باشد. با آنکه هرگز نمیتوان از حلقه های صوفیان و عارفان قبل از آن دوران را انکار کرد.

آنانیکه در خرابات مقیم اند، آنها را صوفیان به نزد خود خراباتی میگویند و حتی این کلمه به نزد عوام شکل سخاوتی را دارا است و چنانچه که گویند «او یک آدم خراباتی است» یعنی عقب مال دنیا نمی گردد و بی پروا است و صوفی ها گویند که خراباتی و فنا فی الله است و قس علی هذا.

در فرهنگ دهخدا در خصوص خراباتی می آید که «خراباتی، کنایتی است به نزد صوفیان مر اهل خانقا را» و این است چند بیت در خصوص خرابات و خراباتیان به کسان اهل ذوق و طریقت اگر چه این ابیات در فصل خرابات و خراباتیان آورده شده اند مگر شعر را هر چند به تکرار بخوانند لذتش دو چندان میگردد.

در خرابات مغان نور خدا می بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم (حافظ)

هر که با مستان نشیند ترک مستوری کند

آبروی نیک نامان در خرابات آبخوست (سعدی)

نازم به خرابات که اهلش اهل است

گر نیک نظر کنی بدش هم سهل است (خیام)

بانگ برآمد ز خرابات من
کی سحر این است مکافات من (نظامی)

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود (حافظ)

همان بودم که طفلانه ز پیری من سخن گفتم
مرا پیر خراباتی جوابی داد مردانه (سعدی)

من خراباتی ام و عاشق و دیوانه و مست
بیشتر از این چه حکایت بکند غمازم (سعدی)

من خراباتی ام و باده پرست
در خرابات مغان بیخود و مست (همام تبریزی)

خرابات مجازاً معنی ها دارد که کسانی که وارد نباشند به آنها معنی ظاهری آن یا قمارخانه و یا شرابخانه و غیره مینامند ولی واقعاً آنطور نمی باشد.
سفر در راه خرابات و داخل شدن به ملک هستی بی هستی آن ویزای دخول کار دارد و گفته اند که:

سفر عشق بی همراهی خضر مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

حضرت مولانا از مجلس سماع و خانقاه و خراباتش چنین فریاد سر میدهد:
عشق آمد عقل او بیچاره شد
صبح آمد شمع او آواره شد
و یا:

عاشق شو و عقل را رها کن
کز عقل و نی وفا نیابی
و نیز گویند «عشق چیز است که دیوانه کند ملا را» که معنی حقیقی آن از نظر خراباتی همین راه خرابات است که عارفان و صوفیان بخود اختیار کرده اند.

آنکه چون منصور حلاج خود را بدار می آویزد و از وجودش قطرات خون می چکد و شکل انالحق را در زمین نقش می بندد. و شیخ عطار آنکس است که به شهادت هر یک فرزنداناش در مقابل چشمان افسوس می کشد که چرا او بیشتر از آنها به شهادت نمیرسد. مولانا از عشق شمس تبریزی پای برهنه به دیار دیگر در تجسس می افتد، بیدل بداغ دیدار شاه کابلی جان میدهد و ابراهیم ادهم با سخن گویی آهوی وحشی از شاهی به برهنه پایی میرسد و در راه یاهو و یا من هو خود را پناه میدهد، همه اینها مفاهیم و نشانه هایی است که خراباتیان در خرابات از آن ها یاد میکنند و صدها و هزاران عارف و عابد و صوفی و زاهد و متقی و پرهیزگار در خرابات حلقه میزنند و یگانه راه رسیدن به ذات الهی را همین راه می پندارند. در خصوص خرابات و معلومات مکمل در باره آن تیزس علیحده ضرورت می افتد تا تحریر یابد و نمیتوان آنچه را که خواسته باشیم درین مختصر بگنجانیم. و این را فاش میگویم که آقای پاکدل راه خوبی را به خراباتیان و معرفی آنها باز کرده است.

باری در میان رند خرابات و استادان بزرگ موسیقی استاد حفیظ الله خیال و استاد شاه ولی ولی ترانه ساز، پرخاش ساده ای بخاطر ارتباط موسیقی هند و افغانستان بمیان آمد و بنده تهوور بخرج داده بخاطر حل معضله شرح و بسطی اند که در ارتباط با موسیقی آن دوکشور بجا کردم و بعداً شنیدم که هردو بزرگوار روی های یکدیگر را برسم خراباتیان بوسیدند و دل ها را از کدورت برسم خرابات پاک شستند (موضوع آنها در همین کتاب آورده شده است) و اگر در قسمت روش و رفتار و ارتباط خراباتیان بزرگ عمیق نگریسته شود آن ها جهانی دارند و مقاماتی را دارا می باشند. آنان بزرگان و شخصیت های برجسته ای هستند که هریک بذات خود موقف های شناخته شده دارند.

جناب آقای پاکدل در فصل شجره هنرمندان گفته اند که یک تعداد از هنرمندان ما ریشه کشمیری دارند و صادقانه بدون داشتن تعصب در باره آنها گفته ها آورده اند. حقیقتاً هنرمندان تحت شرایط و محدوده حدبندی قرار نمیگیرند و خود میروند و می آیند و آنجائیکه خوششان بیاید در آنجا لنگر می اندازد و با جمع خاطر و خوشی هنرنمایی مینمایند و از نوشته آقای پاکدل با تمام معنی می توان استنباط کرد که موسیقی ما با موسیقی هند ارتباط زیاد دارد و من در همان مقاله بخاطر آن دو استاد در این باره زیاد نوشته ام.

مثال خوب گفته ما را آقای پاکدل زیر عنوان «پیرخرابات» شرح داده و از توضیحات شان یک گوشه از تاریخ موسیقی کشورا حیا میگردد (۷۹)

آقای پاکدل در کتاب «سفینهء موسیقی» در صفحه (۱۲۸) و بعد آن خلاصه و نکات عمده رساله «قانون طرب» را گنجانیده اند که دارای اهمیت و مفاد مختلف است. اولاً "بخواندن آن میتوان سابقه و سوانح استاد مرحوم یعنی نویسنده کتاب قانون طرب سرتاج موسیقی سرآهنگ را دریافت نمود. و دیگر اینکه در خصوص قواعد و قوانین موسیقی طوری که از نام آن پیداست می توان معلومات مفید و ارزنده بدست آورد.

در فهرست «سفینه موسیقی» مؤلف چنین می آورد «اقتباس از قانون طرب و نوشته انجنیر صدیق» باری که راقم این سطور هذا بیاد دارم، در فاکولته تعلیم و تربیه پوهنتون کابل منحیث اسیستانت پروفیسور کار میکردم، جوانی از زمره شاگردان به دفترم در اتاق (۱۰۳۰) تشریف آورد و خود را فرزند مبارک حضرت قندی آغا مرحوم معرفی کرد و نامش هنوز بخاطر می آید که «عزیز جان مهجور» بود و بنده بعد از ملاقات با او و دانش وی در خصوص تفسیر و ترجمه اشعار بیدل را در قطار بیدل شناسان افغانستان داخل ساختم و از گفتار گرانقدر آقای مهجور چنین دانسته بودم که این کتاب بصورت قاطع از زبان شخص استاد سرآهنگ میباشد که بدرگاه حضرت مبارک قندی آغا بیدل شناس معروف و آن پیر خرابات نوشته و یکی از کاتبانش عزیز مهجور میباشد، یعنی اینکه کاتبان اصل مطلب را از زبان استاد استخراج نموده بصورت تحریری در آورده اند و اینکه دانشمند گرانقدر جناب انجنیر صدیق و دیگران آنرا تکمیل و آماده ساخته باشند، اصلاً نمیتوانم از آن انکار کنم و حتی می توانم تصدیق هم نمایم و اگر هر کسی که این کار را کرده یکی از خدمات بزرگی را در عالم موسیقی افغانی انجام داده است.

سومین چیزی که از این بحث برداشت می شود این است که بازهم ارتباط هنرموسیقی افغانستان را با هندوستان نشان میدهد. از همین جا است که استاد شاه ولی ولی ترانه ساز پریشانی نشان میدادند و میگفتند که اگر موسیقی سرحد ندارد، کشور دارد و نظر بر آن داشتند که اگر ما بتوانیم آهنگ ها و موسیقی های محلی وطن را تحت یک نظام خوب الفبای موسیقی آورده و تنظیم دهیم و آنرا بنام موسیقی خاص افغانی به جهان معرفی داریم کاری است روا و بجا.

در کتاب «سفینهء موسیقی» اگر چه از آلات موسیقی مکرراً اسم برده شده است اما در خصوص «رباب» ذکر ها رفته و خوب معرفی شده و نوشته ها و مقالات دیگران نیز در این باره آورده شده است و بدون شک آن کار خارق العادگی دارد که این آلهء موسیقی قدیم افغانی باید به همان شکل معرفی میگشت و در کنار آن دهل و دف و چنگ و نی و غیچک و دمبوره که هم از آلات اصلی و قدیمی وطنی ما میباشد باید معرفی می شدند.

ای کاش اگر شخصی از هنرمندان پیدا شود که همه آلات موسیقی را با وظایف شان در وقت نواختن و یا ساز زدن شرح دهد، زیرا کمپوز چند آلهء موسیقی و آمیختن آنها تحت رهبری یک نوازنده و بازیوستن و هماهنگ ساختن آن با صدای خواننده کاریست بیشتر مشکل و البته هرکس نمیتواند از عهدهء نوشتن این کار بدر آید بجز آنکسی که خود وارد موضوع باشد. هرگاه این کار بزرگ و همت عالی را هنرمندان قلم بدست اجرا نمایند کارشان بمراتب ارزنده تر از آنست که من و یا کسی دیگری غیر مسلکی آنرا بنویسد، زیرا جهان موسیقی کشوری دارد و هر کس نمیتواند در آن ملک بدون ویزای دخول در آن پانهد.

آنچه را که من به وضاحت میتوانم بگویم آن است که علم موسیقی از سخت ترین و مغلق ترین علوم و هنر میباشد، زیرا ما اگر «یک» را جمع «یک» می سازیم به چشم می بینیم که حاصل جمع «دو» می شود و اگر ما یک قضیه هندسی را حل می سازیم ولو که آن قضیه از هندسه فضایی باشد بازهم جواب آنرا از روی شکل دریافت نموده خود را قناعت میدهیم و یا اینکه یک محلول کیمیایی و یا حرکت فزیکی را بدست می آوریم، اندازه مواد و رنگ و سرعت را از روی تجربه و منطق می پذیریم و یا اگر یک تابلوی نقاشی را مشاهده مینماییم بزودی کمپوز، دورنما و صورت آمیزش رنگ ها را با تناسب آن در می یابیم.

اما در علم موسیقی نه چشم ما کار میدهد و نه قلم ما. بلکه قاضی واقعی و منصف اصلی عبارت از «قلب» است که از طریق گوش در امتحان قلب قرار میگیرید و طوری که در سطور قبل گفته آمد «عشق آمد عقل او بیچاره شد» یعنی اداره قلب بدست ما نیست و اینکه چطور قلب بسوی آن میرود و در تپش می آید موضوع کاملاً متناسب است به موازنه و جذابیت شخص بزمی و مطرب.

موسیقی واقعی و آن موسیقی که در کوچهء خرابات و در منزل واقعی خراباتی صورت داده و نواخته می شود قلب را از آلودگی به مقام پالودگی در می آورد و از حالت تفکر به عالم جذبه داخل میسازد و از آنجاست که بر سر لفظ «تفکر» سوال می آید و گویند که «چه باشد آنچه گویندش تفکر»؟

همه سازها را با هم آمیختن و پیوند دادن و باز همه را بیک نقطه تمرکز بخشیدن که آنرا قلب بپذیرد کار هر بیگانه بشمار نمیرود و کاریست که شخص باید بدان دیار داخل بوده و از تمام اسرار نهانی موسیقی آگاه باشد.

از شرح آقای مؤلف کتاب «سفینهء موسیقی» چنین بر می آید که مراتب و قوانین موسیقی سخت دشوار است و از خود عالمی دارد که بدان داخل شدن کار آسانی نیست.

خواندن های قوالی ظاهراً کار آسان مینماید ولی یکی از سخت ترین شعبات و طریق موسیقی میباشد، از اینکه نصرت فتح علی خان و دیگران را خداوند به شکلی قدرت بخشیده، دانستن آن کار خود خداوند (ج) است. آن قوالی ها انسان را از حالت هستی و عادی به عالم جذب و غیر هستی میفرستند و من در همه جا گفته ام و باز میگویم که «استعداد» چیزی دیگری است و «شوق کاذب» کار دیگری.

چو استعداد نبود کار از اعجاز نکشاید

مسیحا کی تواند ساخت بینا چشم سوزن را

بابی را که جناب پاکدل معنون از «الفبای موسیقی» ترتیب داده اند اگر کسی متوجه آن شود کاری است که در افغانستان هنوز کسی آنرا انجام نداده است. مؤلف از نهایت فهمیدگی اولاً از مخفف «سُر» آغاز مینماید و نام «سُر» را با کیفیت و پرده ها باز گو مینماید. و در جهان «تال» ها قدم میگذازد و مفاهیم و معانی آن را با بسیار مهارت معرفی میدارد و عقب آن پرده های را که ما هرگز نمی دیدیم آن پرده ها را برمیدارد و ما را متوجه رموز و رازهای واقعی جهان موسیقی مخصوصاً اسرار موسیقی کلاسیک افغانستان و هندوستان مینماید.

کتاب آقای پاکدل البته بسی چیزهای را میرساند که ما به آن چندان آگاه نبوده ایم از جمله بسیاری از اصطلاحات موسیقی را که در زبان عام معمول نیست در کتاب آورده اند مثلاً آواز، سود، کرانه، کمک، اوکار، مورکی، زمزمه و غیره که هر کدام از کلمات فوق بظاهر یک معنی دارند ولی در اصطلاحات موسیقی به مفهوم دیگری استفاده میگردند.

مؤلف در صفحه ۱۱۲ کتاب از یک تعداد کرانه ها یاد مینماید یعنی اینکه هر استاد با صلاحیت موسیقی از خود کرانه ها دارد در این صفحه ذکر شده نام گرامی استاد نتو آمده ولی ای کاش آن پیر خرابات و شعر شناس و آن صحیح خوان درست گوی معرفی بیشتر می شد. او را گویند استاد استادان است و باری به استاد قول مرحوم پوهاند مجددی به جرم بدخشان نغمه خوانی کرده همه درختان پر از بلبل گردید و هزاران بلبل در صدا با او انباز گشتند و او یکی از خدادادگان موسیقی بود و مقام او در میان هنرمندان مقامی بس بلند است و می سزد بزرگانی که در باره او معلومات دارند به رخ موسیقی دوستان بکشند تا صواب شان باشد.

کتاب «سفینهء موسیقی» را به بسیار غور و علاقه خواندم و هر وقتی که بعد از خواندن به این کتاب مراجعه میکردم یک چیز نوتری دیگری بدستم می آمد، اما چه سود که نمیتوانم این مقاله را به شکل بسیار مسلکی بنویسم، با اینکه من در این مسلک تخصصی و یا معلوماتی ندارم

و اگر در خصوص تعلیم و تربیه، تاریخ و نقاشی می بود پای خود را از گل می کشیدم و باز هم امیدوارم شمه ای از متن کتاب را به خوانندگان عرضه داشته باشم.

البته نمیتوان همه آنچه را که آقای پاکدل نوشته اند بباد توصیف و به نسیم سحری تشبیه نمائیم و می سزد آنرا یکی از کتاب های معتبر بنامیم. مگر نظریات انتقادی خود را نیز با کمبودی های آن باید متذکر شویم. این کتاب می توانست بیک قلم در نوشته بیاید و فوتوکاپی های مقالات و صورت ها نمایانگر صورت ها و خط های فوتوکاپی شده غیر خوانا است.

اگر این کتاب بدو بخش علمی و صنف بندی تقسیم می شد، ارزش کتاب بلند تر میگردید مثلاً "حصه اول خالص در خصوص تدریس و راز های موسیقی تخصیص می یافت و حصه دیگر در باره معرفتی متفرقه تخصیص داده میشد و حتی می توانست این به دو کتاب علیحده تقسیم گردد.

پیشنهاد من در خصوص این کتاب این است که اگر علاوه از خود آقای پاکدل که مؤلف اصلی میباشند چند شخص با صلاحیت و وارد موسیقی برآن کار نمایند و کتاب را با در نظر داشت جزئیات و تفکیکات و صورت علمی کتاب نویسی تکمیل نمایند بشکل پخته چاپ شود بهتر است تا هرکس بتواند بالنسبه از آن استفاده نماید.

بسی جایگاهی است که جناب پاکدل خود میدانسته و یا نمیدانسته آنرا شرح و بسط نداده و از آن گذر نموده است که به موسیقیدان مبتدی و علاقمند موسیقی مشکل است که از آن استفاده لازم نماید.

طوری که گفته آمد کتابی را که بانو داکتر لورین سکاتا در خصوص شرح، تحلیل و تجزیه موسیقی سه منطقه فارسی زبانان افغانستان (هزاره جات، بدخشان و هرات) تألیف نموده قابل یادآور است که نویسنده این سطور در وقت تألیف کتاب به مؤلفش همکاری های زیادی را انجام داده است و ای کاش این کتاب بزبان فارسی ترجمه گردد و اگر ما بتوانیم در خصوص هر یک از موسیقی های محلی و غیر محلی را بصورت این کتاب متذکره نوشته و بشکل علمی ترتیب دهیم غنیمت بس بزرگی خواهد شد.

من هرگز نمیتوانم بگویم که کتاب «سفینهء موسیقی» را به شکل کتاب نویسی مدرن و علمی ترتیب شده است ولی آنرا می توانم بگویم که در ذات خود کتابی است که به نویشن موسیقی اساس گذاری نموده و از حالت شفاهی به حالت تحریری در آورده شده است.

علامات و اصطلاحات مخصوص موسیقی که در این کتاب گنجانیده شده است از صدها سال به اینطرف سینه به سینه آمده و دهها نکات عمده از میان رفته، ولی مردی تا هنوز پیدا نشده بود

که آنرا به نوشته و تحریر درآورد و البته نخواهد از آن انکار ورزیم که این کار در هند و پاکستان و بنگال صورت نگرفته است و شاید در آن کشورها از این کارها زیاد شده باشد ولی در افغانستان بمانند این کار تا هنوز نشده بود و یقین دارم که قدم دومی که از روی این کتاب و متکی براساسات آن گذاشته شود بهتر از بیشتر می شود.

طوری که گفته آمد من بعد از مطالعه این اثر که توسط جناب بینش مواصلت کرد در نهایت حالت مسرت قرار گرفتم و چه عجب که خود جناب بینش استاد هستند، به بیدل و کیفیت اعجاز آمیز اشعار او آگاهی دارند، من حیث قلم بدست توانا در مطبوعات داخل و خارج وطن جلوه کرده اند. خطاط ماهر اند و اقسام خط را خوب زیبا و دلفریب می نویسند. همچنان صورتگر خوب و توانا اند که صورت حضرت مرحوم اسماعیل سیاه شاعر و ارسته هرات را توسط خیال نقش بسته بودند و بالاخره جناب بینش خود هنر و موسیقی نواز و به رازهای موسیقی وارد هستند و به تار دلربا سخت میدانند.

در خاتمه گفتار مطول خود، بسی شادباشها را به جناب عبدالطیف پاکدل که کتاب «سفینه موسیقی» را با ریختاندن عرقها تهیه و ترتیب و بدسترس فرزندان کشور گذاشته اند، تقدیم میدارم.

در اینجا لازم میدانم از دانشمند جوان و نویسنده توانا جناب آقای محمد فرهاد تشکر نمایم که مرا بهمراهی آقای استاد بینش وادار ساختند تا کتاب «سفینه موسیقی» را به علاقمندان معرفی بدارم. (با احترام ع. شهرانی)

(کاروان، شماره های ۴۷، ۴۸ و ۴۹)

نظریات دو هنرمند بزرگ وطن که لفظاً افتراق و معناً اختلاط دارند

«خیال» و «ولی»

بعد از اینکه نظر استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز را در یکی از شماره های ماهنامه کاروان در قسمت اصالت موسیقی افغانی، موسیقی دانان، اهل خبره و دانشمندان وطن خواندند و نوشته های هم در مقابل آن تهیه داشته در حلهء طبع آراستند و بخاطر اینکه بنده هم در این حشر هنرمندان گرانقدر وطن سهم گرفته باشم مطلب چندی را بعرض میرسانم. یقیناً مطلب من جنبهء یک جانبه نداشته و کسی را نمیخواهد طرف قرار بدهد.

مدتی را که در پوهنتون کابل در خدمت هنر موسیقی صرف کرده ام ناگزیر چند کلمه را به عرض برسانم تا خدای ناخواسته سوء تفاهم ها به جدیت نکشد.

در کابل مکتبی داشتیم بنام «مکتب موسیقی» واقع در کنار غربی دارالمعلمین کابل که اینجانب گاهگاهی منحیث استاد رهنما شاگردان سال اخیر دارالمعلمین و محصلان فاکولته تعلیم و تربیه را بخاطر تدریس آموزی می بردم، و بعد از بازگشت از آن مشاهدات در داخل صنف درسی از اصول تدریس و روش و میتود هر معلم و استاد بحث ها را بمیان می آوردیم.

نگارنده مدتی را در خدمت موسیقی کار کردم که در متن کتاب آورده شده است که چطور فاکولتهء موسیقی را تأسیس کردیم ولی دوران خلق دوران بسیار تلخی بود، با آنکه روسی مآبان و کمونیستان هر آن تقاضا های غیر اکادمیک داشتند و تحمیلات می آوردند. بالاخره روزی فرا رسید که دو نفر که از نظر من سوادى در باره هنر نداشتند بحیث پروفیسور از مسکو فرستاده شدند و کمونیستان دو آتشه بما گفتند که اینها مشاورین برادر بزرگ ما از کشور شورا ها آمده و هر امری که مینمایند برهنمایی آنها قدم بردارید. لذا جهان بمن تنگ گردید و به پیروی از سنت رسول الله (ص) پیغامبر اسلام دست به هجرت زدم.

آرزو داشتم که با تأسیس دیپارتمنت موسیقی، موسیقی شکل علمی بخود بگیرد و موقف آن در قطار هنر ها و علوم دیگر تثبیت شود. همچنان موسیقی که در کوچه ها و پس کوچه های وطن اجرا میشد، با آنکه ارزش بسزا داشت، بازهم شکل اکادمیک را بخود بگیرد، اگرچه الحمد الله تا اندازه در این اقدام موفق شدیم.

موسیقی های محلی ما بایست تحقیق میشد و هر یک را بذات خودش باید مطالعه می نمودیم و مقامات آنرا به الفبای موسیقی برابر می ساختم. و بعد از طی مراحل تحقیقی از آن موسیقی های محلی گروه ها بدست می آوردیم و گروه ها را بهترین سمبول موسیقی افغانی در جهان معرفی میکردیم. البته با احترام زیادیکه در کوچه خرابات و استادان عالیقدر موسیقی داشتیم. من بعد فارغان موسیقی همان مقامی را در جامعه بدست میآوردند که یک فارغ التحصیل دیگر پوهنتون داشت و چنانچه همانطور شد.

بدبختانه در افغانستان در قسمت موسیقی و هنر نوازندگی توجه کمتر گردیده است. برعکس در کشور های دیگر بسا استعداد های وجود داشت و دارد که لیاقت و استعداد فطری آنها چنان جلوه گر و روشنایی آور است که بی تردید میتوان گفت که اگر آنها تربیه علمی را فرا گیرند، جهانی را به لرزه خواهند آورد. موجود محبوب جامعه ما یا هنرمند موسیقی در افغانستان رکن عمده و پایه عالی فرهنگ ما را تشکیل میدهد و هنرموسیقی وطن ما دارای ریشه طولانی در تاریخ میباشد.

در ذیل یک مرور سطحی در خصوص موسیقی افغانستان و ارتباط آن را با موسیقی هند، در چند سطر خلاصه مینمایم. اما مقدمتر از آن به دو شخصیت براننده وطن کلماتی داریم باینصورت:

اول در باره جناب آقای شاه ولی ولی «ترانه ساز»، این مرد مبارز چه در هنگام جهاد برحق مسلمانان افغانستان برعلیه روسها و چه بعد از آن بار بار شنیده ام که ایشان در زمره مدافعان اسلامی و افغانی، وظیفه ایمانی و وجدانی خود را ادا کرده و ترانه های حماسی و اسلامی که مجاهدان را در وقت حمله بالای روسها به شور آورده تهیه داشته و به مجاهدان سربکف کشور فرستاده و خود شان بحیث مجاهد شناخته شده اند.

مجاهدان با شنیدن آن آواز های هیجان انگیز در دشت های سوزنده، در فراز تپه ها، در تیغه های خطرناک حصار ها، در چله ها و یخبندان ها زمستان، در برف های خطرناک و توفانهای شدید به هیجان می آمدند و حملات خویش را بر دشمن بی باکانه انجام می دادند و کامیابی های زیادی را بدین واسطه نصیب می شدند. بدون شک استاد شاه ولی ولی ترانه ساز، این فرزند

رزمنده و مردم دوست و قدر شناس وطن ما، در قلوب ما جای دارد و او حق وطن خویش را ادا کرده است. همچنان دانش و لیاقت جناب ولی در علم موسیقی و قدرت ابتکار او در آهنگهای نو و فهم و درایت او ما را بدان و امیدارد که قدر این هنرمند ارجمند وطن را بدانیم و وجود او را مایه افتخار بانگاریم.

استاد بزرگ هنر و شخصیت شناخته شده وطن استاد حفیظ الله خیال را در افغانستان همه می شناسند و در برون مرز ها نام او را هم شنیده اند. استاد خیال در کنار همه هنرمندی و فضیلت خود در سیاست وارد بوده و سیاست دانی او خار چشم کمونیستها در افغانستان بود.

نوشته های پر محتوی هم بقلم توانای احمد شاه علم و محترم داود موسی مطالعه گردید که گفته ها و نظریات هر یک شان قابل ستایش و احترام میباشد.

در یکی از محاکم روزی چند مدعی نزد قاضی رفتند که نتایج مناقشه خویش را دریابند و چون هر کدام بذات خود سخنان بجا و منطقی میگفتند لذا قاضی به هر یک شان میگفت که تو راست می گویی، او هم راست است و من هم راست میگویم. حقیقت آنکه همه راست میگفتند ولی آن گفته هایشان تمام جوانب را در بر نمیگرفت.

استاد شاه ولی ولی میگوید که اگر ما بنام موسیقی افغانی، موسیقی داشته باشیم که معرف هنر کشور ما باشد و میگوید آن موسیقی که به اثر موسیقی هند آمده نباید باسم موسیقی افغانی معرفی شود و این گفته شان به یقین خطانیست.

استاد خیال میگوید و دیگران هم می افزایند که موسیقی سرحد ندارد. و موسیقی که ما اکنون از آن استفاده میکنیم موسیقی است که راگ های آن از هند آمده و بعداً تعداد شان می افزایند که آن راگ ها هم در حقیقت از افغانستان به آنجا رفته است.

عرض من اینست که گفته های شان بجا، منطقی و دارای دلایل قانع کننده است که در سطور ذیل آن دلایل و تأثیرات موسیقی افغانی را بر موسیقی هند خواهیم آورد.

اینکه استاد شاه ولی ولی میگوید از موسیقی جت ها و جوگی ها خسته شده است و موسیقی اگر دارای سرحد نمیشد، پس دارای کشور میباشد، فهم و تصور من این است که آنها علاقمند آن اند که موسیقی داشته باشیم که خامه و جوشیده افغانی باشد بمانند موسیقی لوگر و ولایت های دیگر که اگر آنها را صورت علمی بدهیم و از موسیقی های دیگران تفاوت داشته باشد، بجز از مفاد خطری ندارد.

و اینکه دانشمندان دیگر به موسیقی سرحد قایل نیستند، بخاطری حق میگویند که زیباشناسی و زیبا پسندی هر انسان و هر جامعه را نمیتوان تحت قید و شرایط قرارداد و از نگاه روانی شخص

ویا جمعی که از چه لذت میبرند و چه را تقدیر مینمایند میل و خواهش و خواسته روانی آنها است و ما حق نداریم تا در خصوصیات آنها مداخله نماییم. خوشبختانه کشور افغانستان ساختمانی دارد که مردم آن متشکل از چندین گروه میباشند و هر یک از آن گروه ها و قوم ها با آنکه خصوصیات مشترک افغانی دارند، هریک بذات خود مشخصات و اختصاصات علیحده دارند که بذات خود ارزش دارد لازم است که به آن ها ارزش و مقام خاصی را قایل شویم.

مردمان صفحات شمال که از هزاران سال به اینسو در همین جائیکه حالا می زیستند، زیست داشتند و طرز خوراک، پوشاک، عادات و رسوم و مذهب و موسیقی آنها مشابهت ها دارد به ترکستانات شرقی و غربی یا ان طرف رود جیحون.

مردمان مشرق و جنوب کشور از قدیم باینسو مشابه به مردمان آنطرف خط دیورند می زیستند و هنوز هم بدان شکل حیات بسر میبرند و خصوصیات مشترک زیادی را در هر دو طرف می توانیم بیابیم از جمله موسیقی را.

ولایات غربی ما نیز از این امر مستثنی نبوده و به اثر همسایگی و زبان و دین مشترک چیزهای دارند مشابه به مردمان آنطرف مرز و نمیتوان از آن انکار کرد.

البته همه اینها مشترکا" در طول تاریخ زیست های باهمی داشتند و هر نوع خصوصیات مال مشترک شان میباشد، فرضا" اگر چیزی را اینها از آنها گرفته اند، آنها هم چیزهایی را از اینها گرفته اند.

طوریکه گفته آمد هریک از اقوام کشور ما خاصیت های بخصوصی دارند که مربوط و مختص به خود شان میباشد و باید آن مشخصات شان احیا و تقویه گردد. به شرط آنکه همه تحت لوای بیرق افغانستان باشند.

چون بحث ما بر موسیقی هندی است لازم بیادآوری میدانم که بگویم پادشاهان افغانستان کوشانیها و یفتلی ها امپراتوری های بزرگ را تشکیل داده بودند و یقینا" آنها بر موسیقی آن وقت متوجه بوده اند.

همچنانکه به دین آنها توجه کرده اند، و قضاوت بسیار مشکل مینمایند که بگوئیم که چون نفوذ سیاسی از طرف افغانستان به هند مستقیما" تأثیر داشته از آنرو از تأثیر موسیقی افغانی برهند را نیز نمیتوان انکار کرد. ولی بخاطر باید داشت که کوشانی ها مذهب بودایی را پذیرفته بودند و چون مذهب آنها را پذیرفتند، از آنرو می توان گفت که امکان علاقه آنها بر موسیقی هند هم بوده است.

باید متوجه یک موضوع شویم که اگر دین نو را در وقت بلوغ، هوشیاری و بیداری کسی می پذیرد حتماً معنی آنرا ندارد که موسیقی را هم پذیرد، زیرا کسانی که در یک محیط رشد مینمایند عادات و رسوم و فرهنگ آن جامعه را دوست میداشته باشند و با آن محیط آمیزش می یابند و موسیقی آن محیط نیز روحاً به او لذت بخش و کیفیت آور میباشد از آن سبب ضرور نیست موسیقی بیگانه را نیز پسندند و نمیتوان از آن انکار ورزید که موسیقی بیگانگان را نه پسندند و میشود که به آن موسیقی موانست حاصل دارند و طوریکه گفته آمد آنچه را که انسان در طفولیت شنیده و به آن عادت گرفته یقیناً آنرا زیاده تر از دیگران می پسندد.

کوشانی ها که مرکز تابستانی شان بگرام بود، در زمستان به تاکسیلای پاکستان موجوده در نزدیکی راولپندی تخت میزدند و از آنجا به کشور وسیع خود حکم میراندند. یقین است که پادشاه بدربار خود موسیقی نوازان را داشته و پادشاه به همان موسیقی علاقه دارد که در آن محیط نمو کرده است. و وقتی که توجه دربار در یک شکل موسیقی باشد، اطرافیان نیز آهسته آهسته بدان علاقمند می شوند و دوران یفتلیان را که دوام کوشانیان است هخذالقیاس می توان بدان شکل تصور نمود.

سلطان محمود غزنوی حاکم افغانستان بود و به هنرها خاصاً به موسیقی توجه داشته و مجالس خوشی در دربار او ترتیب می شده است. در دوران آن شاه ادب دوست و هنر پرور، دین اسلام برهند نفوذ نموده است و موسیقی آنوقت کشور ما با اسلام در هند داخل گردیده است، یعنی اینکه اثرات موسیقی نوازی و خواندن های حضرت رودکی بدربار سامانیان نیز از طریق غزنویان برهندیها اثر افکنده است.

در دوران چنگیزیان هم مهاجمین مغولی از طریق افغانستان به خاک هند حمله برده اند. غوریان، ایبکیان، لودیان و سوریان و سیدان و دیگران همه از طریق افغانستان بر هند تسلط یافتند و یقیناً رهبران بجای اینکه مردم هند را زیر اثر خود بیاورند، خود زیر تاثیر آنها رفته اند و از آن جمله موسیقی را میتوان بطور مثال یاد کرد.

تیموریان هم از خراسان (افغانستان امروز) و ترکستان به مملکت وسیع هند حکم راندند و بعضی از آن امپراتور ها چون همایون در کابل و اکبر در جلال آباد تولد یافته اند و یقین است که موسیقی آنروز وطن ما را بر موسیقی هندی ترجیح میدادند.

ولی بعد ها خود در هندوستان و کلچر آن انس گرفتند، این موضوع را هم فراموش نمیکنیم که به اثر گذشت زمان نسل های بعدی و اخلاف همه آن حکمرانان در میان میلیون ها انسان

هندی هضم گشتند و چهره ها و قیافه های هندی را بخود گرفتند و از بخت نیک دین مبین اسلام را همان رقمی که بود تا این وقت با امانتداری خوب حفظ کردند.

حضرت معین الدین چشتی (رح) یا آن خواجهء بزرگوار اجمیر از چشت هرات است و او تمرینات طریقهء خود را از طریق موسیقی انجام میداد که بذات خود بزرگترین اثری را در موسیقی هند وارد کرده است.

مسلمانان نیم قارهء هند با میلیون ها هندو، گبر و بودیست نیز زیر تاثیر موسیقی اسلامی آمده اند. امروز سازهای قوالی و سازهای دیگر اسلامی از قبیل آوازخوانی ها، حمد، نعت، مناجات ها و غزل ها اثرات عمیق را در آن قاره افکنده است.

عُرس گیری ها هم تأثیرات دیگری است که از افغانستان به آن دنیای بزرگ و پهناور نفوذ نموده است. چنانچه همه ساله عُرس های حضرت میرزا عبدالقادر بیدل از شبانگاهان تا صبحگاهان برگزار میگردد.

خلوت نشینان و طریقت پیشگان، حلقه های صوفیگری خود را بگونهء خاصی برپا میکردند و هر یک بانیان و موسسان طریقت ها و یا حلقه ها بطرز های مختلفه ذکر خدا را بجا می آوردند.

بدون تردید تأثیرات بزرگان چون میرسید علی همدانی مشهور به علی ثانی، عارف ربانی، مجددالف ثانی، خواجه محمد باقی بالله، ملا یوسف حسین واعظ، خواجه نظام الدین اولیا شاه نعمت الله ولی، پیر اجمیر، علی هجویری مشهور به داتا گنج بخش و پیروان حضرت شیخ احمد سرهندی و غیره کسانی بودند که تأثیرات عمیق را در سرتاسر هندوستان وارد آوردند.

حضرت سلطان الشعرا و یا امیر خسرو فرزند امیر یوسف الدین ملقب به ترک الله بانی یک تعداد راگ ها، ساز ها و مخترع آلات موسیقی در هند بوده که وی از ترکان افغانی الاصل میباشد.

اگر هنر موسیقی از ایران به هند رفته از راه افغانستان بوده و اگر از ترکستان به هند موسیقی های ترکی رفته باز هم گزرش از افغانستان است که با مخلوط و ترکیبات هنرموسیقی افغانی به سرزمین سحر آفرین هند قدم گذاشته است.

حملهء اعراب بعد از مداخله محمد بن قاسم در سند روش اسلام از طریق افغانستان رفته و هنوز هم اکثریت قاطع مسلمانها به مذهب حنفی گرویده میباشد.

ارتباط مردم افغانستان با نیم قارهء هند دست کم دو نیم هزار سال و یا زیاده تر آن است و اینکه آنها از موسیقی ما متأثر شده اند و یا اینکه موسیقی ما از آنها متأثر شده است، طوریکه گفته آمد تفکیک آن خیلی مشکل است و چطور می توان با این ارتباطات بسیار محکم موسیقی این دو کشور را از هم جدا کرده و می ترسم از آنکه بمانند پیدایش تخم و مرغ نشود که جنجالی

است از قدیم تا امروز و به یقین دانسته می شود که منظور از هشدار دادن های استاد ترانه ساز همانا مشخص ساختن موسیقی اصیل افغانی میباشد. و این بدان می ماند که در آغاز اسلام، مسلمانها تصویر آدم و مجسمه ها را در خانه ها نمی گذاشتند بخاطر اینکه دوباره مردمان به بت پرستی نگرانید. در حالیکه رسم کشیدن انسان و حیوان و یا زنده جان در حقیقت در جمله هنر ها به حساب میرود، دوری جستن و یا بدگویی هنرموسیقی هندی هم به این معنی خواهد بود که هله زود شوید، پشت موسیقی هندی میروید و یا نمیروید، موسیق وطن را صبغه علمی ببخشید و آنرا در جهان بنام موسیقی خالص افغانی معرفی بدارید.

اگر اثرات هنرموسیقی افغانی در هند بوده باشد، اکنون بازهم کمال آن مردم است و از حنجره های زیبای مردم آن قاره برمیخیزد و در دل های افغانی و یا هندی می نشیند و همچنان اگر آلهه موسیقی ساخت و یا اختراع افغانی را آن سیاهان قوالی هندی می نوازند، در حقیقت هنری است که توسط یک هندی انجام می یابد و مطابق روحیه و تقاضا های روان آن مردم نواخته می شود و ما نمیتوانیم آن موسیقی را که آنها انجام میدهند تصرف صد در صد نمائیم و مال اصلی خود بدانیم، زیرا ما به هیچ صورت نمی توانیم از هنر موسیقی هندوستان و شبه قاره هند انکار ورزیم و آن یک کشور عظیم است، همان قسمی که یک هزار سال قبل محمود بت شکن غزنی چی بت سومنات را به همه زیبایی ها و ظرافت کاری هایش بشکست، از آن دانسته میشود که هنر در آن نیم قاره وجود داشته و شاید هزار سال پیش از دوره محمود هنرهای زیبا در آن خاک انکشاف یافته باشد.

اینکه بودا رهبر مذهبی گروه هندیها در اول شهزاده بود و می توان از آن استنباط کرد که در آن محیط شاهی ها و مدنیت ها موجود بوده است.

بیایید یک موضوع را اعتراف نماییم و تحت تأثیر غرور ملی خود بصورت احساساتی برنیاییم که هندوستان را نیم قاره میگویند بدین معنی که آن محیط دارای اهمیت است، دین هندی قبل از دین بودایی است و قدامت آن زیاد میباشد. اما اگر نفوس این مردمان یکسان نژاد را با اطرافیان و ماحول آنها تخمین نماییم، دست کم یک بلیون نفر می شوند که بمانند چین یک بر پنجم حصهء نفوس دنیا را تشکیل میدهند و ما هرگز نمیتوانیم از هنر آنها انکار نماییم.

همچنان نمی توانیم از حنجره های افسونگر هندی نژاد ها انکار نماییم و واقعا" به هنر حنجره که آنها آواز خوانی مینمایند آواز هایشان خوشایند است. مثلاً" بی تعصب آواز میگشند و میگویند: « زبان یار من ترکی است و من ترکی نمیدانم.»

غرور ملی مردمان نیم قاره را می توان کمتر از غرور ملی افغانها قیاس کرد اکنون در هندوستان اکثریت آثار و آبدات تاریخی شان آثاریست که در دوره بابرین یا نواده های امیر تیمور ساخته شده است و یکی از نمونه های آن تاج محل از جمله عجایب هفتگانه میباشد. غرور ملی تا جایی لازم و ضروری شمرده میشود که بر غرور ملی دیگران صدمه نرساند و به هر ملتی این غرور کمتر یا زیاده تر سراغ میگردد.

البته با داشتن یک موسیقی مردمی بصورت خاص و سبک روشن آن در جمله آن غرورهای ملی بشمار میرود که میگوییم گرچه موسیقی سرحد ندارد ولی کشور دارد.

هر کسی که هر نوع موسیقی را تقدیر میکند و از شنیدن آن لذت میبرد، بدون تردید حق مشروع و انفرادی اوست و اما کسانی که به آن موسیقی علاقمند نیست، معنی آنرا ندارد که آن نوع موسیقی از حلقه ها زدوده شود.

در افغانستان ما انواع موسیقی داریم و در هریک از بخشهای وطن اشکال و حالات موسیقی مختلف دیده و شنیده میشود. شاید موسیقی مردم صفحات شمال مملکت ما به مردمان مشرقی و جنوبی خوشایند نباشد و یا اینکه از موسیقی های غرب مملکت مردمان صفحات شمال لذت نبرند، اما هر یک بذات خود مقام و ارزشی را دارا میباشند.

رادیو افغانستان تا اندازه زیاد موسیقی نوازان محلی را تحت تأثیر آورده بود، در قریه ها و دهات و شهرهای کوچک اطراف وطن در کنار موسیقی های محلی، هنرمندان بعضی خواندن های رادیو کابل را تقلید میکردند. همچنان فراموش نباید کرد که در زمانهای اخیر پادشاهان ما به هند ارتباط داشتند یا در آنجا تولد شده و یا نشونما نموده علاقه آنها به موسیقی هند از طریق درباریان سازنده زیاد بنظر میخورد.

دلیل عمده که یک تعداد هنرمندان ما به موسیقی هندی علاقمندی دارند، عبارت از داشتن معلومات و آگاهی آنهاست. هنرمندان زیاد ما که در کوچه پربرکت و پرکیفیت خرابات بسر میبردند، ارتباطات زیاد به موسیقی هند داشتند و هنوز هم دارند، عده ای از ایشان حتی اقارب و خویشاوندان در آن دیار دارند که آن هم بذات خود دلیل همبستگی و روابط شان را نشان میدهد.

کسانی که علم موسیقی را در هند تحت رهنمایی های هندیها آموخته اند، حق مشروع آنهاست که از آن دروس خود لذت ببرند و آن معلومات و فراگیری های خود را به مردم تدریس نمایند و این یک نوع موضوع کاملاً آشکارا و منطقی است که کسی که در یک کشور یک رشته را تحصیل میکند علاقمند به اسلوب و روش تدریس آن کشور میباشد، بمانند کسی که در مسلک

تعلیم و تربیه به امریکا تحصیل مینمایند، آنها روش و میتود و پرنسپ های امریکا را با در نظر داشت خواسته های مردم ما تطبیق و در معرض عمل قرار میدهند.

موسیقی دوستی و موسیقی شنیدن و از آن لذت بردن بمنزله آنست که یک شخص در خانه خود تابلوی زیبای را می پسندد و بدیوار خانه خود آنرا می آویزد ولو اینکه آن تابلو در جرمنی، یا امریکا و جایی دیگری ساخته شده باشد. در حقیقت این کار حق فردی را نشان میدهد و نشان دهنده آن است که هنر سرحد ندارد. از همین جاست که میگویند موسیقی سرحد ندارد، یعنی کسی که هنر موسیقی را می پسندد، آن موسیقی است که روحاً او بدان ضرورت دارد و طبعاً می تواند از آن او شود با آنکه در هرجایکه قرار دارد، در خاک هند و یا جای دیگر باشد.

اینکه میگوییم موسیقی کشور دارد و در محدوده خاک ما قرار دارد، بدین معنی است که یک کشور از خود افتخارات بخصوصی دارد، یعنی اینکه چه موسیقی باشد و چه در بخشهای مختلف صنایع نفیسه و یا مستظرفه. پارچه های نفیس و نایاب میناتورکاری مثلاً از استاد بهزاد در محدوده کشور ما نقش یافته و آثار درخشان و قابل افتخار استادمشعل در هرات امروزی، افتخارات هنری ما را در پرتو نقاشی نمایان میسازد. خط نستعلیق نیز که بنام خط فارسی یاد میشود از اختراعات و چکیده خامه هنرمندان خط ما محسوب میشود. ولی با تمام معنی هر کسی که در روی دنیا بدان اسلوب می نویسد اختیار عام و تام دارد، ولی بما همین افتخار است که نستعلیق را هنرمندان ما ابتکار کرده اند.

در قسمت موسیقی لوگری ما بجز از مردمان لوگر حتی در داخل خاک افغانستان که بدان آشنایی ندارند و این یک نوع موسیقی است که از اعماق قلب لوگری ها برخاسته و واقعاً دارای ارزش خاصی میباشد و میتواند یکی از نمونه های اعلی موسیقی وطن ما بحساب برود و موسیقی ها و خواندن های ساز شمالی و ده ها نوع دیگر خالص موسیقی افغانی، نمایانگر موسیقی افغانی میباشد که در بیرون مرزها با موسیقی های دیگران تفریق میشوند.

برماست که آن موسیقی ها را صیقل کنیم و جامه علمی بدهیم و انکشاف بخشیم و نگذاریم که تحت تاثیر موسیقی های دیگران قرار گیرد، زیرا آن سبک ها و روشها ساخت و بافت افغانها میباشد و افغانها به آن نوع اشکال هنری خود می بالند و افتخار مینمایند.

مرحوم استاد اولمیر در خواندن های خود با آنکه اسلوب و روش در دو طرف خط دیورند را به پیش می برد ولی کمپوز ها و رهنمایی های کمپوزیتوران ما توانسته بودند، خوانندهای او را یک نمونه خوب افغانی جلوه دهند. خواندن اولمیر «دا افغانستان زمونژ» و یا «مسته منگی برولیده» و

غیره خواننده‌های است که استاد مرحوم با استعداد خود و یا وفق دادن به رهنمایی های استادان دیگر راه بسیار خوبی را می پیمود که میتوانست یکی از نمونه خوب موسیقی افغانی بشمار برود. در اینجا بوضاحت می توان گفت که آقای استاد شاه ولی ولی ترانه ساز منظوری دارد و با آن خواسته او باید اهمیت داده شود، زیرا او میخواهد بدرجه اول موسیقی داشته باشیم که آن موسیقی را در خارج از کشور «موسیقی افغانی» بگویند. و اینکه از کدام حصه کشور ما این موسیقی جسته است. قابل قدرهمگانی است و باید آن موسیقی بسیار پیشرفت نماید و بصورت علمی درآید.

اما حیات ما و زندگی ما ضرورت ندارد که در محدوده آن موسیقی چرخ بزند بلکه شاید از موسیقی دیگران لذت ببریم و بشنویم از علم موسیقی دیگران در کشور خود استفاده نماییم و سازها و سرودهای دیگران را قدر و منزلت بدهیم، زیرا هرکدام بذات خود هنر میباشند، باید در آنصورت سرحدات را در خصوص این علم باز نمائیم.

(کاروان شماره های ۳۴، ۳۵ و ۳۶ ع، شهرانی)

کتاب ها و رسالاتیکه در باره موسیقی نوشته شده است

۱ - در سوانح مرحوم استاد صابر هروی در کتاب «کی کیست در فرهنگ برون مرزی» میخوانیم که استاد صابر دو جلد کتاب بنامهای «موسیقی و تیاتر هرات در یکصد سال اخیر» و «موسیقی خواجه کلال» تحریر نموده است، که متأسفانه هر دو کتاب در نظر اهل تحقیق تا کنون چندان نخورده است. امید است روزی این کتب چاپ پخته شوند و بدسترس عامه قرار بگیرند.

۲ - Music In The Mind

The concepts of Music and Musician in Afghanistan

این کتاب رساله دوکتورای داکتر لورین هرومی سکاتا Hiromi Lorraine sakata می باشد که در سال ۱۹۸۳ م بزبان انگلیسی در یونیورسیتی واشنگتن واقع ایالت واشنگتن بطبع رسیده است. اما تحقیق و گردآوری دانشمند مذکور سالها پیش از تاریخ چاپ صورت گرفته بود. در اوایل سال های ۱۹۷۰ م، داکتر سکاتا با شوهر خود انجنیر تام سکاتا به کابل آمدند، و اولین کسی را که ملاقات نمودند، نگارنده این سطور بود، چونکه پیش از آمدن

شان، آدرس مرا در فاکولتهء تعلیم و تربیه گرفته بودند. و این راقم در یک سفر هنری شان به ولایت بدخشان منحیث ترجمان و همکار همراهی نمودم و آنها را با هنرمندان موسیقی بدخشان و محیط و مردم آشنا کردم.

این کتاب در ظرفیت ۲۴۳ صفحه تکمیل شده در بارهء موسیقی سه منطقهء فارسی زبان افغانستان هرات، هزاره جات و بدخشان بحث مینماید. چونکه داکتر سکاتا شخصا" عالم موسیقی می باشد، نوشته هایش در بارهء موسیقی این مناطق بشکل علمی بوده و هر کدام موسیقی های مناطق را زیر تحلیل و تجزیه و گراف های خاص قرار داده است.

دانشمند داکتر سکاتا در این اواخر منحیث رئیس دیپارتمنت موسیقی در یونیورسیتی لاس انجلس کار میکند و به معرفی هنر موسیقی در افغانستان سعی ها و کوشش ها نموده و یکی از آن فعالیت های او آوردن استاد محمد عمر در یونیورسیتی واشنگتن و ساختن سی دی از صدای رباب استاد محمد عمر می باشد. در کتاب عکس های هنرمندان و رسامی های آلات موسیقی بقلم و عکاسی شوهرش انجنیر تام سکاتا علاوه گردیده است.

۳- قانون طرب:

رسالهء قانون طرب را استاد محمد حسین سرآهنگ طور شفاهی بحضور شادروان عارف بزرگوار محمد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا گفته و یکی از فرزندان قندی آغا آنرا در رشتهء تحریر در آورده است و در مجلهء «پشتون ژغ» سلسلتا" بطبع رسیده است. بعد از وفات استاد سرآهنگ و قندی آغا فرزند قندی آغا احسان اسیر، با نوشتن مقدمه بصورت مستقل آنرا بطبع رسانیده است.

رسالهء قانون طرب گرچه بسیار کوچک است ولی کیفیت و معنی آن بسیار زیاد است و موسیقی کلاسیک هند باستانی را بخوبی شرح و توضیح میدهد.

۴- سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان:

این کتاب توسط استاد عبدالوهاب مددی، یکی از دانشمندان و هنرمندان وطن تألیف و در سال (۱۳۷۵ هـ. ش) در تهران بطبع رسیده است.

کتاب «سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان» به ظرفیت ۳۸۴ صفحه ترتیب یافته در بارهء حیات و ممات هنرمندان معاصر افغانستان، هنر های موسیقی، آلات موسیقی و اسباب موسیقی، ورود هنرمندان موسیقی از هند به افغانستان، سبک های موسیقی در افغانستان، موسیقی خراسان و هنرمندان هرات، نهاد های آموزشی در افغانستان، آرکستر و رهبران آرکستر در افغانستان، ساز های محلی در افغانستان، نوازندگان آلات موسیقی هندی در

افغانستان، نوازندگان آلات موسیقی اروپایی در افغانستان، آهنگسازان معاصر افغانستان و یک لست مطول اسماء هنرمندان موسیقی را در افغانستان، شرح و بسط میدهد. کتاب تألیف جناب مددی یکی از آثار ارزنده در قسمت موسیقی در افغانستان میباشد. و اولین تذکره موسیقی نوازان و اولین کتابیست که می تواند سرچشمه خوب به محققین آینده افغانستان باشد. چنانچه این نگارنده در کتاب حاضر از نوشته های شان استفاده های اعظمی نموده ام، همچنانکه در دو کتاب تألیفی ام در باره موسیقی «قانون طرب» و «پیرخرابات یا استاد قاسم افغان» از کتاب مذکور استفاده ها و بهره ها برده ام، متأسفانه در کتاب «قانون طرب» (با تعلیقات من) در وقت طبع در غیاب این نگارنده بعضی مداخلات صورت گرفته بود که جناب مددی و این نگارنده را جریحه دار ساخت ولی کار از کار تیر شده بود.

کتاب جناب مددی معلومات زیاد در باره موسیقی ارائه داشته و یگانه کاستی آن کمبود عکسهای می باشد که امید است در چاپ های بعدی آن مشکل در نظر گرفته شود. گرچه در این اواخر نگارنده تاریخچه تأسیس فاکولته هنرهای زیبا را برشته تحریر در آورده و در مجله وزین «آریانا برون مرزی» آنرا بطبع رسانیدم، ولی جناب مددی در این کتاب پر از گنج و برکت خود پیش از من بصورت بسیار خلاصه یادآور شده بودند که نوشته شان ارزنده و خواندنی بود.

ناگفته نماند که شعبه موسیقی دانشکده هنرهای زیبا را این نگارنده بار اول در تاریخ افغانستان به سال (۱۳۶۳ ه. ش) تأسیس نمودم و انشاء الله تفصیل آن در این کتاب در صفحات دیگر آورده شده است، ولی استاد مددی از آن ذکری ننموده است.

استاد مددی را در سوانح اش خواهید خواند که کارهای هنری زیادی کرده ولی این نوشته شان خدمتی است بزرگ و آبی است بمانند آب حیات .

۵ - از صدا تا آهنگ:

کتابیست بقلم محترم صدیق قیام که در سال ۱۳۷۸ ه. ش از طرف مؤسسه هنرهای زیبا اوستا به ظرفیت ۳۴۸ صفحه تهیه و بچاپ رسیده است.

بقراریکه در شناسنامه مؤلف میخوانیم که اصلاً خودش انجنیر و همکار وزارت دفاع در مسلک نظامی می باشد. اما در متن کتاب در باره موسیقی عموم و تاریخچه آن در افغانستان، کیفیت و میزان صدا، راگ ها، تال، انواع موسیقی، اسباب و آلات موسیقی، نوشتن های غربی و واژه نامه موسیقی در خصوص موسیقی غربی و شرقی را شرح و بسط

بسیار بسیار عالی و زیبا داده اند. جناب قیام در اصل متن به مفهوم و تیوری های موسیقی تماس گرفته اند که در دیگر کتب موسیقی این مزیت کمتر سراغ میگردد.

۶ - سفینهء موسیقی:

این کتاب ضخیم گردآوری شده فعالیت ها و کارهای موسیقی را در کابل حکایه میکند که این نگارنده معرفی کتاب مذکور را در جریدهء ماهنامه کاروان به گرداندگی استاد شکر الله کهگدای نوشته و بچاپ رسانیده ام. (در این کتاب آورده شده است) گرد آورنده کتاب در «سفینهء موسیقی» آقای لطیف پاکدل میباشد.

۷ - قانون طرب:

این کتاب با کتاب «قانون طرب» استاد سرآهنگ تفاوت زیاد دارد، یگانه موضوع مشترک اینست که درین کتاب نوشتهء استاد سرآهنگ عیناً آورده شده است.

اگر چه تألیف این کتاب را داکتر عنایت الله شهرانی انجام داده و «قانون طرب» استاد سرآهنگ بیش از بیست صفحه نمی باشد ولی با تعلیقات و اضافات مؤلف مذکور کتاب را به ظرفیت ۲۴۵ صفحه رسانیده است، در کتاب مذکور یک تعداد سرایندهگان و موسیقی نوازان زیاد با عکسهایشان معرفی شده اند. و شاید این کتاب اولین کتابی باشد که شرح حال آهنگسازان و نوازندگان با عکس های شان در یک مجموعه چاپ شده است.

این کتاب به پول و نوشتهء مؤلف (عنایت الله شهرانی) در سویدن با ویراستاری محترم پوهاند رسول رهین در سال ۱۳۷۹ هـ. ش بچاپ رسیده است.

در قسمت معرفی یک تعداد هنرمندان در کتابیکه حالا بدست خوانندهء محترم قرار دارد. از کتاب «قانون طرب» تألیف داکتر شهرانی استفاده شده است، چونکه شخص نگارنده مؤلف هر دو کتاب می باشد، لذا برای سهولت از آن استفاده گردید.

۸ - پیر خرابات (استاد قاسم افغان):

کتاب مذکور بقلم داکتر عنایت الله شهرانی تألیف و در سال ۱۳۸۲ هـ. ش با ویراستاری استاد برهان الدین نامق به ظرفیت ۲۲۰ صفحه بچاپ رسیده است.

در کتاب مذکور از یک گردآوری مرحوم غلام حبیب نوابی استفاده های زیاد شده و بنام خود شان کریدت داده شده است.

در قسمت معلومات دیگر از آقای ناصر پورن قاسمی نواسهء استاد قاسم و دیگر کتب و رسالات و مقالات استفاده گردیده و در حقیقت کتاب مذکور کلیات حیات و ممات و کارروایی های استاد قاسم و فامیل هنری او را بحث مینماید.

۹ - مقالات زیاد در بارهء موسیقی تحریر یافته بیادم می آید که آقاییون حسینی، هاشم احدی، استاد ننگیالی، طاها کوشان، حیدر اختر و دهها دانشمند دیگر در قسمت موسیقی در افغانستان تحریر کرده اند، که نشانه های آنها بدست نیامده است.

۱۰ - یک رسالهء کوچک نیز داکتر عنایت الله شهرانی در بارهء اعجوبهء زمان ملکه قلب ها لئا منگیشکر نوشته است و مقاله مطول دیگر در بارهء همین آواز خوان بزرگ جهان داکتر شهرانی نوشته و در مجلهء «آریانا برون مرزی» بطبع رسیده است.

۱۱ - دو نفر موسیقی دانان انگلستان بنامهای جان بیلی و خانم بیلی که زن و شوهر میباشند در بارهء موسیقی مردم هرات باستان تحقیقات زیاد کرده اند و بقرار معلوم خود شان نیز به شیوهء مردم هرات آواز خوانی هم مینمایند.

۱۲ - «موسیقی او دهیواد هنرمندان» کتابیست بسیار عالی و مفید که توسط دانشمند بسیار گرامی افغانستان جناب استاد اسد الله حصار شاهيوال تحریر یافته و به ظرفیت یکصد و سی و پنج صفحه به سال ۱۳۸۶ هـ. ش در شهر پشاور بچاپ رسیده است.

۱۳ - آثار استاد لطیف جان بابی :
لطیف جان بابی از نویسندگان و هنرمندان شهیر قندهار میباشد که در این کتاب در باره اش معلومات داده شده است. وی یگانه کسی است که بزبان پشتو در بارهء موسیقی کتاب های زیادی را تألیف و تعدادی از آنها را بزبور طبع آراسته، چندی از آن ها آماده طبع و چندی دیگر در حال تکمیل می باشد که آنها بقرار ذیل میباشند.
آثار چاپ شده:

۱ - سنداریز او سندریز ویشود قاموس (قاموس ساز و آواز)

۲ - شپیلی (توله)

۳ - باجه هارمونی

۴ - طبله

۵ - شانی (شهناپی - سرنی)

۶ - راگونه

آثاریکه بزیر چاپ قرار دارند و یا آماده چاپ میباشند:

۱- سرگم پدنیایی (سرهای راگها تقریباً در یک هزار و هشتصد و پنجاه بالغ بالغ میگردد).

۲ - راگونه اورنگونه (معرفی دوهزار راگ)

۳- سیتار

آثار در حال تکمیل:

۱- سندانیز چونه (آلات موسیقی)

۲- ژغونه او سورونه (مشخصات آواز خوانی)

۳- سرنده ۴- ژغکه (غیچک) ۵- سرود (نوعی رباب که سروت هم میگویند)

۶- سارنگی (سارنگ) ۷- پیانو ۸- ویلون ۹- ماندولین ۱۰- سورنی

۱۱- دوهل (دهل) ۱۲- لوللو

مجموعاً در حدود بیست و یک عنوان در باره موسیقی نوشته اند که شاید ما بتوانیم ایشان را از بزرگترین نویسنده موسیقی در افغانستان بشناسیم. همچنان متذکر باید شد که مجموع جملهء تألیفات جناب استاد بابی به شصت و هفت کتاب بالغ میگردد.

فصل نوزدهم

زیبایی شناسان و موسیقی فهمان



داکتر جاويد

پروفیسور دکتور استاد احمد جاويد
موسیقی شناس بزرگ



شادروان استاد خليلی (رح)

علامه استاد خليل الله خليلی
موسیقی شناس بزرگ



استاد محمد عبدالحمید اسیر مشهور
به قندی آغا مربی استاد سرآهنگ
در بیدل شناسی موسیقی شناس بزرگ



استاد فکری سلجوقی

استاد فکری سلجوقی بزرگترین استاد ارشد بهزاد سلجوقی موسیقی نواز و موسیقی شناس

موسیقی نواز و موسیقی شناس



عبدالرحمن سلجوقی



استاد سخی احمد خاتم صافی
هنرمند خانقاه‌ی



اسد حصار شاه‌یوال

استاد فرخ افندی



Lorraine Sakata

پروفسور داکتر هیرومی لورین سکاتا
مؤلف کتاب موسیقی در افغانستان بنام
Music In The Mind



شادروان استاد محمد ابراهیم صفا که غزلیات
و اشعارشان را هنرمندان با ساز و آواز میخواندند



شاعر بزرگ و ناظم کتاب «تاریخ منظوم افغانستان»
و موسیقی دوست افغانستان عبدالحی آرین پور



هاشم احدى

نویسنده موسیقی



کریم نواب موسیقی شناس



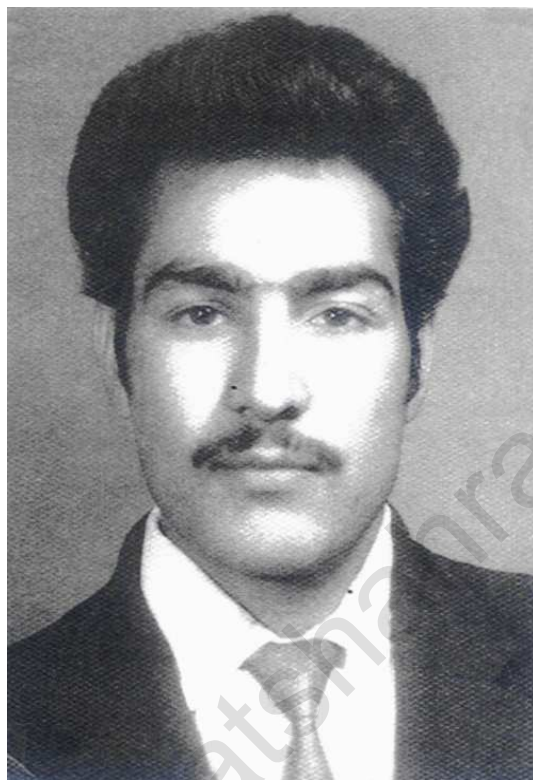
زهرا یوسفی نویسنده موسیقی



استاد یوسف سیمگر باختری از زیبا شناسان معروف



استاد یوسف سیمگر باختری با یکی از هنرمندان کلاسیک هند



حسین وفا سلجوقی

حسین وفا سلجوقی فرزند بزرگمرد وطن استاد عبدالرؤف فکری سلجوقی، در هرات متولد شده و تحصیلات عالی را در دانشگاه کابل پایان رسانیده است.

حسین وفا یگانه فرزند استاد فکری سلجوقی بود که روش پدر را در تاریخ تعقیب می کرد، وفا به عمر کوتاه خود خدمات ارزنده را به جامعه انجام داده است، از جمله کتابی را بنام استاد صلاح الدین سلجوقی تألیف و مقالات و نوشته های تحقیقی را بیادگار گذاشته است.

وفا سلجوقی با آنکه یک خطاط معروف بود، در موسیقی و علم موسیقی ید طولانی داشت، متأسفانه این هنرمند در وقت جوانی بعد از وفات پدر نامدارش، داعی اجل را لبیک گفت.

نگارنده این سطور از صحبت های عالمانه آن جوان فقید برخوردار شده بود. خدایش بیامرزد.



آقای سید نسیان

جناب آقای آغا سید نسیان، در جملهء موسیقی نوازان مشهور قرار ندارد، با وجود آنکه در فن و علم موسیقی معلومات زیاد داشته و با جمله هنرمندان موسیقی، آشنایی نزدیک داشته، هریک را با مشخصات مسلکی شان بصورت درست می تواند ارزیابی نماید و تماس وی با هنرمندان موسیقی بیش از سی سال را در برداشته است.

روی این دلیل و نیز از سبب همکاری های بی دریغانه او در تهیه و تکمیل این کتاب سوانح آن خادم سابقه دار مطبوعات افغانستان را که چند سال پیش به جریدهء «زرنگار» بچاپ رسیده بود، در این جا می آوریم، درج سوانح آغا صاحب، جنبهء دیگری دارد که بما از حیات مطبوعاتیان وطن و طرز زندگی شان در نیم قرن پیش را آگاهی میبخشد.

از روزی که به تاریخ خراسان زمین و افغانستان کنونی معلومات بدست آورده ایم، بجز از رهبران و زعمای قوم و قلیلی از شعرا و نویسندگان با دیگر شخصیت های کلیدی تاریخ وطن چندان آشنایی نداریم. دلیل این تاریکی های تاریخی این بود که توجه نویسندگان و کاتبان وقت به امپراتوران و شاهان بود و اشخاص زحمتکش و خدمتگاران واقعی همه بدون شناخت زیرخاک رفتند. مثلاً" سلطان کبیر محمود غزنوی را همه می شناسیم ولی کاتبی که مسوده

مکاتیب او را به زبانهای عربی و فارسی تحریر می نمود. نمی شناسیم و یا اینکه مشاورین او را در جنگهای داخل دربار به جز از ایاز، کسی معرفی ننموده است.

جوامع بشری به هرنوع اشخاص ضرورت دارند، از رهبر گرفته تا مستخدم، هریک به اندازه خودش ارزش دارد. با تفاوت اینکه زعما در طول تاریخ قتل و قتل کردند ولی با آنها ممالک می توانست بدون زعیم باشند. حکما نوشته ها کردند، شعرا مدیحه ها و دیوانها ترتیب دادند، وزراء، والی ها، رئیس ها و مدیر ها هریک پایه های قوی برقراری حکومتها بودند. ولی چون قدرت در دست شخص اول مملکت بود، بنا "همه معلومات در باره آنها تحریر و در باره دیگران کسی چیزی نمی نوشت.

در این صد سال اخیر تا جایی که معلوم می گردد، در ممالک پیشرفته اعضای دفاتر دولتی را در اوراق خاص با نام و نشان ثبت می دارند و کارهای شان را نیز در تبصره می گیرند. جای تأسف است که در افغانستان بسی شخصیت ها داشته ایم که در دستگاههای حساس همکاریها و جانفشانی ها کرده اند ولی همه کریدت ها به آمرین شان تعلق می یافت و کارگرهای اصلی به نام های مادونها، کاتبان، میرزاها، مامورین و ملازمین حق نداشتند که از کارهای فوق العاده شان ذکر نمایند و اگر ماموری از یک دفتر به جای دیگر مقرر می شد، سابقه اش از اداره اولی بکلی از بین می رفت.

با ارائه این مقدمه مختصر عرضی داشتم که باید اظهار بدارم که در مطبوعات افغانستان کارمندان مادون بسی کارها و خدمات ارزنده را با کفایت و درایت انجام داده اند، مگر در حلقه های خارج از مطبوعات و حتی در داخل دفاتر مطبوعات کسی آنها را نمی شناخت و کسانی شناخته شده بودند که صاحبان قدرت بودند. شهرت آنها توسط کار و استعداد زیر دستانشان بدست می آمد ولی نام آنها بلند بود.

یکی از خدمتگاران راستین و کاردان که در دفاتر مطبوعات بالاتر از مدیریت کار نکرده و سی و پنج سال شب و روز به مردم و جامعه خدمات با ارزش نموده عبارت از جناب آقای سید نسیان می باشد. من با این مرد بزرگوار چندان آشنایی نداشتم و زمانی که در تلاش ترتیب و نوشتن کتاب (موسیقی در افغانستان) بودم با هر کسی که موضوع موسیقی را در میان می گذاشتم، می گفتند اولین کسی که باید با وی تماس حاصل شود، آقای نسیان می باشد. بالاخره ارتباط برقرار گردید و شخصا خواستم که در باره شان معلومات حاصل کرده و در جمله خدمتگاران وطن وی را معرفی بدارم.

این مرد متواضع که از شهرت یافتن رنج و از خدمت کردن به مردم حظ می برد در طول خدمات طولانی خود در مطبوعات و اسرار نهانی زیر پرده های اداری دخالت داشته و کارهایش مورد پسند بزرگان مطبوعات قرار گرفته و آمرین در نتیجه خدمات او نام نیک و فعال حاصل کرده اند.

در این معرفی نامه آقای نسیان حجم کار مامور یک مطبوعات را در ۳۵ سال تمثیل می نماید. آقای نسیان در سال ۱۳۱۶ در گذر باغ قاضی کابل تولد یافته، تحصیلات ابتدایی را در مکتب عاشقان و عارفان و متوسط را در لیسه غازی به اتمام رسانیده است. در سن ۱۶ سالگی به حیث عضو در مدیریت عمومی نشرات داخلی ریاست مستقل مطبوعات مقرر گردید. در این وظیفه در چند کار مسئول بود. کتاب سالنامه افغانستان را با کمک دیگران تهیه و ترتیب نمود همزمان در اداره «جوایز مطبوعاتی» کار مینمود و همه ساله کتب و پارچه های هنری را در مرکز مطبوعات جمع بندی و بعد از ارزیابی نتایج را با جوایز به برندگان توزیع میکرد. آقای نسیان نشرات ولایات را کنترل مینمود و این کار را به مدت هفت سال موفقانه انجام داد و همه این وظایف او کار های حساس و کلیدی بودند. در این هفت سال آقای نسیان علاوه از کارهای اداری با نوشتن مقالات و پارچه های کوچک ادبی در مجله های پشتون ژغ، پیام حق، کاروان، صبا، روزنامه انیس و اصلاح سهم گرفت و ضمناً در صفحه بندی دو روزنامه متذکره که از کارهای فنی بشمار میرفت شب و روز بکار می پرداخت. در سال ۱۳۳۹ به خدمت عسکری برده شد. پس از دوره عسکری نظر به سابقه خوب و تجربه اش به ریاست رادیو کابل به حیث معاون مدیریت پروگرام ها و اعلانات وظیفه دار شد. در این وظیفه پروگرامهای اطفال، ما و شنوندگان، آهنگهای فرمایشی را پرودیسری میکرد. و همه را موفقانه انجام میداد. در سال ۱۳۴۲ آقای نسیان را مدیر تحریرات رادیو مقرر نمودند. در سال ۱۳۴۴ به حیث مسئول برنامه های موسیقی مقرر گردید. پروگرام کاروان سحر از جمله کارهای مشکلی بود که هر روز صبح به مدت ۵۵ دقیقه نشر می شد و ضمناً برنامه آهنگهای فرمایشی را که سال ها پیش نسیان به عهده داشت، نیز به شکل بهتر توسط وی از امواج رادیو پخش میگردد. وظیفه حساس نسیان عبارت از تهیه موسیقی متن (بگروند) بود. این موسیقی طوری باید تهیه میشد که با موضوع و متن مطلب تطابق و هماهنگی میداشت. البته این هنر، هنر بخصوصی میباشد که از عهده هر کس نمیتواند بدر آید و جناب نسیان بدون استفاده از کمپیوتر همه کار ها را موفقانه انجام میداد. در دوران حکومت شاهی همه میدانستیم که دموکراسی بنام بود و شاه بدون مسئولیت قدرت واقعی بشمار میرفت. به همین دلیل در مطبوعات آن زمان سانسور مطالب به شدت جریان داشت از این

نظر نشرات رادیو میکوشید تا در برنامه های مختلف و متنوعی که داشت، کمتر نوشته های سیاسی را به نشر بسپارد بنا" کارکنان رادیو برای مصروف نگهداشتن مردم بیشتر موسیقی را نشر میکردند. مثلاً" از جمله ۱۸ ساعت نشرات ده ساعت آن موسیقی بود. آقای نسیان در همان زمان حساس، با این پیشآمد ها دست و پنجه نرم میکرد. آقای نسیان حافظه قوی داشته و از کارمندان سابقه رادیو خاطره ها دارد. او با فرد فرد کارمندان رادیو، هنرمندان، پرودیوسران، نویسندگان، تخنیکران، مامورین اداری و ملازمین و آمران آشنایی حاصل کرده و از خوی و عادات، نیات و لیاقت و کفایت و یا بی کفایتی های شان اطلاعات دارد.

در سال ۱۳۵۲ مجله لمر تحت شعار خدا، وطن، شاه، از طرف وزارت اطلاعات و کلتور تأسیس شد و آقای نسیان به حیث محرر آن مقرر و علاقه اش از رادیو قطع شد. مجله مذکور را که هزاران سوال بر سرش بلند شده بود، تا پنج سال دوام ندادند. وظیفه بعدی نسیان آمریت کورس های موسیقی بود که با آقای حفیظ الله خیال همکاری می نمود نسیان در زمان صباح الدین کشکی باز به رادیو برده شد و به حیث معاون مدیریت عمومی آرشیف موسیقی رادیو تلویزیون مقرر گردید. این خدمتگار راستین و شاقه کار بعد از خدمات زیاد در سال ۱۳۶۸ بعد از ۳۵ سال به مقام رتبه اول دولتی متقاعد گردید.

آقای نسیان در مطبوعات با این اشخاص مشهور کار کرده: محمد هاشم میوندوال، عبدالستار شالیزی، سید قاسم رشتیا، داکتر آصف سهیل، علامه صلاح الدین سلجوقی، محمد عثمان صدقی، داکتر محمد انس، داکتر محمود حبیبی، داکتر عبدالرحیم نوین، ابراهیم عباسی، عبدالروف بینوا، صباح الدین کشکی و غیره.

آقای نسیان خاطرات چند هزار صفحه یی از وزارت اطلاعات و کلتور در حافظه دارد که امید است روزی آنها را درج صفحات کند. یکی از آن خاطرات، خاطرات خوبی از استاد این نگارنده شاد روان استاد عبدالغفور برشنا میباشد که بار ها در مقام هنری او نوشته کرده و به طبع رسانده ام. همچنان از دانشمند مرحوم غلام عمر شاکر به خوبی یاد مینماید. آقای نسیان صد ها شخصیت مطبوعاتی را چون لطیفی، ابراهیم قندهاری، شفیع رهگذر، استاد خلیل الله خلیلی، محمد ابراهیم خلیل، غلام حضرت کوشان، داکتر روان فرهادی، استاد علی اصغر بشیر هروی بیاد دارد و هرکدام را با نشانه ها خاصیت های شان می شناسد. و ایکاش در کتاب خاطرات خود بدون اندک تغییر همه حقایق را در طول کار طولانی خود بنویسد تا مردم مطبوعات افغانستان را بخوبی بشناسند.

مناسب میدانم که به غرض تشجیع جناب نسیان در خاطره نویسی این جانب چند خاطره خود را بسیار فشرده بنویسم تا سرمشقی برای خاطره نویسی گردد:

بعد از کودتای محمد داود خان تخلص های قومی و محیطی ممنوع قرار داده شد. در آن روز ها دو کتاب من نگارنده زیر چاپ بود. مطبوعاتیان به وزیر اطلاعات آقای نوین گفتند که تنها «عنایت الله» نام را در صفحه اول کتاب می آورند. من از آن خبر یافتم و برای دفاع از نام مطبوعاتی ام به آن وزارت رفتم. دوستی داشتم بسیار صمیمی یعنی شهید قاسم شعله، که در یکی از آن دفاتر کار میکرد، او گفت که وزیر بسیار بدخوی است نزدش نرو و گفت چند لحظه پیش یک مامور را در همین دهلیز لت و کوب کرد که به مامور بیچاره هیچ حیثیت نماند. من گفتم که اگر مرا لت و کوب کند من هم او را با مشت خواهم زد. وی از این سخن من خوشش آمد و گفت ایکاش این مامور او را لت میکرد ولی معلوم بود بیچاره از ترس قطع معاش و برطرفی اینکار را نکرد. بعد از انتظار زیاد آن روز بدفتر داکتر نوین داخل شدم و معروضه خود را پیش کردم. دو نفر دیگر هم آنجا بودند، وزیر گفت شهرانی نام جای است و تو حق انتخاب آن را نداری. من برایش گفتم وزیر صاحب این تنها بالای من تطبیق میشود و برای وزراء این قانون تطبیق نمیشود. گفت این قانون بالای همه است. گفتم «نوین» نام یک جای و منطقه در هرات است. وزیر چون مرا میشناخت در خنده شد و یکی از حاضران را گفت که بگویند در پستی کتاب های تألیف شهرانی تخلصش را نیز علاوه نمایند.

* خاطره دیگرم اینکه در کابل نقاش شناخته شده بودم، روزی دو نفر نقاش و پیکر تراش از پامیر آمدند و نمایش برپا کردند فردا عکسم را در روزنامه انیس دیدم که به زیر عکسم نوشته بودند: «نقاش پامیری محمد اکبر!» همه دوستانم از این بی دقتی اهل مطبوعات شکایت کردند و مرحوم محمد طاهر بدخشی با یکی از شخصیت ها مهم اطلاعات و کلتور بر سر این موضوع جنگ کرد.

* یکی از روزها سناتور شکور ولی و خانمش سیمون شکور برایم گفتند که یک فلم خاص پیدا کرده اند و همان شام در وزارت اطلاعات و کلتور بصورت خصوصی با وزیر مطبوعات آن را می بینند. من را هم دعوت کردند. وقتی موعود رسید و در حدود پنج نفر شدیم و شام تاریک بود. چون اتاق را تاریک ساختند، یکی از کارکنان دختر زیبایی را در کنار وزیر آورد و گفت که صاحب! این فلانی جان برادرزاده من میباشد و هر دو چسپ هم نشستند و ما در عقب شان شاهد حال بودیم. وزیر مذکور به زن دوستی شهرت داشت و این مسئله آقا و خانم شکور را خوشآیند نبود.

* گاه گاهی من عضو هیات تعیین جوایز در مطبوعات میبودم. شنیدم که یکی از اهل مطبوعات با نوشتن کتابی برنده جایزه نقدی مطبوعات شده بود. بعداً دریافتند که وی یک کتاب ایرانی را عیناً کاپی نموده و بنام خود کرده است و حتی مقدمه اش را نیز تغییر نداده بود.

* روزی من نمایشگاه نقاشی خود را در سالون مطبوعات برپا داشتم. یکی از کارکنان که اندک به نقاشی وارد بود، پیش از گشودن نمایشگاه آمد و تابلوهای مرا قهراً به لگد زد بعد از ظهر وقتی نجیم آریا معین مطبوعات غرض افتتاح آمد و برای من التفات زیاد نشان داد آن مرد چنان پنداشت که ما هردو با هم آشناییم فوراً نزد آمد و برایم جان و قربان گفتن را آغاز کرد.

* خاطره دیگر اینکه در فردای روز همین نمایشگاه استاد بزرگ مرحوم استاد علی اصغر بشیر هروی با من مصاحبه انجام داد و تشویق او سبب شد که تا اکنون ارتباطم با مطبوعات قائم باشد. خدا رحمتش کند.

* زمانی یک کتاب پشتو را تألیف کرده بودم و برای اصلاح نزد استاد محمد صدیق روهی که رئیس پشتو تولنه بود رفتم. وی کتاب را به هیأت با صلاحیت رجعت داد. آنان نوشتند که چرا این طور ابتکارات را خود پشتونها نکنند که یک نفر غیر پشتون می کند از این سبب ما هیچ نظر نمی دهیم. و استاد روهی از این موضوع رنجیده خاطر گشت.

* سوانح استاد برشنا را بعد از مرگش در یکی از مجلات مشهور نوشتم. مدیر آن مجله که کلمه «نخبه» را نمیدانست با قهر برایم گفت: این کلمه نخبه که معنی اش را من نمیدانم آیا دیگران خواهند دانست؟

* مضامین فولکلوریک من در مجله فولکلور نشر میشد و مدیر جوانی داشت که هر وقت پول های حق الزحمه نویسندگان را بنام قرض برای خود میگرفت. روزی حق الزحمه روانشاد پوهاند الهام را گرفته بود، پوهاند در محضر همه برایش ناسزا گفت ولی آن جوان بازهم این کار بدش را دوام میداد.

* یکی از نویسندگان کتاب چاپ شده مرا بنام «هنر در افغانستان» زیر نقد گرفت و همه الفاظ و کلمات مرا بنام خود نوشت ناگزیر به حضور وزیر مطبوعات صباح الدین کشککی شکایت کردم و وزیر آن شخص را جزا داد.

من دهها خاطره دیگر دارم ولی موضوع شرح احوال حیات پربار محترم آقای سید نسیان میباشد میخواهم جناب نسیان همه کارها را یکطرف انداخته و کتاب مهم خاطرات خود را چون

اعترافات ژان ژاک روسو بنویسد و نام و نشان خود را ثبت دفتر روزگار و تاریخ افغانستان نمایند. اگر راستش را از من پرسید دلیل نوشتن این سوانح جناب نسیان دو چیز بود: همه میگفتند که این مرد یک شخصیت فرشته صفت و انسان عالی است. دو دیگر اینکه من از آن به وجد آمدم و گفتم که خدایا شکر که شخصی را پیدا کردم که رازهای درونی و نهانی مطبوعات افغانستان را میداند و با نوشتن خاطرات خود آن را برای هموطنان روشن خواهند کرد. اکنون جناب آقا سید نسیان مانند هزاران مهاجر دیگر افغانستان در کانادا بسر میبرد و خدایش او را بسلامت داشته باشد

(ع. شهرانی)



حامد حسینی

حامد حسینی یکی از برجسته ترین نویسندگان موسیقی در افغانستان بوده همچنان وی به فامیل خطاطان بزرگ چون استاد سید محمد داود الحسینی، استاد سید محمد ایشان الحسینی (نواسهء همین بزرگ مرد میباشد)، سید حمایت الله حسینی و غیره ارتباط دارد. حامد حسینی در سال ۱۹۴۰ م در باغ نواب کابل تولد یافته در سال ۱۹۶۴ م از دانشگاه کابل در رشته ژورنالیزم فراغت حاصل نموده است.

حسینی فن خطاطی و ادبیات را در آغاز جوانی از نزد پدر هنرمند و ادیبش استاد محمد سعید الحسینی فرا گرفته و بعد از ختم تحصیل به وزارت اطلاعات و کلتور بحیث مدیر انجمن های دوستی بکار آغاز نموده است.

موصوف بعداً در روزنامهء انیس بحیث مدیر آرت (هنر) و سپس بحیث مدیر راپورتر های انیس اجرای وظیفه نموده و مقالات زیاد در مورد خطاطان بزرگ وقت چون استاد سید داود الحسینی، استاد سید ایشان الحسینی و دیگران تحریر و بدست نشر سپرده است.

حامد حسینی نظر به علاقهء خاص که به سرودن و تصانیف و ایجاد آهنگهای جدید موسیقی داشته در زمینه به موفقیت های نایل آمده و بدین ملحوظ از طرف وزارت اطلاعات و کلتور به حیث مدیر عمومی موسیقی رادیو افغانستان توظیف شده است که در اثر زحمات خستگی ناپزیر در راه انکشاف موسیقی و معرفی بیشتر و بهتر موسیقی در افغانستان از طریق رادیو و تلویزیون و نشر رساله های موسیقی موفق شده است.

حامد حسینی یکی از جملهء محققین اول در مورد موسیقی افغانستان در سالهای گذشته بشمار رفته که قسمتی از این تحقیقات تحت عنوان های آریانا، خراسان و افغانستان در جریدهء هفته نامهء «امید» به نشر رسیده و تحقیقات دامنه دار او هنوز دوام دارد. بخشی از تحقیقات آقای حسینی بنام «موسیقی در افغانستان» در سال ۱۹۷۲ م در یک رساله در

کابل بطبع رسید و به نسبت ارزش و اهمیت موضوع از طرف وزارت اطلاعات در کنار نوشته فارسی او بزبان های انگلیسی و پشتو عین موضوع ترجمه و در یک جلد همه را قرار دادند. در رساله مذکور در کشور یوگوسلاویای وقت که هنرمندان افغانستان در جشنواره آن مملکت اشتراک ورزیده بودند به آنجا بمردم توزیع گردید.

حامد حسینی همچنان بصفت معاون ریاست افغان ننداری، معاون ریاست موسیقی و آمر دیپارتمنت موسیقی خدماتی را انجام داده، چنانچه در اثر فعالیت های او در دیپارتمنت موسیقی عده زیادی از جوانان و علاقمندان موسیقی به صفت چهره های برازنده موسیقی تبارز نمودند و در کنسرت هنری بنام شام هنر در کابل ننداری ارمغان های هنری شان را برای هنردوستان تقدیم نمودند.

جناب حسینی بجواب مجله طبع شده یونسکو در جاپان که مطالب غیر واقعی و تاریخی در مورد موسیقی افغانستان به طبع رسیده بود در سال ۱۹۷۲ م مطالب مؤثق و تاریخی در مورد گذشته طولانی موسیقی در افغانستان و خراسان قدیم نگاشته است که بعد از تصویب مجلس تاریخی استادان و مؤرخین کشور در وزارت اطلاعات و کلتور وقت به انگلیس ترجمه و بمقامات یونسکو فرستاده شد که از طرف منابع فرهنگی جاپان با تشکر پذیرفته شده و در شماره های بعدی آن مجله به نشر رسانیده شده بود.

آقای حسینی زمانیکه در مدیریت فولکلور و ادب بصفت مدیر رسوم و سنن فعالیت داشته مقالات مطول و جالبی در باره فولکلور کابل بنام « کابل فولکلور غنی و پر ارجی دارد » به نشر سپرده که در سال ۱۳۵۳ هـ. ش در چند شماره انتشار یافته است.

سروده های شعری آقای حسینی در مجلات و روزنامه های افغانستان و بعضاً در برون مرزی چون هفته نامه امید به نشر رسیده است.

عده ای از تصانیف حسینی در قالب آهنگهای جدید برای هنرمندان رادیو و تلویزیون افغانستان سروده شده است. که در آن زمان به آواز هنرمندان ورزیده رادیو کابل و تلویزیون به نشر رسیدند.

هنرمندانی که تصانیف آقای حسینی را سروده اند بقرار ذیل می باشند: استاد زلاند، استاد الطاف حسین، استاد مهوش، احمد ظاهر، پروین، رخشانه، ژیلا، پرستو، افسانه، نیلا، الفت آهنگ، ساربان، وکیل رؤف، وحید قاسمی و غیره.

جناب حسینی این شخصیت دانشمند و هنرمند و خادم هنر در افغانستان فعلاً در ایالت کلیفورنیا تشریف دارند و با هم تبالات افکار داشته ایم.



محمد ناصر پورن قاسمی

ناصر پورن قاسمی که از نواسه های استاد قاسم افغان یا پیر خرابات است، مرد نظامی بوده رتبه دگروالی دارد. این بزرگمرد هم از نگاه وراثت و هم از نظر استعداد و قابلیت و هم از لحاظ تجارب و همنشینی های که با پدر بزرگ عمو های خویش و اهل خرابات دارد اندوخته های زیادی را در علم موسیقی فراچنگ کرده است و با آن اهل مجلس خود را همزمان سخاوتمندانه سرور و خوشی می بخشد.

ناصر پورن قاسمی به گونه یک نویسنده صاحب نظر در علم موسیقی نزد دانشمندان و اهل هنر و فرهنگ ما شناخته شده است؛

نوشته های وی در اخبار و جراید و نشرات داخلی و خارجی مردمان ما شاهد خوب این مدعا می باشد. او تا سال ۱۳۵۲ هـ. ش در مطبوعات افغانستان همکاری قلمی داشته و بعداً تحت نظارت سیاسی گرفته شده و از نوشتن دست کشیده است. و بعداً بحیث معلم حقوق و تاریخ در اکادمی پولیس توظیف گردیده است.

ناصر پورن قاسمی در دوره اشغال کمونستان در جمله افراد احتیاط قرار داده شد. در سال ۱۳۶۸ نسبت مشکل صحنی به چکسلواکیا و بعد از معالجه بوطن عودت نمود.

در سال ۱۳۶۹ هـ. ش بعد از سی و سه سال خدمت بخواش خودش به تقاعد سوق داده شد.

ناصر پورن قاسمی در فکر هجرت افتاد و از طریق مسکو به جرمنی رحل اقامت گزید و تا هنوز منظمًا در جراید و مجلات برون مرزی افغانها می نویسد، با آنکه چندین بار در بستر بیماری رفت ولی علاقه وی به موسیقی و نوشته های جالبش در قسمت موسیقی نوازان و کابل قدیم طرفداران زیاد پیدا کرده است.

نویسنده این سطور گرچه تا هنوز با ایشان از نزدیک ندیده ام و آشنایی مان از طریق تلفون آغاز یافته است ولی در طول سه سالیکه با ایشان صحبت تلفونی و خطی حاصل گردیده است و او را شخصیت جدی، وفادار به عهد و قول، وقت شناس و همکار دلسوز یافته ام.

ناصرپورن قاسمی یگانه شخصی می باشد که در باره فامیل های بزرگ هنری افغانستان خصوصًا موسیقی نوازان کلاسیک معلومات کافی داده و معرفی داشته است. بی تردید میتوان گفت که ناصر پورن قاسمی و وحید قاسمی از شمار کسانی هستند که برآستی چراغ فامیل قاسمیان را امروز روشن نگه داشته اند.

در باره ناصر پورن قاسمی نوشته های زیادی از جانب قلمدستان صورت یافته است و در کابل تایمز، ژوندون، و غیره بطبع رسیده است.

برای اینکه از خدمات فرهنگی وی بیشتر آگاهی داشته باشید اینک تعداد محدود و مقالات او را بصورت فهرست وار مطابق ضرب المثل « مشت نمونه خروار » در اینجا ذکر مینمایم:

– خواجه عبدالصمد و خواجه عبدالسلام مشهور به عاشقان و عارفان و یادی از چکه چورهای کابل (کاروان)

– یادی از خانم پروین نخستین خانم آواز خوان (کاروان شماره ۲۱)

– مجرمین جنگ و کشتار های افغانستان، (کاروان شماره های ۵۸ - ۵۹ - ۶۰)

– طالبان چگونه در افغانستان ظهور کردند، (کاروان)

– بازهم کوچه کاه فروشی، (امید شماره ۴۲۳)

– نائب سالار نورستانی مذمت نشده است، (کاروان)

– راکت آنجاست شلیک همه جاست فریاد درد، (کاروان)

– یک بچه فلم افغانی خانم و باجه و خود را کشت، (کاروان)

– چنگیز و علا الدین جهانسوز بخواب باشید ملا عوض و گلبدین به عوض تان بیدار است، (کاروان شماره ۶۴)

– توضیحی بر نوشته جناب داکتر هادی، (امید)

– مختصری در باره موسیقی تخارستان و هنرمندان خوب محلی بازگل بدخشی، (امید ۳۸۹)

- جشن شاگردان مکتب حبیبیه، یادی از دو قهرمان حبیبیه در سال ۱۳۲۷ هـ. ش
- مرگ اسرار آمیز پرنسس دیانا (کاروان)
- باند مافیای روس عالم دانشور را در مسکو ترور کرد، (کاروان)
- گذر تخته پل شوربازار، (امید شماره ۴۳۰)
- استاد غلام حسین ، (امید)
- هژدهمین سالگرد وفات استاد سرآهنگ (امید شماره ۴۲۴)
- پیاد شاد روان استاد سرآهنگ (امید ۴۳۴)
- در باره قندی آغا، (کاروان)
- غلام دستگیر، مشهور به استاد شیدا (امید)
- در سوگ استاد موسی قاسمی (کاروان)
- استاد رحیم بخش (کاروان سنبله ۱۳۷۹)
- استاد غلام نبی نتو (کاروان)
- دومین سالروز وفات محمد یوسف قاسمی (کاروان)
- چهل و سومین سالگرد وفات استاد قاسم افغان بنیانگزار موسیقی اصیل کشور (امید)
- یادی از استاد قاسم، (کاروان)
- چگونه سعادت‌مند زیست نمائیم، (ژوندون عقرب ۱۳۴۹)

درددل افغان شماره ۴۲ سال پنجم

القاب جدید هنری

ریاست عمومی «اتحادیه هنرمندان افغانستان» اطلاعیه ذیل را به دفتر مجله «درددل افغان» فرستاده، در اطلاعیه اظهار شده است که دوفتر از هنرمندان طبقه انات کشور موفق به اخذ القاب هنری گردیدند:



آخرین عکس میرمن پروین، در حال غربت (در پاکستان)

۱- محترمه میرمن خدیجه پروین، از هنرمندان شناخته شده و مشهور نسل پیشتر، ملقب به «بانوی اول موسیقی افغانستان»

۲- محترمه خانم «توریه پرستومهریار»، آوازخوان محبوب نسل جدید، ملقب به «شعل تورم افغانستان»

منبع مذکور افزوده که اتحادیه هنرمندان قصد دارد تا عده یی از هنرمندان (طبقه نسوان) را به القاب مناسب هنری افتخاربخشید. بناءً کمیته یی از اهل مسلک تعیین و موظف گردیده است تا در این باره غور و تحقیق و بررسی نماید.



د افغانستان د هنرمندانو اتحادیه
اتحادیه هنرمندان افغانستان
Afghanistan Artists Union

محترمه خدیجه پروین !

نظر به حسن کار و خدمات فرهنگی که در طول سال های متمادی
در داخل و خارج کشور عزیزمان افغانستان انجام داده اید ریاست
عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان با درک و بینائی که
در مورد هنرمندان افغانستان دارد به شما منحیث هنرمند شایسته
و محبوب لقب «بانوی اول موسیقی افغانستان» را تقدیم میدارد و موفقیت
های بیشتر شما را از بارگاه خداوند لایزال «ج» استدعا مینماید.

۷ فروری ۱۳۸۳
دکتور عنایت الله شيراني
رئيس عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان



د افغانستان د هنر مندانو اتحادیه
اتحادیه هنر مندان افغانستان
Afghanistan Artists Union

محترمه نوریه پرستومهریار !

نظر به حسن کار و خدمات فرهنگی که در طول سال های متمادی
در داخل و خارج کشور عزیزمان افغانستان انجام داده اید ریاست
عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان با درک و بینائی که
در مورد هنرمندان افغانستان دارد به شما منحیت هنر مند شایسته
و محبوب لقب « مشعل ترنم افغانستان » را تقدیم میدارد و موفقیت
های بیشتر شما را از بارگاه خداوند لایزال « ج » استدعا مینماید.



(Signature)
۲۰۰۴

دکتور عنایت الله شهرانی

رئیس عمومی اتحادیه سراسری هنر مندان افغانستان

فصل بیستم

هنرمندان محبوب

همسایگان

(حسن اختتام)

این فصل اگر چه از هنرمندان همسایه بحث مینماید، ولی بخاطر اینکه مردم افغانستان به صدا هایشان علاقهء فراوان و ذوق زیاد دارند و صدا های آنها در رادیو و تلویزیون وطن مان گذاشته میشود و تعداد کثیری از هنرمندان ما از روش و طرز خواندن آنها مستفید گشته و پیروی مینمایند.

از جانب دیگر این هنرمندان مخصوصاً "لتا منگیشکر با نوا های دلکش خود حدود سیاسی را شکستانده و خواندن هایش در قلوب مردم افغانستان جا گرفته و ثابت ساخته است که موسیقی سرحد ندارد. بنا" یاد آوری شان را در این مجموعه در بخش حسن ختام قرار دادیم.

بحثی در بارهء موسیقی هندی:

داکتر عنایت الله شهرانی

آریانا، برون مرزی سال پنجم شماره ۳ و ۴

آوازخوان اول جهان، اعجوبهء زمان

لتا منگیشکر

لتا هنرمند حنجره طلایی که از شصت سال به اینطرف آواز دل انگیزش بر قلوب مردم افغانستان اثرات و خاطرات نیک را وارد کرده است.

در خصوص ارتباطات و هماهنگی معنویات و داد و گرفت های مادی و دنیایی اندرمیان مردم افغانستان و هندوستان گفتنی هابحدی زیاد است که اگر بنویسم، بیش از هزاران صفحه و در حقیقت مثنوی هفت من کاغذ و دفتر خواهد شد. و اما آنچه را که در اینجا برقم در می آورم نه همان است که مقابله باشد به مانند حل اختلافات میان استاد حفیظ الله خیال و استاد شاه ولی ولی ترانه ساز در بارهء نفوذ موسیقی کلاسیک هندی در افغانستان که قضاوت و شرح تاریخی داده شود.

(رک به جراید کاروان بریاست جناب کهگدای رئیس بنیاد ژورنالیستان) اینجا در بارهء کسی سخن می گویم که اصلاً "قدرت تحریر آنرا در فکر و بدن خود سراغ ندارم لتا از عاشقترین انسانهای روی زمین است.

وقتی که لتا جسد بی روح پدر فقید و هنرمندش را با شش مرد هندو جانب آتشیخانه می برد و او را به خاکستر مبدل ساخت، عشقی را که در دنیا داشت یکباره آنرا عوض کرده عاشق فضا ها، آسمانها، کائناتها و دنیا های دیگر و دنیای آخرت شد و چنان در این عشق ها غرق شد که از سوز عشق او یک عدهء از جهانیان سوختند.

لتا است که بلیون ها شنونده و ملیونها فریفته و هزاران عاشق دارد و عاشقان کی توانند گفت اوصاف او را. لتا به گفتهء شاد روان علامهء زمان بره غلام علی خان (معجزهء خداوندی است) (ص ۱۳۲ Insearch...) و مشکل است که آواز عاشقان موسیقی و صدا شناسان در شرح خصوصیات آواز معجزه آسای لتا بلند شود!

بر نیاید ز کشتگان آواز

عاشقان کشتگان معشوقند

گر کسی وصف او زمن پرسد بیدل از بی نشان چه گوید باز

لنا این عاشق پیشه، عاشق انسان بیچاره که در مقابل ظلم طبیعت قدرت دفاعی ندارد به صد ها هزار هندو و مسلمان را از حالت هوشیاری و بیداری به مخموری و آوارگی مبتلا کرده است و صد ها انسان را چنان اثر انداخته که بعد از شنیدن صدای سحر آمیز و رمز آگین صدایش هرگز از جا بر نخاستند و همان شکل که بودند و رفتند و هرگز صدایی برنیامد از آن کشتگان. درست است که انسانها از یک جوهر اند و راست است که اختلاف روانی نه تنها اندر میان مردمان قاره ها، ممالک، شهرها، قریه ها و حتی بین دو برادران و خواهران دوگانگی دیده می شود ولی بعضی انسانهای چون لنا بر قاطبه بشر خاصاً "شرقیان چنان اثرات وارد کرده است که می توان تثبیت مشابَهت های روانی بشری را از آن استنباط نمود و اگر زیگموند فروید و روانشناسان و روان کاوان بزرگ حیات می داشتند شاید صفحهء جدیدی را در تاثیرات صدای لنا باز و بمطالعات روانی خود شرح و بسط میدادند، درین مختصر در بارهء لنا بزرگترین و عالی ترین خوانندهء خوشنوا و خوش صدای شرق، سخن چند به میان آورده می شود زیرا که بیش از شصت سال به اینطرف با خواندن های نغز و دل انگیزش دل ملیون ها مردم افغانستان را شاد و مسرور ساخته و نیز متوجه آخرت گردانیده است. صدای لتاست که در رستوران ها، کافی ها، هوتل ها، چایخانه ها، عروسی ها، رادیو ها، خانه ها، مراکز هنری و غیره در افغانستان شنیده می شود و به این دلیل ما نمی توانیم این هنرمند بی بدیل و محبوب بشری و این آواز خوان بزرگ جهان و این اعجوبهء زمان و این ممثل تاریخ را بیش که از شصت سال به اینطرف به جامعهء با فرهنگ و با ثقافت افغانستان خدمات هنری نموده است فراموش نموده و یادی از آن ننمایم.

یکی از خواص مردم قدردان افغانستان همین است که نیکی ها و دوستی ها را هرگز فراموش نمی نمایند چه جایی که لنا بلبل هزار داستان شرق و ققنس افسانوی را از یاد ببرند و احتراماتش را بجا نیاورند.

بی جا نخواهد بود درین جا از شادروان استاد بره غلام علی خان استاد منور علی خان و نواسه او استاد رضاء علی خان که اصلاً ریشه افغانی دارند و از عروس البلاد غزنی باستان هستند یاد نمائیم استاد بره غلام علی خان معلم و استاد نابغهء بزرگ و اول صدا و آواز خوان لنا منگیشکر و استاد محمد رفیع هندوستانی است، و همین استاد غلام علی خان بود که بمجرد شنیدن آواز سحر انگیز لنا بوضاحت در محضر بزرگان هنر موسیقی فرمود که (لنا معجزهء الهی است) و سخن بره غلام علی خان در خصوص موسیقی معتبرترین و قابل قبول قاطبهء هنرمندان،

هندوستان، بنگله دیش، پاکستان و افغانستان میباشد. و این میرساند که لتا بمانند بابہ نانک در جامعهء هندوستان از جانب همه در جملهء محبوب ترین شمرده می شود (رک، کتاب «پیرخرابات» تألیف این نگارنده در بارهء سفر استاد بره غلام علی خان و منور علی خان در وطن ما) واقعا" بزرگان موسیقی افغانستان در خاک هند چه کارهای بزرگی نبوده که نکرده باشند، امیر خسرو بلخی دهلوی کارستانی را در سرزمین سحر انگیز هندوستان در علم موسیقی، تصوف و ادبیات و سیاست انجام داد که تا این دم در هیچ محفلی از موسیقی نیست که در ممالک چهارگانهء فوق و یک مقدار جهانیان نام مبارکش را یاد نکنند و همین خسرو از صوفیان بزرگ و از متقیان عالم بود که مرشد اعلی اش نظام الدین اولیاء بنامش فخر و مباهات میکرد، خسرو میگوید که عربی نمیداند ولی من می گویم که او نابغهء موسیقی بود و چهار صد هزار بیت فارسی سروده است.

ترک هندوستانی ام من هندویی گویم جواب

شکر مصری ندارم کز عرب گویم سخن

همچنانست استاد بره غلام علی خان که از خاک پاک و مقدس «عروس البلاد غزنی» که در هندوستان کبیر نامش تا ابد ثبت اوراق زرین در علم موسیقی است. و غزنی را بخاطری «عالم بس» نیز گفته اند که زمانی فرمانروای بزرگ افغانستان و احیا کنندهء زبان شیرین و آهنگین فارسی محمود کبیر بود. از بسکه غزنی از نظر مردمان نیم قاره اهمیت دارد در تواریخ «لاهور» را بنام «غزنی کوچک» یاد می کنند و تصور کنید که عظمت و شکوه مقام حضرت غزنه در کدام جا قرار داشته و لازم به یاد آوریست مثلیکه سمرقند را اعراب (کل ارض) و جزیره کریمیا را (خزینة الدنيا) نام نهاده اند از آن سبب بی تردید غزنی را میتوان «غزنی عالم بس» یاد کرد.

همانطوریکه از خسرو صوفی ذکر شد و او چهل سال روزه گرفت استاد بره غلام علی خان نیز در وقت جدایی پاکستان از پیکر هندوستان به لاهور پاکستان هجرت فرمود. ای بسا صوفیان بزرگ جهان چون مولانای بلخی که با موسیقی ذکر خداوند را بجا می آورد و ای بسا بزرگان دین بمانند خاتم الشعراء مولانا عبدالرحمن جامی (نقشبندی) که رسالهء زیبای موسیقی را تألیف کرده است و روسها آنرا با شرح و بسط عالی به روسی ترجمه کرده اند و ما بی خبر از آن می باشیم.

و اما خوانندهء خداداد هندوستان لتا یا «حنجره هند» را درین جا بقدر توان باید معرفی نمائیم و بگوئیم که بگفته بره غلام علی خان معتقد هستیم و لتا را منحیث عطیهء بشری از طرف خداوند پذیریم، زیرا که هنر در همه دنیا و هنرمند در همه آفاق قابل قدر است. در زمان های بسیار

پیش از هزار سال در خاک هندوستان بزرگ مردمی وجود داشتند که بگفته مؤرخ بزرگ وطن عبدالحی گردیزی در «زین الاخبار» آنها را بنام «چندالان» یاد میکردند و ایشان عبارت از کسانی بودند که هم آلات موسیقی را می نواختند و هم آواز خوانی ها میکردند و همه شان مردمان زیبا روی، خوش صدا، نیکو کار و هنرنا و هنرمند بودند. مردم افسانوی هند قدیم به آنها احترام میکردند و در مقابل آنها صیانت نفس و حیاء و احترام و اخلاق شان را مراعات مینمودند. طبعاً در مملکتی چون هندوستان کبیر به هزاران در هزار هنرمند بروز کرده اند و از آنها میراث بجا گذاشته شده است، از آنجمله است عنایت و عطیه هنری بنام لتا این لتا از همان انوار موسیقی مییابد که نور های زرد و سفید و سبز در پیکر اجداد او ثم به ثم طور مرموز آمده و بالاخره از طرف پدرش (پندت نث منگیشکر) این انوار نهفته موسیقی به لتا دختر منگیشکر که فرزند اولی اش می باشد مشعشع گشته و انتقال یافته است و خداوند بهتر میداند که این نور موسیقی چنان بوجود لتا تابیده که شرقیان و غربیان و بالاخره دنیائیان از آن نور روشنایی حاصل کردند و متأثر شدند و اینست که ما اکنون از آن داد خدا و احترام به علم و هنر موسیقی بخوبی یاد مینمائیم.

لتا در هشتم ماه سپتامبر (۱۹۲۹ مسیحی) در یک فامیل هنری در یکی از شهر های کوچک اطراف بمبئی پا بعرصه وجود میگذازد. اجداد لتا از متولیان معابد بوده اند. پدرش هنرمند تمثیل و آواز خوانی بود.

لتا در سالهای طفولیت و کودکی کم کم نبوغ خود را پدرش اشکار میکرد و محرز است که اولین آموزگار لتا پدر اوست و پدر هنرمندش که عاشق و دلباخته طفل محبوبش لتا بود میدانست که وقتی لتا بزرگ شود جهان موسیقی بزیر پرچم آواز او قرار خواهد گرفت، پدر لتا به هر فکری بود نام دخترش را که در هنگام تولد «هیمما Hema» گذاشته بود یکدم او را بنام «لتا Lata» خطاب کرد و حقیقت هم اینست که این نام تا قیام قیامت در دنیا پا برجاست و از بین نمی رود. منگیشکر فقید وجیه و فرضیه انسانی را که بمیان آوردن لتا بود اجرا کرد و تا دوازده سال، لتا را در بغل مهر و عاطفه پدری پرورانید و صد های او را شنید و از شنیدن صدایش گفت که حالا اگر بمیرم ارمانی به دل نخواهم داشت زیرا آنچه را که از طریق اجداد ثم به ثم به امانت بدست آورده بودم اینک آنرا به لتای عزیز و نورچشم و ارجمندم انتقال دادم و همان است که این پدر مشفق و دوست داشتنی دخترش لتای حنجره طلایی و محبوب و جگر بندش را وداع میکند و میمیرد. لتای کوچک که از عاشقان درجه یک پدر بود و بنام پدر

عزیزش هزاران جان را فدا میکرد، یتیم می شود و اینک که به سن هفتاد و چهار سال رسیده است در عشق پدر نغمه سرایی و نوحه پردازی میکند.

لتا در سن دوازده سالگی که طفل معصوم و یتیم است با سه خواهر و یک برادر و مادر مهربان بی سرپرست میماند و یکی از معنی های خواندن هایش راز و نیاز با پدرش است، شما خواننده این سطور بخواندن های جاویدان لتا مخصوصاً " (لتا تراژیدی) در غزل (نه میلита غم تو بربادی) گوش فرا دهید او با پدرش میباید و اگر معنی اشعار دقایق سخن را نرساند صدای او میرساند. ولتا اگر عاشق نیست و از عاشقان بزرگ دنیا محسوب نمی شود، هرگز در دنیا به تعداد ملیون ها عاشق بخود پیدا نمیکند و او بگفتهء مولانا عاشقی میباید که به عقل دنی وفا ندارد و رمز عاشقان را عاشقان دانند.

بخاطر ارج نهادن بمقام والا و ملکوتی زن باید گفت که همهء خوبان جهان را زنان زاده اند و مادر مهربان و یتیم پرور و متبسم چهرهء لتا بنام «Mai» به تربیهء لتا در موسیقی رول عمده داشته و یقیناً شیر هنر پرور (می) در حنجرهء اعجازی لتا خاصیتی بخشیده است. باری که لتا بیش از هفت سال نداشت با پدرش در یک درام به نسبت یک واقعهء عاجل به عوض هنرمندی از طبقهء نسوان رول را موفقانه بازی کرد و مادرش طبق سنت مادران مهربان بخاطر چشم و سوخت برای لتا (سپند دود) کرد. ای خدا مادر چه موجودی مهربان است که بخاطر زنده نگهداری اطفال چه راهها و خودگذری هایی نیست که طی نکند.

لتا بعد از فوت پدر همه مشقات و تکالیف را با مادر عزیزش متقبل می شود و از نهایت مجبوری و جبر زمان برای تهیهء لقمهء نان ستارهء فلم می شود و هنرنمایی ها و صحنه آرایي ها مینماید. اما صدایش را در همه اوقات از طریق مکرووفون بلند میشد و عالمی را غرق حیرت و جهان دیگر را در تعجب و عدهء دیگر را دیوانه و مجنون میگردانید.

زمانهء زودگذر طی میگردد و وقتی فرا میرسد که محیط بر لتا تنگی میکند و هنرش بطرف آسمانها اوج گرفته و به پرواز می آید و عاشقان زیاد بخود پیدا میکند و در کنار آن همه بخاطر دریافت لقمهء نان رو به جانب بمبئی مینماید و با فامیل خود نقل مکان میکند. (می) مادر لتا بخاطر اینکه چهار دختر نیمه جوان با اوست همه شب تا به سحر بدون یک دقیقه خواب از آنها پاسبانی میکند و یک بار دیگر ثابت می سازد که در دنیا بهتر از مادر موجودی فدا کارتر سراغ نمی شود، زیرا در مقابل فرزند به خوراک، پوشاک، زجر و زحمت و تکلیف و حتی از دست دادن جان شیرین اصلاً اعتنایی ندارند و حیات خود را صد بار فدای تربیهء اولاد می سازند.

لتا به خاطر تربیت سه خواهر خورد و برادر کوچک هرگز نخواست به ازدواج تن در دهد نه تنها آنها را بلکه اولاده شائرا نیز پرورش داد و در کنار آن بحدی در عشق موسیقی غرق بود و در بحر بیکران غوطه ور شده بود که بالاتر از عشق موسیقی چیز دیگری در فکر او نبود چونکه او در فطرت با موسیقی انباز بود. لتا در بمبئی در دستگاه های مختلف در صحنه های تمثیل گونه گون، هنرنمایی نمود و فامیل خود را از طریق عایدات در اقتصاد یاری داد. آوازه هنرمندی لتا در آن زمان در اقصای نقاط جهان پخش شد و در اندک وقت شهره آفاق یافت. چونکه او نور موسیقی را در پیشانی، قدرت موسیقی را در قلب و کیفیت صدا را در وجود داشت، بناً این دختر دهاتی شهری شده، یکدم جهانی را در لرزه آورد و محبوبیت بی حد و حصری را نصیب گشت و صاحب هفت شهر عشق گردید.

لتا که اصلاً به تمثیل درین دنیا آورده نشده بود و از روی جبر زمان به هنرنمایی در صحنه ها و فلم ها کار های شاقه را انجام میداد، آنگائیکه درک کرد او دیگر از برازنده ترین هنرمندان هندوستان شده از ستاره بودن در فلم ها دست کشید و با یک «سلام» آخر که دستش را به پیشانی برده بود وداع گفت. در همین اوقات هنرنمایی هایی آغازین حیات هنری لتا بود که هندوستان از شر استعمار انگلیس خلاص شد. در عین زمان فرار انگلیس ها از خاک پاک هندوستان لتا از بشر دوستی مهاتماگاندی آگاه شد و بدان سبب این عاشق دلباخته بشری که عاشق خدمت بشری بود عاشق تر گردید.

نگارنده این سطور در سوانح لتا خوانده است که یکی از کمپوزیتور ها برایش گفته بود که صدای او در نهایت باریک است و لذا نمیتواند با او همکاری کند. واه چه انسان بی سلیقه که صدای باریک خداداد را نمی پذیرد. اما یکی دیگر از هنرمندان و هنرشناسان بزرگ با سم غلام حیدر گفته بود که دختر هندو در صدا نبوغ دارد و زمانی فرا خواهد رسید که نام نامی اش ورد زبان دنیائیان خواهد شد واقعاً او دانسته بود که بی تردید لتا نابغه میباشد. چنانچه که حالا ثابت شد که وی نابغه بی رقیب در صدا و خواندن است.

لتا در ایام طفولیت و خورد سالی به صدای نورجهان بیگم یا ملکهء ترنم علاقه داشت و از او تقلید میکرد و به صدای سیگل عشق می ورزید. و بزودی خود او استاد کل شد و در صحنه هنر آواز خوانی چنان بیرق وراثت برافراشت که جهان موسیقی نوازان، موسیقی دانان، هنردوستان، مشتاقان صدا و الحان و غیره همه مسحور نجوا ها و ناله ها و فریاد های او شدند و دیگران را از یاد برآوردند.

لتا با صدای خداداد و الحان مافوق خوانندگان زیاده تر در خدمت اجاره داران و صاحبان کمپنی های فلم و غیره بوده و اگر وی را می گذاشتند که در اوقات فراغت مطابق میل و ذوق خویش خواندن هایش را تهیه میکرد شاید آواز او و خواندن های او شکل و رنگ دیگری می داشتند. و از کثرت خواندن های او معلوم می شود که پول پرستان هندوستانی رحمی بر لتا نکرده و وی را بحدی که توانسته اند مصروف نگهداشته و نگذاشتند که ساعاتی را در فراغت سپری نماید.

در سوانح و سرگذشت لتا بقلم آقای بهمنی آمده است که گاهی لتا پنج خواندن را در یک روز انجام داده اما میدانید که اولاً "پنج خواندن در یک روز کار آسان نبوده و خارج از قدرت یک هنرمند میباشد و دیگر اینکه این خواندن بی عیب و نقصان با سفتگی و آراستگی و پیرایش از حنجره خداداد بلند می شد و چنان آواز او در فضا اوج می گرفت که شنندگان با او در پرواز می آمدند جمع خواندن های لتا از حساب بیرون است، تعداد خواندن های مختلف ثبت شده را در بین سی تا پنجاه هزار گفته اند ولی با یقین وی سی هزار خواندن را اجرا نموده و تنها خواندن های دوگانگی او با ارواح شاد استاد محمد رفیع چهار هزار و پنجصد خواندن بالغ میگردد و چه زیبا کلمه ای را لتا به محمد رفیع نسبت میدهد. (He is so good) گویا اینکه رفیع، رفعت دارد و عالی است.

مکیش و کشور نیز هم خوان های اویند و بالاخره لتا هزاران خواندن دیگر را به انجام رسانیده که هر یک از آن ها انسان را گاهی در آسمان به پرواز می آورد و گاهی در قعر زمین فرو می برد و گاهی هم در بحر بیکران غوطه ور می سازد و انسان نمیتواند باین سادگی و یا عاجزی قلم در وصف و صفات عالی هنری حنجره خداداد لتا حقیقت مقام و اوصاف منبع او را ذکر نماید و بهتر آنست که گفته شود که خداوند او را خاص آفریده است.

در باره مقام والای هنری لتا در سرزمین هندوستان کار های ناقصی انجام یافته که یکی از آن ها کتابیست بنام (In search of Lata Mangeshker) البته در کتاب بحد توان سعی شده است که خوب باشد ولی آیا میدانید که مؤلف محترم بجای اینکه از مقام آسمانی ققنوس صفتانه هنر آواز او حرف بزند از سفر او در شیکاگو، واشنگتن دی سی و غیره آن بحث میکند که البته می تواند بکسانی که دنیا را ندیده و هندو هائیکه خارج نرفته اند اهمیت داشته باشد، اما این دانشمند نگفته که لتا چگونه نابغه بار آمد و محیط موسیقی پرور و موسیقی شناس هندوستان بر حنجره و استعداد خداداد او چه اثراتی را وارد آورده و محیط اجتماعی دوران های کودکی،

نوجوانی، جوانی و کلان سالی او چگونه با مردم سپری شده و آیا وظیفه دهندگان و صاحبان کمپنی و همکاران لتا در اجتماع چگونه مقام داشته اند و قس علی هذا؟
و معلوم است که موسیقی دانان هندوستان تا حال نتوانسته اند از مقام بلند و والای هنری لتا حکایه کنند. ولی آنچه مسلم است اینست که در حال حاضر و جهان کنونی بیش از یک و نیم بلیون انسان مشتاق شنیدن آواز لتا میباشند که صد ها هزار به صدای زیبای او عشق جانبازانه دارند.

رشتهء بر گردنم افکنده دوست
می برد هر جا که خاطر خواه اوست
نگارندهء این سطور نیز در رسالهء «لتا» سعی کرده بودم که در بارهء خصوصیات و نزاکت های خاص صدا های لتا چیزی بنویسم ولی پند حضرت حافظ را گوش دادم که میگفت:
کمند صید بهرامی بیفکن جام جم برادر
که من پیمودم ای صحرا نه بهرام است و نه گورش
حقیقت دیگر در وصف صدای لتا این است که وقتی غرق شنیدن صدای او شوند، صفات در قلوب جا می یابد و بزبان نمی آید!

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
طبعاً کسی که به کیفیت اعجازی صدای لتا درک کند در حقیقت او معنی را پی برده و ضرورت ندارد که در پی شرح آن بگردد چنانچه شاعران گوین:
از زبان دیگران درد دلم بایسد شنید
کز ضعیفی ها چونی راه سخن گم کرده ام
و! شرح و بسط شارحان مقصود را برد از میان
آنچه را ایضاح نامیدند ابهام است و بس

قابل یادآوری است که کمپنی ها تا اکنون در پستی های ویدیو ها، دی وی دی ها و سی دی هائیکه هنر لتا در آنها ثبت می باشد چهرهء ستاره های فلمی را در آن بچاپ میرسانند. و این البته نظر به قرار داد آنها است ولی اکنون اخلاقاً لزومی ندارد که دیگر از آن نوع تجارت استفاده نمایند و لازمی و حتمی است که در همه جای چهرهء اصلی خود لتا گذاشته شود.

لता همان سان که در جوانی خواندن میکرد اکنون هم صدایش به همان پیمانهء سابق نغز و دلکش است و او صاحب صدها جایزه، مدال، امتیازنامه و تحسین نامه ها شده است. کسانی که با لता دیده اند میگویند شخصیت متواضع، شکسته نفس و محترم بوده و به هر کس با احترام خاص رفتار مینماید.

عموماً خواندن های لता بی نقص و عیب می باشد، لता در خصوص خواندن ها اولاً" دو بیت را آزاد می خواند و بعد از راستی نفس به اصل می پردازد، نزاکت صدا، قلقله ها را با طمطراق، صفایی آواز تمکین، بجا ادا کردن کلمات و خواندن درست اشعار وفق دادن کلمه با صدا و غیره را مرعات میکند صد ها خواندن لता ارزش بسزا دارد ولی این چند خواندن او به اعماق قلوب اثر می اندازد.

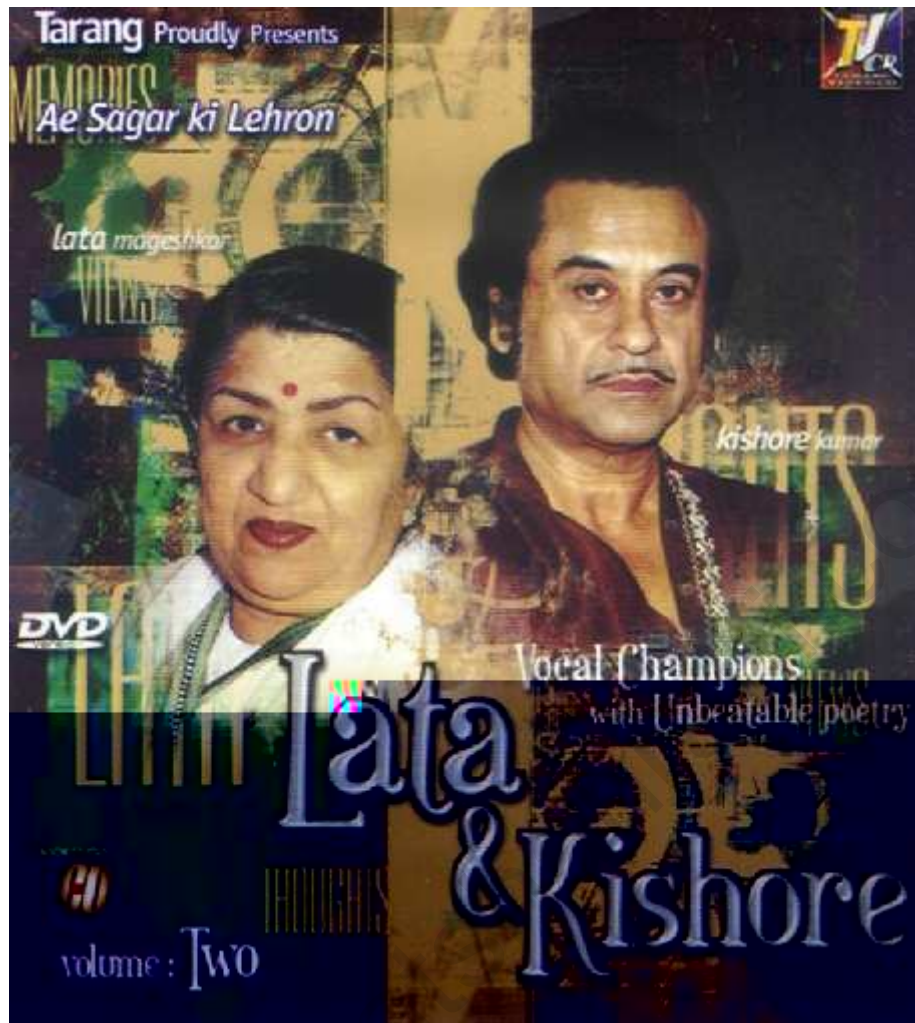
۱ - اگر بیوفا تجکھو - خدا کی قسم ۲ - نه میلیتا غم تو بربادی (لता تراژدی) و غیره. نگارندهء این سطور بیش از صد هنرمند افغانستان را اعم از نقاشان، هیکل تراشان، موسیقی نوازان و ممثلان معرفی کرده است. و اینک ناگزیر هنرمندی را بخوانندگان و بزرگان و علاقمندان موسیقی معرفی داشته است تا باشد دانسته شود که مردم افغانستان به موسیقی میدانند و هنرمند را در هر جا که است قدر میدهند چه رسد بجایی که لता از شصت سال به اینطرف بمردم افغانستان خدمان هنری کرده است.

(برای شناسایی بهتر لता به رساله لता که درین کتاب آورده شده است رجوع نمایند)

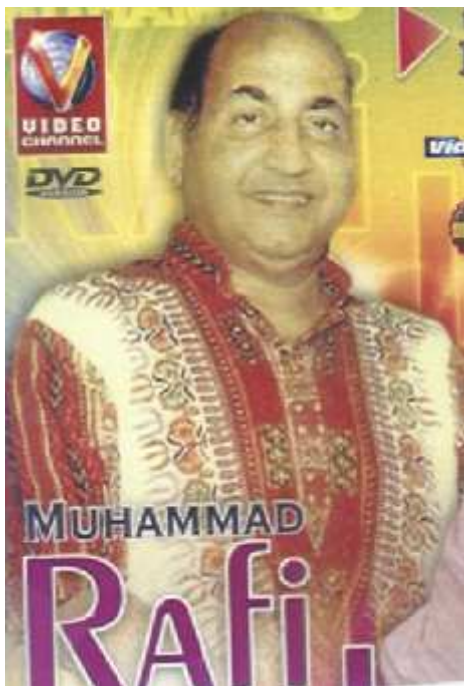
منابع:

- ۱ - In search of Lata Mangeshkar مؤلف Harish Bhimani هند.
- ۲ - حنجرهء هند، بحثی پیرامون ستارهء درخشان آسمان موسیقی شرق (مؤلف عنایت الله شهرانی، اندیانا ۲۰۰۳ م) (به همکاری خواجه انصار)
- ۳ - پیرخرابات، مؤلف، عنایت الله شهرانی، پشاور پاکستان ۲۰۰۳ م (به همکاری برهان الدین نامق)
- ۴ - ویب ساید لता
- ۵ - Lata Mangeshkar the Melody Queen, Legends
- ۶ - تماس با اشخاص صاحب صلاحیت در موسیقی و مقالات دیگر.

www.enayatshahrani.com



دو هنرمند بی نظیر هندوستان لتا و کشور



استاد محمد رفیع هنرمند بزرگ هندوستان



مکیش هنرمند بزرگ هندوستان



استاد امجد علی خان هنرمند بزرگ هند در اندیانا سال ۲۰۰۵ میلادی

بخوان لتا

ای بلبل خجستهء باغ جهان لتا
هر نغمهء تو پیک دل است و پیام مهر
مرغان هند لانه بهر شاخ ساختند
بس نغمه ها و قافله ها در پیت روان
تعریف تو چه گویم و وصف چسان کنم
«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق»
آواز تست منبع الهمام مرد و زن
تنها نه ای تو شهره و هر دل عزیز هند
نازم به طلعت و به رفیع و مکیش لیک
از نور دیده فرش قدوم تو می کنیم
دیدار تست مطلب ما از کرم بیا

طوطی خوش ترانهء هندوستان لتا
از سوی دوستان طرف دوستان لتا
برتر بود ترا زهمه آشیان لتا
هستی تو تک سوار درین کاروان لتا
حاجت نمانده است عیان رابیان لتا
نام تو هست چون هنرت جاودان لتا
هند است بیتو پیکرهء بی زبان لتا
آوازهء تو رفته کران تا کران لتا
داری مقام برتری در این میان لتا
تشریف اگر بیاری به افغانستان لتا
یا لطف کن مرا طرف خود بخوان لتا

اُردوست گرچه قالب خوب صدای تو

باری به فارسی دری هم بخوان لتا

«عبدالحی آرین پور ولوالجی»

دو کتاب تازه در جهان هنر

تألیف استاد شهرانی

یقیناً "مطالعین گرامی با نوشته ها و تألیفات استاد گرامی داکتر عنایت الله شهرانی، خاصتاً" در معرفی هنرمندان، ادبا و شعرای افغانستان و جهان آشنا خواهند بود، داکتر شهرانی که در تحریر زندگینامه ها (بیوگرافی) شخصیت های شهیر جهان هنر، نقاشان، موسیقی دانها، درامه نویسان و نخبگان شعر و ادب. . . و دانشمندان و پژوهشگران موضوعات اجتماعی و دانش تاریخی گسترده و همه جانبه دارد در همین تازگی دو اثر جدیدش را به نشر سپرده است که اولی تحت عنوان استاد قاسم افغان «پیر خرابات» و دومی بنام «حجره هند» یا ستاره درخشان آسمان موسیقی شرق، لتا منگیشکر در دیار هجرت برشتهء تحریر آورده است.

داکتر شهرانی در مقدمهء کتاب اولی علاوه بر حاصل پژوهش خود یک سلسله گفتار و نوشته های سایر علاقمندان و نویسندگان را که در معرفی شخصیت بزرگ و نستوه قاسم افغان و تجلیل سالگرد و آثار آن موسیقی دان شهیر وطن برشتهء تحریر آمده چنین مینویسد: (استاد قاسم افغان که یک هنرمند واقعی بود شأن و دربار های مختلف را دیده و ملاقات کرده بود امروز نه تنها بنام او کتابها و مقالات زیادی تهیه می گردد بلکه در بارهء موسیقی شناسی، غزلخوانی، نکته دانی و وقت شناسی او نیز داستانهایی را به حکایه میگیرند و او را بنام پیر خرابات و استاد نابغه میخوانند، ولی در بارهء شاهانیکه او ملاقات کرده و در دربارهایشان هنرنمایی کرده است، نه فقط از آنها به خوبی یاد نمیکنند بلکه طرف انتقاد نیز میباشند. . .). داکتر شهرانی همچنان در مقدمهء این اثر خود نویسندگان، پژوهشگران و هنرمندانی که در تهیه مواد، کتاب و عکس های تاریخی آن همکاری نموده اند با قدردانی نام برده، خاصتاً از نویسنده و واقعه نگار پر معلومات وطن آقای دگروال ناصر پورن قاسمی نواسهء استاد قاسم افغان که وی اسناد و مؤخذ زیادی را از آلمان فرستاده و فوتو های تاریخی فامیل هنرمند قاسمی را بدسترس مؤلف گرامی گذاشته است.

استاد داکتر عنایت الله شهرانی در بخش چهارم کتاب تمامی اعضای هنرمند فامیل استاد قاسم افغان را نیز زیر عنوان (قاسمیان) معرفی نموده و در اخیر عکس های ارزشمند تاریخی عصر استاد قاسم افغان را بچاپ رسانیده است. در صفحه ۱۳۰ این کتاب مستند و مصور و پر محتوا شعر مقبول مرحوم نجف علی نباتی در رثای استاد قاسم جلب نظر میکند که چند مصراع آن چنین است:

ای وطن خرم و سرسبز گلستان تو باد

نیروی شیر به بازوی جوانان تو باد
 شرف نام نکو قسمت پیران تو باد
 شاد مان خاطر اولاد قدردان تو باد
 که ز پیران فداکار گهی یاد کنند
 از ره لطف و کرم خاطر شان شاد کنند
 احترام است زیک پیر غزلخوان امشب
 قدر دانی شد از قاسم افغان امشب
 افتخار است به استاد سخندان امشب
 در نظر میخورد هر گوشه چراغان امشب
 قدر از خدمت ارباب هنرکار نکوست
 قدر از خدمت او باعث دلگرمی اوست
 تا که استاد هنرمند بشد نغمه سرا
 کرد طرز نوی ایجاد به موسیقی ما
 سبک وی گشت پسندیده هر شاه و گدا
 کرد تعقیب همه اهل هنر سبک او را
 شمعی از نغمه خود در چمن برافروخت
 سبق ناله بمرغان خوش الحان آموخت

داکتر عنایت الله شهرانی در مقدمه اثر دومی خود «حنجره هند» یا (لتا) اعجوبهء زمان ابتدا از گنجینه های تاریخی، هنری و عنعنوی و عقیدوی هند سخن بمیان آورده و با ذکر این شعر شیخ سعدی شیرازی که گفته است:

سعدی از پرده عشاق چه خوش می نالد
 تُرک من پرده برانداز که هندوی توام

چنین مینویسد: «خیلی دلچسپ است که نژاد هندی را با آئین هندی آمیخته اند - وقتی میگوئیم که آن شخص هندو است، گویا اینکه او هم از هندوستان است و هم از آئین هندی پیروی میکنند. . .

هندوستان جایگاه بلندی را در تمدن و فرهنگ کهن بشر بخود تخصیص داده است که رشته های ثقافت و مدنیت آن تا عمق بیشتر از چهار هزار سال امتداد میابد. . . کلمه بودا (بودها) از کلمه سانسکریت گرفته شده و به معنی هوشیار و آگاه است. بودا در قرن ششم قبل از میلاد

ظهور کرد در اوایل حیات عادی و خاصیت شهزادگی داشت اما به مشاهده مظلومیت و بیچارگی بشر، دل سوزانید و ترک دنیا کرد و در کوه ها متواری و گوشه نشینی ها نمود تا الهاماتی یافت و آئینی را از مشاهده نوری که برایش پدیدار گشت، در میان مردم هند مروج گردانید . . .

داکتر شهرانی در همین راستا از بزرگان و نخبگان و بشردوستان هند رابندرناث تاگور و مهاتما گاندی یاد کرده است و وقتی به نام لتا منگیشکر میرسد میگوید:

(اما لتا بخاطری بزرگتر از هند است که پیروان و شیفتگان صدای معجزه آمیزش از جمع بودائیت ها و هندو ها در سراسر جهان بیشتر است اگر جمع مسلمانان آسیای مرکزی را تا کناره های قاره استرالیا و فارسی زبانان، ترکی زبانان و ده ها گویندگان زبانهای مختلف دیگر را بصورت کل در حساب آوریم و نیز دوستداران او را در غرب در جمع آنها بیافزاییم، (لتا) ملکه مستقل بیشتر از نیم نفوس دنیا میگردد. . . پادشاهان و ملکه ها کشورگشایی ها میکنند و کار های طاقت فرسا را بر همنوعانشان تحمیل میدارند، ولی لتا این ملکه ترنم، این ملکه جهانی یا این لتای بی همتا از طریق قلب و سوز عشق پاک دنیا را تسخیر کرده و جهانیان را گرویده و مفتون خود گردانیده است. . .

ای کاش تا بشر بود، لتا زنده میبود و با نواهای دل انگیزش نه تنها دل و احساس انسانهای روی زمین که دل سنگ و جماد را نیز نوازش میداد و نرم میکرد، ولی دردا که در فرجام روزی هموطنانش جسد بی روح لتا را نیز خواهند سوخت و ذرات خاکستر او را به دست باد سپرد، ولی یاد و خاطره او را نمیتوان بیاد فراموشی داد و نام او را نمیتوان از صحیفه روزگار زدود و صدای او را که تا قیام قیامت در زیر این چرخ نیلگون در انعکاس خواهد بود، نمیتوان خاموش ساخت.

استاد عنایت الله شهرانی در صفحه دهم اثرش در توصیف صدای دلنواز لتا و ترنم معجزه آسایش و اینکه در چندین لهجه و لسان گوناگون سرزمین پهناور و هنرپرور هند آشنایی دارد، چنین مینویسد: (لتا را گفتند که به بیست زبان و لهجه نیم قاره هند خواندن کرده است و نگارنده که به زبان موزون و آهنگیز اردو آگاهی کمی داردو البته که آنهم بزور زبانهای فارسی، عربی و ترکی میباشد، سخت به خواندنیهای اردوی لتا غرق حیرت می شود غلغله و صورت گفتار آهنگیز او بحدی عالی است که دست روح و روان را گرفته به آسمانهای معنی و تجرد و صفا میبرد، لتا نخست اشعارش را در سینه پراز درد و احساس میسپارد و بعد از آنکه در آن صندوقچه اسرار پالش یافت و صیقل خورد و در کوره سوزان سینه اودوب شد، آنرا

با هزار هنرنمایی و ناز و تمکین از حنجره برون میآورد تا گوش روان شنوندگانش را نوازش دهد، شنوندگانیکه خود را مسحور هنر او می یابند و او از دیدن حالت آنها مست تر میشود و پرقدرد تر! ...

... حال میدانم و می فهمم که لتا (در هنر موسیقی و سرود) نابغه است و او را با فطرت آفریده اند و ابوالمعانی بیدل که هموطن لتا و از نسل بابری است بیتی سروده که در مورد لتا صدق میکند:

فطرت بیدل همان آئینهء معجزه نماست

هر سخن کز خامه اش میجوشد الهام است و بس

داکتر عنایت الله شهرانی در صفحات اخیر اثرش زندگینامه یا بیوگرافی مفصل لتا منگیشکر را در سالهای برازنده و درخشان و افتخار آفرین زندگی هنری اش برشتهء تحریر آورده و این شعر حافظ را برایش ارمغان داده:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بهرحال این معرفی مختصر اثر ممتاز و پرانگیزه و روح افزای استاد عنایت الله شهرانی را در حق یک هنرمند بی همتا و ملکهء قلبها و انعکاس دهندهء عشق ها و زیبایی های طبیعت و انسان و ملکوت یا جملات صفحات اخیر مؤلف عزیز و شعر مولانای بلخی در سردفتر اثرش خاتمه میدهم:

(لتا خاطرهء شیرین تاریخ معاصر هنر در جهان است و نامش تا که دنیا وجود دارد و تا وقتی که امواج صوتی در حرکت است وجود خواهد داشت. ...)

ما ز دریایم و دریا میرویم

ما ز بالائیم و بالا میرویم

ملکه قلبها

(لتا منگیشکر)

وقتیکه انسان نوای دلپذیر لتا را می شنود روح انسان ازین خاکدان به
اوج آسمانها پرواز میکند و شعر مولانای روم را بخاطر می آورد:

ما ز دریا ییم و دریا میرویم
ما ز بالا ئیم و بالا میرویم

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

(مولوی)

از سالهای زیادی باین سو سعی داشتم که در بارهء اعجوبهء زمان «لتا منگیشکر» چند کلمهء
بنویسم اگرچه کنون هم آمادگی نوشتن را در بارهء او که شایستگی اش راداشته باشد ندارم، با
آنهم در صاعقهء علاقه به موسیقی نتوانستم بیشتر از این انتظار بکشم، دل بدریا داده عزم جزم
کردم که بالاخره باید چیزی نوشت.

با احترامی که به «هندوستان» دارم چه زیبا می بود که این کشور را بنام «لتا» مسمی میکردند.
اینکه روح لتا از نظر تناسخیان از چه کسی به بدن نحیف و جذاب صاحب حنجرهء طلایی او
آمده سخت مشکل است که جواب بدهم، کسی چه میداند که شاید روح یکی از آلهه های
یونان و روم و هند قدیم در وی حلول کرده باشد. به هر حال نمیخواهم به معتقدات آن هنرمند



نابغه و هنگامه برانگیز دوران تبصره نمایم، نشود که آن «معجزه خداوندی» از آن در تأمل بافتد حضرت شیخ اجل سعدی شیرازی که او را افصح المتکلمین خوانند، در باره هندو دختر نازنین یا لتا چنین گفته است: سعدی از پرده عشاق چه خوش می «نالد»

«ترک» من پرده برانداز که «هندوی» توام

خیلی دلچسپ است که نژاد هندی را با آئین هندی آمیخته اند، وقتی میگوئیم که آن شخص هندو است گویا اینکه او هم از هندوستان است و هم از آئین هندی پیروی میکند. و «هندو» ذو معنین است و هندو ها از اولاد «حام» فرزند نوح نبی میباشند.

هندوستان از دیدگاه ما شرقی ها سرزمینی مملو از سحر و اسرار است.

«بهاراته» از اسمای کهن هندوستان بشمار می رود. همانطوری که عراق را بمعنی کناره رود دجله معنی کرده اند، هند را که در اوستا «هندو» گویند در سانسکریت سیند و بمعنی نهر، جویبار یا دریای سیند و یا اطراف و گردادگرد دریای سیند معنی کرده اند.

«هندوستان» یا سرزمین هندو ها عبارت از کشور های پاکستان، بنگله دیش و هندوستان است که بخاطر کثرت مردم و وسعتش آنرا شبه قاره نیز میگویند.

هندوستان جایگاه بلندی را در تمدن و فرهنگ کهن بشر بخود تخصیص داده است که ریشه های ثقافت و مدنیت آن تا عمق بیشتر از چهار هزار سال امتداد می یابد.

هندو ها از قدیم الزمان در باره انسان و حیوان مطالعات زیادی نموده اند که کتاب «کلیله و دمنه» شاهد این اهتمام است. کلیله و دمنه یکی از آثار معتبر سیاسی ادبی جهان کهن است که قهرمانان صحنه های نمایشی آن بهایم و وحوش و سباع و حشرات میباشند گویا اینکه هندو های زاهد و عالم، زبان آنها را میدانستند و کتاب مذکور گرفته شده از نتایج آن مطالعات و معلومات.

کلمه «مرتاض» به ریاضت کشان هند و از زمانه های قدیم تا این دم اطلاق میشود و آنها کسانی اند که نفس را تابع خود ساخته و در عبادات توجه خاصی مبذول داشته و در تحصیل علم و هنر رنجهای فراوانی را متحمل میشوند و از همین رو پهنای دانش شان از وسعت زیادی برخوردار است که دایره بهایم و سباع و حشرات نیز در آن داخل می شود.

کلمه بودا (بودها) از کلمه سانسکریت گرفته شده، بمعنی هوشیار و آگاه است. بودای بزرگ در قرن ششم قبل از میلاد ظهور کرد، در اوایل حیات عادی و خاصیت شهزادگی داشت، اما با مشاهده مظلومیت و بیچارگی بشر دل سوزانید و ترک دنیا کرد و در کوه ها متواری و گوشه نشینی ها نمود تا بالاخره نوری بمقابل چشمانش متجلی شد و از آن «نور» الهامات یافت و آئینی

را از مشاهده آن نور در میان مردم هند مروج گردانید. بودا گفت زندگی خود رنج و منشاء رنج آزادی نفس میباشد و اگر آرزوی نفس زایل گردد رنج پایان میرسد. و سلوک و طریقت راه زایل ساختن آرزوی نفس است. ارکان طریقت و یا راه رسیدن به هدف از نگاه بودا این است: «اعتقاد درست، کوشش درست، اندیشه درست، فلسفه و حال درست و غایت مرد دیندار آنستکه از وجود به نیرو انا یا عدم زندگی سعادت آمیز پناه ببرد و فرد انسانی مرکب از عناصری است که قبل از او بوده است و هنگام مرگش از هم جدا می شوند ولی باز ممکن است به نحو مشابه بیکدیگر پیوندند.»

حالا بودیزم یا آئین معروف و جهان شمول بودا در سرتاسر دنیا نشأت یافته که هر کشور یا منطقه و یا طایفه با تعبیرات و تفسیرات خاص به بودا عبادت میکنند. (استفاده از فرهنگ دهخدا) بار ها هندوستان بزرگ صید، صیادان شده ولی چون تمدن و ثقافت غنی و پر اثر داشته بالاخره خود صیادان و استعمارگران در هند هضم شده و صید ثقافت قوی هند گشتند و با این محاسبه هندوستان هیچ وقت مستعمره نبوده و مستقلانه حیات بسر برده است.

هر کسیکه از کشور هند است خواه هندو باشد، خواه مسلمان و یا مذاهب دیگر خود را هندوستانی میگوید چونکه مملکت هندوستان از خود دارای حدود اربعه میباشد ولی معتقدان مذهب هندی در محدوده هندوستان قرار ندارند و در شرق و غرب از آن دین پیروی میگردد. همچنان است آئین بودا که پیروانش از شمار بیرون هستند ولی پیروان این آئین ها زمانی از بودا و هندی سخن میگویند که در معبد و عبادتگاه ها میروند و یا زمانی هم در کتاب ها مراجعه کرده و نام های این دو آئین را بیاد می آورند.

رابندر نات تاگور با همه کتاب هایش و یا رساله گیتانجلی یا سرود نیایش از انسانهای کم نظیر کلکتهء لتا است و کسی است که داستان معروف «کابلی والا» را نگاشته است. مهاتما گاندی جی که هم بشر دوست جهان است، تنها نامش را در بعضی اوقات در کتاب ها یاد میکنند و از خدمات و دلسوزی های او به بشر خاصاً انسانهای مظلوم نیم قاره یاد آوری ها و تقدیرات مینمایند و «مادر تریسه» هم یکی از بغل پرورده های هند میباشد.

اما لتا بخاطری بزرگتر از هند است که پیروان و شیفتگان صدای معجزه آمیزش از جمع بودیست ها و هندو ها بیشتر است. اگر جمع مسلمانان آسیای مرکزی را تا کناره های قاره استرالیا و فارسی زبانان، پشتو زبانان، ترکی زبانان و ده ها گویندگان زبان های مختلف دیگر بصورت کل در حساب آوریم و نیز دوستداران او را در غرب در جمع آن بیفزاییم، لتا ملکهء مستقل بیشتر از نیم نفوس دنیا میگردد.

از پارسی و تازی و از هندو و از ترک
وز سندی و رومی و زبحری همه یکسر «ناصر خسرو»
شاعران پارسی گوی در باره هند چنین میگویند:

فرستادگان باز گشتند شاد
همان قاصد پیر هندو نژاد
مدتی از نیل خم آسمان
نیل کرد به هندوستان «نظامی»

آن شنیدستی که در هندوستان
دید دانائی گروهی دوستان «مولوی»

از نظاره موی را جایی که هر موئی مرا
طوطی گویاست کز هندوستان آورده ام «خاقانی»

گر از کابل و زابل و مرز هند
شود روی گیتی چو چینی پرند «فردوسی»

هم بر آتش زهند و چین و بغداد آمده
ماه ذی القعدة بر روی دجله تابان دیده اند «خاقانی»
لتا ملکهء حقیقی است و او بخاطر شوهر پادشاهش، ملکه نشده تا او را ملکهء فلان ملک نام
بگذارند، بلکه ملکه ای است که الحان خداداد و نبوغ ذاتی و صدای معجزه آسایش با
ستاره بختی که خدا برایش ارزانی نموده مقام ستارهء ترنم شرق را بدست آورده است که
هزاران ملکهء دنیا با مقایسه به لتا همچون زنان عادی جهان معلوم میشوند و طوری که گفته آمد
آیا در این گیتی هنرمندی است که زیاده تر از لتا طرفدار و پیرو و شیفته داشته باشد.
پادشاهان و ملکه ها کشور گشائی میکنند و کارهای طاقت فرسا را بر همنوعان شان تحمیل
میدارند ولی لتا این ملکهء جهانی یا «لتای بی همتا» از طریق قلب و سوز عشق پاک دنیا را
تسخیر کرده و جهانیان را گرویده و مفتون خود گردانیده است.

بناء به سختی باور خواهیم کرد که چون لتا در گذشته با نبوغ ذاتی و بی نظیر آفریده شده باشد و بی تردید میتوان گفت که شبیه او در آینده نیز یافت نخواهد شد. الغیب عندالله.

لتا موجودی نیست که با وصف نگارنده و یا امثال او محتاج باشد و این حقیقتی است که نیاز به گفتن ندارد زیرا بیش از دو بلیون انسان به صدای دلکش و جذاب او با عشق آتشین گوش فرا میدهند و سرزمین دلهای شانرا با قطرات باران عشق فرود آمده از آسمان لتا سیراب میکنند. شنیده ام که فریفتگان و عاشقان دلباخته آهنگهای دلنشین لتا میگویند: خدا سوز ساز لتا را تا قیامت در سینه های مان نگهدارد تا آنکه با آن سوز و ساز سوخته و خاکستر گردیم. عرفی شیرازی در بارهء شخصیتهای بزرگی که فراتر از محدودهء جغرافیایی و فرهنگی شان امتداد یافته اند، چنین میگوید:

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به « زمزم » شوید و هندو بسوزاند

ای بسا ملیون ها انسانی که پیش از تولد لتا صدای او را نا شنیده رفتند. ای کاش خداوند قطره ای از آب حیات را به حنجرهء لتای بی همتا که خود آفریده است می ریخت که تا بشر بود او زنده می بود و با نواهای دل انگیزش نه تنها دل و احساس انسانهای روی زمین که دل سنگ و جماد را نیز نوازش میداد و نرم میکرد. ولی دردا که هموطنان هندوی لتا روزی جسد ناتوان ولی جذاب و سحر انگیز او را به دست آتش خواهند سپرد. جسد بیروح لتا را میتوان سوخت و ذرات خاکستر او را به دست باد سپرد ولی یاد او را نمیتوان به باد فراموشی داد و نام او را نمیتوان از صحیفهء روزگار زدود و صدای او را که تا قیام قیامت در زیر این چرخ نیلگون در انعکاس خواهد بود، نمیتوان خاموش ساخت.

سرگذشت لتا شبیه به مرغ افسانوی ققنس است؛ زیرا میگویند که مرغ ققنس که در آسمان حیات بسر می برد در هر صد سال یکدانه تخم میگذارد و تخم او از آشیانهء آسمانی اش بسوی زمین فرو می غلتد و پس از طی نمودن راه دور و دراز آسمان و زمین، هنگامی که بزمین نزدیک میشود، ققنس تخم می شکند و چوچه ای از داخل آن بیرون می جهد و در همان لحظه به پرواز آمده و در فضای بیکران آسمان اوج می گیرد تا خود را به آشیانهء مادرش برساند. اما سرنوشت ققنس از این قرار است که قبل از آنکه مرگ بسراغش رسد، از آشیانهء آسمانی اش به زمین فرود آمده و چون زمین با خون موجودات رنگین است و ققنس هم میداند که جای مرگ و کشتارگاه همین زمین است، لذا روز و شب خود را در جمع آوری هیزم سپری میکند، آنگاه که دانست هیزم به درجهء کفایت رسیده بداخل انبار هیزم جا گرفته نغمه سرایی میکند و

سپس چنان به سرعت پر می زند که از تماس بالهایش با هیزم آتشی شعله ور می شود و ققنس را طعمهء خود می سازد. چه کسی میداند آتش زدن اجساد مردگان که متداول هندوان است ریشه در همین حکایت داشته باشد. میگویند در لحظه ای که ققنس آتش می گیرد به نغمه سرایی آغاز میکند و چنان می سراید که از صد سوراخ منقار آن صد نوع صدا بیرون میشود. بالاخره از خواندن های زیاد بوجد می آید و چنان پر میزند که از هوش بیهوش میشود و در عالم خمار و مدهوشی در قعر آتش میسوزد و از سوختن رنج نبرده بلکه لذت می برد.

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم پخته شدم سوختم

یک تعداد مردم که ققنس را سیمرغ هم می گویند، فکر میشود که لتا هم به مانند سیمرغ، پرنده خوشخوان و غزل سراسر و دلچسپ تر اینکه لتا هندو است و سرنوشت آخری اش سوزاندن جسد اوست و طوریکه گفته شد لتا از آسمان به زمین آمده و نغمه سرایی کرده و بالاخره . . .

پدر بوده در ناز و خز و پرند

مرا برده سیمرغ در کوه هند

لتا ملکه صدا و هم ملکهء صدا است زیرا آدمیان روی زمین چنان صدای را تا کنون نشنیده اند که او با خاصیت خاص خدا دادگی آفریده شده و در این باره حافظ لسان الغیب فرموده:

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

در بیت پائین که رابطه به استعداد و صدای اعجازی لتا دارد چنین میخوانیم:

چو استعداد نبود کار از اعجاز نگشاید

مسیحا کی تواند کرد بینا چشم سوزن را

از نتیجهء هردو بیت بالا چنین مفاد بدست می آید که لتا داد خدا و معجزه حق است، لتا غزل می خواند و غزل های نغز و رنگین و صوفیانه و عارفانه، وارستگی لتا در آن است که شعر اولاً "در قلبش جا می یابد و بعداً" با سفتگی و آرایش از گلایش معجزه آسا میراید و هزار در صد بی نقص می برآید. صدایش در فضای زمین و زمان و آسمان پخش می شود و چه میدانم که پرندگان و دیگر موجودات حیه و جمادات از آن چقدر لذت می برند، ای بسا سنگهای خارا که با داشتن اندیشه های عمیق موسیقی از شنیدن صدای لتا خاک شده و از آنها گل های لاله روئیده باشند.

در بهاران کی شود سرسبز سنگ

خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ

اینکه چقدر موجود حیه و جمادات، سنگ ها و کوها و بیابانها و دشت ها از شنیدن صدای لتا با او انباز و هم آواز می شوند خداوند میداند و بس.

کجاستند بزرگان شرق مولانا جلال الدین بلخی (خداوندگار بلخ)، خواجه شمس الدین محمد حافظ (لسان الغیب)، امیر خسرو بلخی ثم دهلوی (سلطان الشعرا) و مولانا عبدالرحمن جامی (خاتم الشعرا) و غیره که به شنیدن صدای خوش و دلنواز از لتا سبک شعر و نسج کلامشانرا به سیاق و روش آوازخوانی لتا تهیه میکردند و شاید هم حافظ « ترکان سمرقندی و سیاه چشمان کشمیری » را بگونه دیگر بایست می سرود.

کجا است طوطی هند امیر خسرو و کجا است معلم ثانی ابو نصر فارابی که کتاب های موسیقی شان را از صدای لتا الهام میگرفتند و قوانین طرب شان را به شرقیان ابلاغ می داشتند. در وقت تحریر کتاب های موسیقی این دو بزرگ مرد موسیقی روح لتا در سرتاسر دنیا به پرواز بود و موقع آنرا نداشت که بر آنها درس صدا میداد، در آنوقت روح لتا یا گل معطر بشری غرق مطالعه روان بشری و فضای زمین و آسمان بود و منتظر آن بود که بقدرت خداوندی از حالت صعود به زمین نزول فرماید، زیرا که او بی فرمان طبیعت نمیتوانست به خودی خود و اختیارش نازل شود، و روح او منتظر بدنی بود که در آن خوش باشد و جا گیرد که اینک روح و بدن او یکی شده اند و در این دنیا هنگامه ها برپا میدارند.

لتا را گفتند که به بیست زبان و لهجه نیم قاره هند خواندن کرده است و نگارنده که بزبان موزون و آهنگین اردو آگاهی کمی دارد و البته که آن هم بزور زبانهای فارسی، عربی و ترکی میباشد، سخت به خواندنیهای اردویش غرق حیرت می شود. قلقله و صورت گفتار آهنگین او بحدی عالی است که دست روح را گرفته به آسمانهای معنی و تجرد و صفا می برد. لتا نخست اشعارش را در سینهء پر از درد می سپارد و بعد از آنکه در آن صندوقچهء اسرار پالش یافت وصیقل خورد و در کورهء سوزان سینهء او ذوب شد آنرا با هزار هنرنمائی و ناز و تمکین از حنجره بیرون می آورد تا گوش و روان شنوندگانش را نوازش دهد. شنوندگانی که خود را مسحور هنر او می یابند و او از دیدن حالت آنها مست تر میشود و پر انرژی تر.

مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد

غنچهء سرمست بلبل را به گفتار آورد

من از معنی اصلی و وجه تسمیهء «اردو» یاد نمیکنم، بخاطر اینکه «اردو» به معنی ارتش چندان زیبایی ای ندارد و معنی که من به اردو میدهم بمعنی «شیر و شکر» است، زیرا مادر این زبان هندی است و پدرش فارسی میباشد که بگفتهء فردوسی پدر در بال سیمرخ سواران در کوه هند.

آمده و از جفت هردو «اردو» تولد شده که همه شیرینی های خود را به طفل محبوب شان «لتا» بخشیده اند.

نام دیگر این زبان «ریخته» است و خداوند روح جهانگیر پادشاه بابری را شاد داشته باشد که بزبان اردو توجه خاصی نشان داد و آنرا رسمی شناخت و نواسهء او دارا شکوه قادری با مطالعهء آثار هندوان قیامتی و هنگامه ای را در نیم قارهء هند برپا کرد و فلسفه های عرفانی هندی را با اسلام مقایسه نمود و همین زبان اردو شهرت لتا را ده ها چند بلند برد.

این نگارنده که تا هنوز دست کم در مورد یکصد هنرمند تحقیق نموده و به چاپ رسانیده ام، به جرئت میتوانم ادعا کنم که هیچ هنرمندی را چون لتا نیافته ام و مقام شامخ هنری او بحدی بر سرم اثر انداخته که ناگزیرم بگویم:

«انتخاب ما زخوبان یک گل اندام است و بس»

و یا اینکه:

خوبرویان جهان آئینهء حسن خداست

نیست ممکن که نظر جانب ایشان نشود

و یا اینکه:

حسن مه رویان اگر بد بودی ایزد در کلام

اینقدر در سورهء یوسف چرا پیچیده است

من نمیگویم که در موسیقی وارد بوده و تخصص دارم تنها تخصص فرعی من هنر های زیبا است و تا حال سه کتاب در موسیقی نوشته ام ولی آن سوابق به شناسایی صدای لتا بسیار کمک نکرده است، صدای لتا را به اثر دقت و گوش فرا دهی دریافتم که دیگر مانند او هنرمندی وجود نخواهد داشت و از آنست که قضاوت من را شاید مردم فکر کنند که مجنون صفتانه است و من یقین دارم که ملیونها انسان با شنیدن صدای دلکش لتا با من هم عقیده خواهند بود. طوریکه گفته آمد اینجانب به اثر دقت و گوش گیری عمیق نبوغ لتا را دریافته ام و نه به اثر تبلیغ و یا تشویق دیگران و محبت به صدای لتا علل زیاد دارد که یکی از آنها الهام است. در روزگاران قدیم هندوستان بدورهء شاه جهان، جهان آراء بیگم (دختر شاه جهان و خواهر داراشکوه) میخواست که مرید ملا شاه بدخشی شود و او را از نزدیک زیارت کند ولی ملا شاه بدخشی او را نمی پذیرفت لهذا این پیام را برایش فرستاد:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوی خدایی بکنم

از آنست که ملا شاه بدخشی او را می پذیرد و من هم که بدخشی الاصل و در سرزمین لعل و لاجورد چشم به جهان گشوده ام امیدوارم که روزی به دیدار این دختر حنجره طلائی یا ملکهء ترنم شرق نایل آیم و احترامات خاص خود را بجا سازم چونکه هنرمند در جامعه مقام والا دارد. در نیمهء اول دههء هفتاد میلادی اینجانب منحیث گست پروفیسور مهمان وزیرء کلتور هندوستان بودم ایکاش در آن وقت با لتا آشنائی حاصل میشد، ولی متأسفانه در آن وقت بمقام والای هنری لتا وارد نبودم و حالا میدانم و میفهمم که او نابغه است و او را با فطرت آفریده اند و او دختر فطرت است و ابوالمعانی بیدل که هموطن لتا و از نسل بابری است بیتی سروده که در مورد لتا صدق میکند:

فطرت بیدل همان آئینهء معجز نماست

هر سخن کز خامه اش میجوشد الهام است و بس

پس به لتا آن دختر فطرت بیدل سه کلمهء «فطرت»، «معجزه» و «الهام» را نسبت داده است که الحق در وجود لتا تحقق داشته و می پیوندد و هر سه کلمه در «حنجره» لتا تمرکز مینمایند. باز بیدل سه کلمهء دیگر را در رابطه با لتا میگوید که عموماً عدد سه را شگون خوب می شمارند:

فطرتم ریخت برون شور وجوب و امکان

این دو تمثال در آئینهء من بود مدام

یعنی «وجوب»، «امکان» و «آئینه» در وجود لتا ریخته شده است.

بی جای نخواهد بود که در بارهء قدامت معارف و موسیقی هند از کتاب زین الاخبار گردیزی و از ابو عبدالله جیهانی نقل کنم تا باشد که خوانندگان بدانند که هندوستان ثقافتی داشته است بسیار قدیم و غنی:

«... اما مردمان هندوستان، مردمانی حاذق و هوشیار و زیرک باشند و کارهای نغز و باریک کنند و از میان ایشان دانایان بسیار بیرون آیند، بخاصه اندر ولایت کشمیر» (ص ۶۱۲). «... چند الان باشند و ایشان خداوندان الحان باشند و شغلها، سیاست ایشان کنند و ایشان را زنان نکو باشند و اگر برهمنی بر آن زنها عاشق شود او را از جملهء دینداران بیرون کنند و از جملهء برهمنان نشمرند و بدین سبب کس را با چندالان آسیب نرسد. و این چندالان همیروند و اندر دست مکی دارند و اندر سر آن چوب حلقه و اندر آن حلقه، حلقه های خرد افکنده و بدان چوب اشارت همیکند تا مردمان ببینند و آن آواز حلقه ها بشنوند از راه بر جای شوند تا آسیب نرسد بر ایشان» (ص ۶۱۴) از گفتار فوق دانسته میشود که موسیقی نوازان در هند قدیم دارای مقام و احترام خاص بودند و از آنست که علم موسیقی در هند انکشاف زیاد کرد و مردم بدان

آشنا شدند. و باز گویند: «... علم حساب و مساحت و هندسه و نجوم که دانش و بستگی ایشان اندرین باب بر حدی است که نتوان گفت که آن نه کار مردم باشد و علم الحان و بازی ساختن آله های شادی درود های عجایب را بجنابند که هر چه صعب تر بگردد هیچ اندام دیگر نجنبند. و انواع سلاحها نهاده اند بسیار و ساز های حرب ساخته اند، چون بوق و دهل و طبل و چنبر هایی نهاده اند که آواز فجیع و هایل از وی بیابند، چون بانگ فیل و یا بانگ شیر، و نیز چنانکه هر کس بشنود مدهوش گردد و فرع و رعب اندر دل او آید از آن بانگ و باز رودهایی که از بهر طرب و سماع ساخته اند و این مردمان که چنین چیز ها می سازند اندر مشرق هندوستان باشند و ایشانرا کامروت گویند و چنان چیزی سازند که هر کس او را ببیند و یا بشنود اقرار کند که ایشان مردمان نیند بلکه پریانند و شهر هایی که اندر این عجایبها سازند و باشد از ولایت قندهار است (منظور او گندهارا میباشد) بر جانب کشمیر و دیگر ولایت گنگ و از شهر ها یکی جلندهر است که اندر ولایت اوھلیله و بليله و دار خاشاک بسیار باشد» (ص ۶۱۶)

همچنان است در علم طب و نجوم که هندو ها را در تاریخ و تاریخ کهن تمدن بخوبی معرفی میدارد و تاریخ شانرا کهن وانمود میکند. خیلی دلچسپ است که عبدالحی گردیزی در این یادداشت میگوید که: ایشان مردمان نیند بلکه «پریانند» که در حقیقت گفتهء ما را دربارهء لتا ثابت میسازد که میگویم شاید لتا از جنس انسان نباشد و اینک نهصد سال پیش علمای افغانستان از جمله گردیزی این حقیقت را بر زبان آورده بود.

خلاصهء سوانح و سرگذشت لتا متخلص به منگیشکر:

در خانوادهء یکی از هنرمندان محلی هندوستان بنام منگیشکر طفلی بدنیا آمد که در آغاز اسمش را (Hema) (هیمما) گذاشتند و بعداً به لتا تبدیلش نمودند ولی پدرش که او را به قیمت جان دوست میداشت بنام (Hridya) (هریدیا) یاد میکرد.

از مقام عالی لتا در جهان کنونی موسیقی چنین استنباط میشود که نوری در پیشانی های اجدادش ثم به ثم از پدران به بازماندگان انتقال می یافته و بالاخره این نور از وجود منگیشکر به وجود لتا انتقال و متجلی شده، پدرش تا زمانی نه بسیار زیاد بلکه دوازده سال انتظار میکشیده که نوری را که از آباء و اجداد به ارث برده بود در وجود لتا مشاهده کند و چنانچه باری پدرش بعد از چند سنجش و ارزیابی گفت که لتا در موسیقی آیتی خواهد بود، پدرش دانست که رسالتش با آوردن لتا ختم شده در سن دوازده سالگی لتا، لتا و فامیل خود را وداع و داعی اجل را لبیک گفت و چه خوش مرگی که در همه حال نامش ضم نام لتا ذکر میشود.

لتا یا ستاره ترنم شرق که او را ملکه ترنم و حنجره طلائی، میلودی کوین و گولدن میلودی هم میگویند در بیست و هشتم ماه سپتامبر ۱۹۲۹ تولد یافته و در سپتامبر امسال (۲۰۰۳) جشن تولدی او را برگزار خواهند کرد. پدرش بندت نث منگیشکر با مرگ خود یک اثر آخری در انکشاف هنر لتا بیادگار گذاشت و لتای دوازده ساله یا طفل نابغه را داغدار گردانید و این داغ بحدی بر او اثر انداخت که در این شصت و یک سال بعد از مرگ پدر با سوزناکترین ناله ها و فریاد ها با روح پدرش راز و نیاز دارد و این از نظر دانش روانکاوی یک حقیقت پذیرفته شده است که دختران عاشقان پدران و بالمقابل پدران عاشقان دختران شان می باشد. در آن وقت لتا با مادر مهربان، سه خواهر (مینا، اشه، اوشه) و یک برادر (هرید یاناث Haridayanat) بی سرپرست می مانند. مصادف با دوازده سالگی، لتا در ۱۹۴۲ پدر را از دست می دهد و پدر بدار بقا می شتابد، لتای غمدیده با آنکه خود کودکی بیش نیست احساس سرپرستی فامیل را می نماید و از آن بعد دوره شاهدختی او پایان می رسد و دوره پریشانی گریبان گیرش میشود. لتا یتیم است، بینواست، پدر ندارد، از مادر توقعات پدری سراغ نمی شود، ناامید است، بیچاره است، برادرش آنقدر کوچک است که از لتا توقع محبت دارد نه لتا از او. لتا در بیابان بی سرو پا افتاده و راه زندگی برایش هموار نیست، پدر را به چشم سر دیده که خاکستر شده و میداند که واپس بر نمی گردد لذا در جهان غم و اندو غرق میشود.

در سالهای کودکی و طفولیت لتا گاه گاهی زمزمه سر میداد و الهامات آسمانی برایش میسر میشد، به ساز ها و آواز خوانی ها گوش فرا میداد. صدا های دلکش نورجهان را میشنید، او هنوز در گفتار به پختگی نرسیده بود با آنهم سعی داشت که چیزهایی از حنجره بیرون آورد. به بیت های ساده ای از آواز های هنرمندان گوش فرا میداد و در حافظه کودکانه اش حفظ میداشت، چون کوچک و معصوم بود وقتی که صدا میکشید به شیئی و یا چیزی متوجه میشد که، فاصله زمانی در خواندن و زمزمه اش رخ میداد، فوراً دوباره بدوام آواز قبلی اش خود را تنظیم میداد و میخواند و سخت میکوشید که غلط نکند.

پدرش در انکشاف استعداد لتا رول مهمی را بازی کرده است حتی گفتم که مرگ نابهنگام پدر و فقدان او باعث پدیدار شدن نبوغ لتا شده است و طوریکه در سوانح لتا میایم که پدرش در لیاقت و آینده او پیش بینی های داشته است که یک بیک درست برآمده اند. لتا بزبان انگلیسی از گفتار پدرش این کلمات را بیاد دارد:

Lataji says her father told her mother that she is going to be a miracle since he knew a little about astrology he died before she started singing.

این نکته را نباید فراموش کرد که پدر لتا در حالت قناعت و خاطر آسوده مرده بود زیرا اگر او زنده می بود توان شنیدن صدای لتا را نداشت و شاید ده ها بار از اثر شنیدن نغمه های دخترش بیهوش می شد. ولی او باید خورسند مرده باشد زیرا وظیفه انسانی خود را که تربیت و بوجود آوردن لتا بود انجام داد و رفت.

لتا بعد از مرگ پدر کفالتش را در سرپرستی فامیل اجرا مینماید و مشکلات و موانع زیادی را به چشم می بیند، زیرا که او خودش طفل است و مشکل است که طفلی اطفال دیگر را سرپرستی نماید و از آنست که در مقابل پول بسیار ناچیز هنرنمایی میکند و ضمناً در آن دوره کودکی گاهی به شاگردی بعضی استادان زمانه بمانند امان علی خان صاحب و امانت خان زانو میزد ولی بزودی آن بزرگان مقام منیع او را در صدا درک و کشف کردند و گفتند که:

She was recognizede ,, و ,, A gifted girl musically as being highly
gifted musically

باری لتا گفته بود که:

The foundation of my musical propensities was laid as eairly as that.

و از آن دانسته میشود که او با موسیقی تولد یافته بود و موسیقی در فطرتش جای دارد. لتا در سن دوازده سالگی بنابر مجبوریت های فامیلی بکار آغاز کرد و دختر فلم شد، هم خواندن و هم تمثیل میکرد. اولین بازی او در ۱۹۴۲ در فلم «مراتی» و اولین خواندن هندی او در فلم «مراتی» در سال ۱۹۴۳ بود. لتا آن نابغه کوچک در آن روزگار فقط ۶۰ روپیه معاش ماهوار میگرفت و چون خوش می درخشید مدتی بعد عایدش را به (۳۵۰) روپیه تزئید بخشیدند. لتا در سال ۱۹۴۵ بخاطر انجام وظیفه آهنگ شهر بزرگ هندوستان بمبئی (در آنجایی که جزیره الفنتا وجود دارد و وحوش زیاد اند) را مینماید و با خواهر اش «اشه» آواز خوانی میکرد و آهنگها را خودش برای خود و خواهرش تهیه مینمود. در این وقتها لتا مدتی را نزد پندت تولساید شرما که شاگرد استاد بره غلام علی خان بود درس موسیقی فرا گرفت. لتا زندگی عادی خود را در ۱۹۴۷ آغاز نمود زیرا که او تثبیت لیاقت کرد و دارای عایدات منظم گردید.

بعد از ۱۹۴۷ یکباره ستاره لتا در فضای بمبئی درخشش یافت و بسی هنرمندان و ستارگان هند در مقابل او موقف خویش را ضعیف احساس کردند. چونکه لتا استعداد خداداد داشت و داد خدا با داد بنده تفاوتها دارد. مردی از تبار بزرگان هنر بنام غلام حیدر از مقام منیع و استعداد فطری و ذاتی لتا بزودی آگاه شد و او این کشف خود را به دیگران و مقامات هنری شرح و

بسط داد. خداوند او را خیر دهد که مردی هوشیار و حق شناسی بوده و استعداد آنرا داشته که هنر و هنرمند را بشناسد و آن خدمت او به لتا اکنون خدمت به بشر تبدیل شده است.

لتا این هنرمند بی نظیر در دوره استعمار انگلیس تولد یافته و هنوز آزادی را ندیده بود، تنها میدانست که یک انسان بزرگ و بشر خواه بنام مهاتما گاندی با همزمان خود سعی دارند که انگلیسها را از ملک خود بکشند و کشور هندوستان خود ارادیت را بدست بیاورد و همانطور هم شد که در ۱۹۴۷ که آغاز شهرت و هنرنمایی های لتا بود که هندوستان آزاد شد و در این آزادی استاد موسیقی لتا استاد بره غلام علی خان در وقت جدایی پاکستان از پیکر هندوستان به پاکستان هجرت کرد. لتا در کشور پهناور هندوستان مصروف هنرنمایی های بی نظیر میشود و با آنکه در آغاز بعضی خواندنهای را از دیگران تقلید میکرد حالا آزادانه و مستقل بروش، سبک و خواسته خویش صداها را آزادانه از حنجره می کشد و در قطار اول چه که خود بصورت قطع مقام اول قرار می گیرد و در هر دهه کار و فعالیتهايش فرق میکند و رونق بیشتر می یابد و هر لحظه به بالا میرود.

یکی از غزلخوان های هند بنام جگجیت سنگ باری گفت که در قرن بیست سه واقعه مهم رخ داد: تولد لتا، تسخیر مهتاب، شکست دیوار برلین و یا (ازین رفتن کمونیسم و فرو ریزی شوروی)

در اینجا همین سال خدمات هنری لتا جشن بزرگی با گردهم آیی هنرمندان بزرگ هندوستان یک تعداد جوهره میخواندند و مردم از آن لذت می بردند. خیلی دلچسپ بود که لتا با ده ها هنرمند هندوستان جوهره میخواند و مردمان از آن استقبال و قدر میکردند. شخصی از مردمان مدراس واقعا" در میان هنرمندان خوش درخشید. هر یک از هنرمندان از مقام والای لتا حکایه ها داشتند. وقتی فرا رسید که در گردن لتا گل تازه با دیزاین دایروی را گذاشتند و لتا بزودی آنرا از گردنش دور ساخت و نیز بزرگمرد دیگر هندوستان با لطف خاص هنرمند نوازی اش تاج مرصع و پلاتینی هنر را برسر لتا گذاشت و لتا آن تاج را حتی بیش از یک ثانیه برسرش قرار نداد و بزودی از سرش پائین آورد و آیا میدانید چرا اینطور شد، لتا به گل احتیاج ندارد زیرا اوخود گل خودروی زمین است و تاج مرصع او دایم بر سرش است یعنی اینکه تاج خدایی او مقام معنوی اوست و نه تاجی را که هنرمندان هندی با تقبل زحمات زیاد آنرا ساخته اند.

در محفل مذکور از بسکه هنرمندان و بزرگان هندوستان لتا را قدر کردند لتا از حیای زیاد عرق آلود گردید و از جبینش قطرات مروارید گونه عرق سرازیر می شد و از آنست که شاعر فارسی برایش این بیت را نثار کرده:

خصوصیات صدای لتا :

لتا در خواندن‌ها تمکین و استواری را شیوه خود ساخته است و در طول عمر تمکین و عزت النفس و بردباری شیوه او بوده است و کبر و غرور هرگز در شأن او ملاحظه نمیگردد.

من بعد از مطالعه در باره سیرت، زندگی، شمایل و سرگذشت لتا یک موضوع را دریافتم که هیچکس امتیازات صدا و خاصیت‌های خاص لتا را برشته تحریر نیاورده است و معلوم است که از هیبت بزرگی و مقام او محافظه کاری را اختیار کرده اند و اگر کسی حقیقت را از من پرسد من هم از جمله همان محافظه کاران میباشم که نمیتوانم بقلم عاجز خود حقایق و خصوصیات هنر او را بازگو نمایم.

و اگر این چند کلمه ای را که میخوانید فقط تصور ناقص و نامکمل است که بقلم ساده نگاشته شده است.

لتا گاهی پیش از اصل غزل فردی و یا بیتی را بصدای بلند در فضا پخش میکند و از آن قوت میگیرد تا به اصل شعر حاکمیت پیدا کند و گاهی هم که طبیعت او را رهنمائی میکند از شعر اصلی آغاز مینماید و تا ختم با عالترین وجه خوانش آنرا پایان میرساند.

لتا نفس طولانی دارد و حتی در خواندن Chhoopa Kar Meri چهار تون را در یک وقت با تفاوت صدا از حنجره بیرون میکشید و البته این کار خداداد و نبوغ است. لتا در خواندن‌های بسیار مهم خود چون «لیجا میری دعائین (دیدار)، بچپن کی محبت کو، (بیجو باوره)، گز را هوا زمانه (شیرین و فرهاد) و خواندن جوهره ای اش با رفیع «پهلی قدم» و غیره از خارق العادگی های خودش خبر میدهد و بما میفهماند که انسان چه موجود عجیبی است.

یک خواندن دیگر لتا را باید ستود و به آن نازید: Na Milata Gham to این خواندن لتا اصلاً آسمانی است.

توازن در خواندن‌هایش مثلیکه صدا در کمپیوتر و عالترین درجهء تکنالوژی ترتیب یافته باشد مشاهده میگردد و اندک ترین اشتباهی در تون، صدا و وزن مشاهده نمیگردد. همانطوری که گفته اند علم موسیقی عبارت از علم ریاضی است و لتا با خواندن‌هایش این قضیه را به اثبات رسانیده است.

یکی از خواص صدای لتا این است که همه شنوندگان صدایش را به یک شکل قبول داشته و می شناسند و هر کس که وصف خواندن او را با دوست دیگرش میکند او توافق کلی دارد. با آنکه اختلافات فردی در روان شناسی یکی از تیوری های مهم و عمده بشمار میرود و مفاد این

تحلیل اینست که روانشناسی انسانها را با مطالعات عمیق از هم جدا میکند ولی ساز و آواز لتا آنها را مشابه و به هم نزدیک میسازد.

لتا در خوانندهای جوهره ای یک چیز است و در خوانندهای فردی چیزی دیگر ولی جوهر یکی است و نبوغ همان نبوغی است که همه میدانند.

صدای لتا باریک و دخترانه است، زنانی که به آوازش گوش فرا میدهند فکر میکنند که تراویده قلب آنها را لتا بزبان می آورد و چون مرد ها بدان گوش دهند فکر میکنند که لتا به نمایندگی آنها در سخن است. یعنی اینکه از نگاه روانی به هردو جنس مختلف تاثیر مختلف دارد.

شاید متخصصین صدا گرافهای مد و جزر و تون های خوانندهای لتا را تشخیص کرده باشند که خصوصیات صداکشی او قاطعانه برابر است و معلوم میشود که سینه او، او را راهنمایی میکند، زیرا بدون رهبری قلب او نمیتواند فارغ از آمادگی سی هزار صدا را از دهان بدر آورد.

از خصوصیت های عمده لتا اینست که کلمات را بجا و واضح از حنجره میکشد و در لغات مطلوب سخت صدای دلکشش را قلقله میکند و کلمات دنیا، پریشان، مجبور، محبت، ستمگر، عنایت، قسمت، تقدیر، زندگی، وفا، دیوانه، دل، عاشق و ده های دیگر را از اعماق قلب بیرون کشیده و در قلب هر شنونده دریچه ای را برای خود باز مینماید.

به صدای لتا از آوان طفولیت تا ایندم که در قدم های سال هفتاد و سوم است تغییرات کلی نیامده است. من نمیدانم که گاهی صدای بی موزیک او را آزمایش کرده اند یا نه، زیرا که صدای او را من صدها بار آزمایش کردم با موزیک نوا های دلکش و ناله ها و فریاد های لتا نه آنقدر برابری دارد، زیرا هیچ یک از نوازندگان که با لتا همراهی میکنند قدرت نبوغی لتا را ندارند ولی چون این یک سنت موسیقی گشته است از آنرو نمیتوان به آسانی قضاوت کرد ولی بی تردید که لتا با آنها می سازد و صدایش را مشخص می سازد.

گاهی فکر میکنم شاید اگر خواننده خود نوازنده هم باشد، انبازیت پیدا خواهد شد. وقتی که امیر خسرو دهلوی آن طوطی هند بدربار پادشاهان و مرشدش نظام الدین اولیا ساز و سرود میکرد خودش مینواخت و خودش میخواند و بنگرید حیات او را که شاهان را غلام خود و مرشدش را با خواندن خود مرید خود ساخته بود، باری مرشدش گفته بود که من سوز سینه این ترک را (امیر خسرو ترکی تبار بود) واسطه خود در آخرت خواهم ساخت. همچنان ابونصر فارابی معلم ثانی روزیکه در یک مجلس دوستان حصه گرفت خودش ساز زد و خودش خواند، در دقایق اول ساز او همه در خنده شدند، در دقایق بعدی همه بگریان آمدند ولی در دقایق اخیر همه به

خواب رفتند و فارابی از مجلس بیرون رفت. منظور اینست که اگر خواننده خود بخواند و بنوازد منشاء هردو عبارت از یک قلب میشود و توافق قوی صورت میگیرد. اینکه تدابیر سازندگان و نوازندگان لتا را چه اشخاص تربیه شده تشکیل داده اند و یا میدهند معلوماتی ندارم. در وقتیکه جشن پنجاه ساله خدمات لتا را برپا کردند نوازندگان نتوانسته بودند که مطابق صدا های معجزه آسای او ساز بزنند، همچنان بود یکتعدادی که با او جوهره میخواندند و با آنکه لتای متواضع و با تمکین هرگز عکس العملی را نشان نداد ولی او میدانست که صدای او کجا و صدای دیگران کجا. بدون تردید جوانی از مدارس جائیکه در آن «مهابلی پورم» قرار دارد، در خواندن اولش بی مثال درخشید و بی نظیر خواند.

صدای لتا بصورت طبیعی در قالب الفاظ و کلمات تطابق میکند و تا جائیکه از کثرت خواندن های او دانسته می شود آمادگی کمتر میگردد و بزودی با دیدن و خواندن اشعار طبیعت بر او کمپوز میکند و بی نقص میخواند.

چقدر کار دلکش است که شعرها خودشان سوز دارند و با صدای پرسوز لتا اگر یکجا شوند قیامتی را برپا خواهند کرد. لتا تمام خصوصیات صدا کشیدن را به عالیترین درجه قدرت و کلمات را بوجه احسن آن ادا نموده و ندای خود را مطابق تاثیر کلمات بیرون میکشد.

من نمیدانم که لتا در علم روانشناسی چقدر وارد است و ضرور هم نیست که خود را با خواندن آن درد سر بدهد، ولی آنچه را که باید ذکر کنم اینست که او اگر روانشناسی را به صورت طبیعی نداند نمیتواند اینقدر مطابق روحیه بشر بخواند زیرا هر کلمه و هر صدایش بر هدف که تاثیر روانی است مستقیماً اثر وارد میکند، حتی بر کسانی که معنی شعر های زبانهای که لتا خوانده است نمیدانند بلکه صدای اوست که بر روحیه آنها تاثیر مینماید.

آهوی وحشی را شعراء معشوق خطاب میکنند و نیز واقعا "آهو موجودیست معصوم و زیبا، چون آهو خواننده نیست، سخت است که لتا را آهوی وحشی بنامیم ولی فطرت و استعداد خداداد لتا بخاطری وحشی است که دست نخورده و راساً صدایش فارغ از تصنع از حنجره بیرون می شود و می سزد که به لتا و خاصیت تواضع و بی آلاشی اش این بیت را نثارش سازیم. زیرا که طبیعت ساده او مانند آهوی وحشی است:

ز فطرت جلوی ای دارد جمالش ساده چون آهو

نه زلفش شانه میخواهد نه چشمش سرمه در صحرا

معمولاً لتا از طفولیت برسم هندو ها یک خال در پیشانی دارد که سخت زیبا معلوم میشود ولی عجب تصادف است که هنگام مرگ پدرش یک قطعه عکس او بدون خال دیده می شود، تا

جائیکه دریافت نمودم لتا ساده ترین البسه را می پسندد و صرف وقت زیاد را در آرایش بی معنی می داند.

خیاط ازل دوخته بر قامت زیبا

با قد تو این جامهء سبز چمنی را

طوری که گفته آمد از خصوصیات عمدهء دیگر صدای لتا این است که صدایش از آوان خورد سالی تا بزرگسالی تغیر نکرده است و خودش بعضی خوانندهایی را که چهل سال پیش خوانده بود هنوز هم به همان شکل و تون میتواند بخواند.

بعضی سخنان و نکات در بارهء لتا:

- * هندوستان با داشتن لتا خوشبخت شده است.
- * آغاز هنرنمایی های لتا مصادف به آزادی هندوستان است.
- * لتا روزانه پنج خواندن کرده است در حالیکه خوانندگان دیگر روزها و هفته ها ضرورت به آمادگی دارند.
- * لتا رباینده قلوب ملیون ها انسان است.
- * از افتخارات عمدهء ما معاصرین همین است که در دورهء حیات لتا بسر میبریم.
- * با رویکار آمدن لتا صد ها هنرمند از هنرمندی خود مأیوس شدند، زیرا که او انسان بی نظیر بود و کسی نمیتوانست با او برابری کند.
- * ما که در هر گوشه دنیا در بارهء لتا تعریف و توصیف مینمائیم، پشتیبان ما قلوب ملیون ها انسان است.
- * لتا علاوه از هنر خداداد آواز خوانی، هنرمند فوتوگرافی و آشپز خانهء خود است.
- * لتا کسی است که از تولد تا اکنون در نوا، صدا، الحان، آواز، داد، نجوا، ناله، فریاد، زمزمه فلک (ترانه) و خواندن درجهء اول بوده و تا اخیر درجه اول از دنیاخواهد رفت و صدایش در جهان بدرجه اول باقی میماند.
- * لتا که دختر هندوستان و خال هندی دارد یکی از استادان موسیقی در افغانستان بنام استاد محمد حسین سرآهنگ، خال هندو را چنین می خواهد:

خط فرنگی، خال هندی، لب بدخشانی بود
یار من چیزی که کم دارد مسلمانی بود
میگویند که هندوستان به دو موجود افتخار میکنند:

۱ - لتا

۲ - تاج محل

اما من میگویم که تاج محل صنعت بنده است و لتا صنعت خدا.

میان ماه من، تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

* لتا در نفس طولانی در یک خواندن امتیاز خاص دارد.

* لطافت صدای لتا خاص است و هرگز نزاکت های صدا کشیدن او از لطافت دور نبوده.

* در ریکارد خانه های موسیقی انگلستان صدای لتا به عنوان درست ترین و عالیترین صدای
جهانیان ثبت شده است.

* همه خوانندهای او سوزناک است ولی خواندن فلم سلطان رضیه (جلتهای بدن) او قیامت
میکند زیرا او هر خواندن را به چهار پنج تون میخواند که خوانندهای Na milta gham to
در فلم «امر» و خواندن «اگر بیوفا... خدا کی قسم و خواندن چوری چوری و... از نمونه
های بارز آنست.

* من یک نقیصه را در حیات لتا درک کرده ام و آن اینکه هر که صدای او را می شنود از
صدای دیگران می گریزد!

* در باره خال هندو حضرت حافظ چنین شعر گفته که در باره لتا بهتر صدق میکند:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

لتا در علم الحان شش دوکتورای افتخاری از یونیورسیتی های مهم دنیا بشمول یونیورسیتی
نیویارک دارد. ولی این دکتورا های افتخاری نمیدانم که به لتا چه افتخار خواهد بخشید زیرا لتا
در آن وقتی که طفلی بیش نبود دکتورای فطری صدا داشت، بازهم آفرین برکسانی که او را و
مقام او را ارج نهادند.

* لتا در هند، منحیث هنرمند اول قرن بیست پذیرفته شده است.

جای تذکر است که لتا را با « اتابھاری و اجپایی » در دسته بندی در ردیف هم قرار میدهند و البته این قضاوت عادلانه نیست زیرا هر کدام مقام خود را دارند، لتا و خواندن های او کیفیات خاصی دارد ای کاش این هردو باهم مقایسه نمی شدند و شهرت لتا را در جهان کسی ندارد. لتا کسی است که از شنیدن آوازش پندت جواهر لعل نهرو بگریان آمده است متوجه باید بود که گریه کردن سیاستمداری از طراز نهرو کار ساده نیست. و نهرو کسی است که گفته بود: (سارا جهان همارا – هندوستان همارا)

* لتا را گفتند که در سن شش سالگی زمانیکه با خود زمزمه میکرد و صدا میکشید یکباره به زمین افتاد وقتیکه از جا بالایش کردند، بدوام خواندنش آغاز کرد گویا اینکه معلم طبیعت او، وی را همراهی میکرد است.

* پدر لتا روزیکه در سال ۱۹۴۱ صدای لتا را از رادیو شنید اشکهایش فرو ریخت و طاقت شنیدن را از دست داد و کمی بعد تر از آن دارفانی را وداع گفت.

* اگر لتا بار دیگر به عقیده تناسخیان بدنیا بیاید رب النوع موسیقی خواهد بود.

* لتا از بزرگترین رقبای موسیقی غرب است، و سروکار او با دلها است و موسیقی غرب با اشکال دیگر مشخص میگردد.

* اگر چه این نگارنده هندوستان را همیشه سرزمین موسیقی دانسته ام ولی لتا خود ثابت ساخت که هندوستان مرکز موسیقی جهان است.

* صدای لتا روزانه گوش بیشتر از یک ملیون انسان را نوازش میدهد و روح شانرا سیراب مینماید همانطوری که ضرب المثل فارسی میگوید: « موسیقی غذای روح است » یکی از شعرای بزرگ فارسی حضرت مولانا میگوید:

نفس در قالب آدم نمی رفت

درون سینه او ساز کردند

گویا اینکه ساز و سرود و موسیقی پیش از خلقت آدم وجود داشته است.

* خواندن های جوهره ای لتا خوش آیند است و جوهره ای های او با رفیع مزیت خاصی دارد. البته مکیش و کشور هم با او خوش می درخشند.

* از خواندنیهای لتا و از سوز دل او بسی شنوندگان بیهوش شده و بسی هم گریه سر داده اند.

* در موسیقی غربی عموماً "مخالفت و مقاومت در مقابل زشتی های حیات بمشاهده میرسد ولی موسیقی شرق تسلیم طبیعت است و لتا علمبردار این عرصه است. موسیقی غربی زیاده تر شهوت بر انگیز است ولی موسیقی شرقی انسان را به حیات معتدل و تواضع در مقابل طبیعت

تشویق میکند. غربی با طبیعت مجادله دارد ولی شرقی میخواهد با طبیعت همنوایی و موافقت داشته باشد. لذتی را که موسیقی کلاسیک هندی یا شرقی دارد غربی ندارد.

* از آنجائیکه موسیقی را «رمز تغییرات دادن روان بشری» تعریف کرده اند می سزد به اینکه این موضوع را عمیقانه قبول کنیم زیرا لتا درین مورد با ناله ها و فریاد هایش در عرصه عملی کردن آن قدم نهاد و ثابت ساخت زیرا یکعده هنرمندان در فکر تربیت وزن و صدای خود اند و لتا در فکر انطباق و تغییر دادن صدای خود در روان هر یک از انسانها است.

* هندوستان را باید از عظمت و مقام لتا شناخت نه آنکه لتا را از طریق هندوستان، زیرا ما نمی دانیم که آیا عطیه ای چون لتا دیگر نصیب هند خواهد شد یا نی؟

* من فکر میکنم که حتی در جنس بشر فرد دیگری پیدا نخواهد شد که جای لتا را بگیرد.

* ترانه وطن (Ai mere Watan ke...) را که لتا خوانده است کس دیگری نمیتواند بمانند او بخواند. تعبیر من از کلمه «وطن یا هند» که لتا میخواند عرصه زمین و پهنای آسمان را در بر میگیرد. وقتی که انسان نوای دلپذیر لتا را می شنود روح انسان از این خاکدان به اوج آسمانها پرواز میکند و شعر مولانا ی روم را بخاطر می آورد:

ما زدریائیم و دریا میرویم

ما ز بالائیم و بالا میرویم

* باری صدراعظم پاکستان گفته بود که اگر هندو ها لتا را به پاکستان بدهند او در مقابل کشمیر را به هند خواهد بخشید، برای من شگفت انگیز است که در جمع صدر اعظم پاکستان هم صدر اعظمی هوشیار و با ذوق پیدا می شده است. یک بار شاه اسماعیل صفوی هم گفته بود که ارزش کمال الدین بهزاد نابغه نقاشی و میناتوری بیشتر از نیم مملکت اوست.

* صدای لتا قطعاً از خودش نیست، بلکه صدای او آسمانیست.

در پس پرده طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

* صدای لتا که شبیهی به او در دنیا شنیده نشده مبری از هرگونه سکتگی و ضعف است. هیچ انسانی در این کره خاکی صدایی بمانند صدای او ندارد.

* اگر لتا شوهر اختیار میکرد او غیر از چیزی میبود که ما امروز در وصفش قلم می زنیم، زیرا یا صدایش تغییر میکرد و یا اینکه نمیتوانست با شوهرش سازش نماید زیرا که او غرق اقیانوس هنر خودش می بود و شاید در آن حال از شوهر جدا می شد و در آن صورت روح لطیف او جریحه می برداشت. آری! چون لتا یگانه دوران است پس باید همانطور یگانه زیست کند.

* لتا کم از کم صد ملیون فرزند پائین تر از سن و سال بیست را دارد که آنها از شنیدن صدایش لذت می برند.

* یکی از عوامل نبوغ لتا شاید علت مرگ پدر جوانمرگش باشد. فقدان پدری که روح او را لبریز از محبت میکرد نه تنها که آتشی را در دل او افروخت بلکه بار سنگین پدری را بر دوش او نهاد و با آنکه کودکی بیش نبود با آن هم از عهده این مسئولیت سنگین بخوبی برآمد.

* اگر لتا نابغه نیست پس چرا من کارهای دیگر خود را گذاشته و وقتم را در نوشتن پیرامون او صرف میکنم؟

* لتا خاطره شیرین تاریخ معاصر جهان است و نامش تا که دنیا وجود دارد و تا وقتی که امواج صوتی در حرکت اند، وجود خواهد داشت. همه بزرگان میدان سیاست و اقتصاد می میرند و با رفتن شان همه چیز شان فراموش میشود ولی صدای آهنگین لتا در زیر این گنبد دوار در پیچ و تاب خواهد بود.

* اشعار و کلماتی که مطابق ذوق لتا نباشد نمی تواند بخواند و معلوم است که قلبش آنرا اجازه نمیدهد.

* چهره لتا به نوابغ می ماند، او بعضاً از کنترل نگاه های نافذش عاجز می ماند. نگاه های لتا معنی دار اند گویا اینکه در جستجوی گمشده ای است و یا اینکه در چیز عمیقی می اندیشد که اندیشه ما نمیتواند به آن قد دهد.

* حنجره لتا از حنجره های خاص دنیا و صدای لتا زنانه ترین صدایی است که از حنجره بیرون می شود. لتا ملکه اول صدا درجنس زن است و در آواز خوانی نه زنان می توانند به او برسند و نه هم مردان.

* آنچه که مرا هنگام شنیدن خواندنیهای لتا رنج میدهد اینست که می بینم صدای لتا آسمانی است ولی نوازندگان همه زمینی ها اند و لتا با لطف و بزرگواری اش با آنها سازش میکنند تا جایی که من در همه خواندنیهای او گوش داده ام سازندگان به سویه خواندن او ساز زده نمیتوانند اما لتا کوشش میکند تا صدایش را با ساز آنها وفق دهد و هماهنگ نماید.

* خواندنیهای لتا برای کوران و بیماران درمان است ولی آه که کرها از چه نعمت بزرگی محروم شده اند.

* لتا قلب ندارد بلکه همه وجود او قلب است، یا اینکه تو گوئی از خمیره فرشتگان آفریده شده است.

* لتا نوری است که در قالب انسان حلول نموده است.

* به لتا می‌گوییم که بلبل در میان طیور به خوش خوانی معروف است اما «بلبل ز تو آموخته شیرین سخنی را»

* تا جایی که تصور میشود شیر مادر لتا کیفیتی را بر صدای او داده و از آغاز حیات او در این جهان حنجره او خوب بنیاد یافته است.

* من مادر لتا را بخاطری قهرمان تربیه طفل و مادر ممتاز و اول هندوستان می‌شمارم که او بود لتا را از بطن خود بیرون آورد و او بود که بعد از خداوند او را زنده نگه داشت و او بود که در حنجره لتا بار اول درین دنیا قطره شیرش را ریخت که از برکت آن شیر حنجره لتا تا پیری تغییر نکرد.

* این نگارنده هرچند سعی کردم که انتقادی بر خواننده‌های لتا بیابم و قطعاً در آواز او نقصی نیافتم، سلامتی حنجره او را تمنا داریم.

چند پیشنهاد در تجلیل از مقام بلند لتا:

بزرگترین کانون هنری هندوستان بنام لتا نامگذاری شود. بنیادی بنام لتالوجی (لتاشناسی) تأسیس شود و استعداد بزرگ و حنجره آسمانی لتا مورد مطالعه قرار گیرد. کمیته ای تشکیل شود که وظیفه اش جمع آوری خواننده‌ها و رو نویسی اشعار آن، اسم شعرا و تواریخ خواندن آن باشد.

مجسمه اصلی لتا در حیاطش از روی پیکر زنده او ساخته شود چه مجسمه سازی از روی عکس کاری ناقص و بس مشکل است. مجسمه های او باید مرمرین سفید باشند بمانندی که هیکل یک زن در «سالار جنگ میوزیم» حیدرآباد ساخته شده است و اینکه مجسمه ها را از طلا و نقره و پلاتین میسازند تعلق به تزئینات دارد اما در هیکل مرمرین او خصوصیات خاصه وجود با ساری هندی کیفیت دیگری دارد.

سرگذشت و بیوگرافی لتا جزء کورسهای حتمی (Required) اکادمی های موسیقی قرار گیرد.

خانه لتا و همه البسه و مربوطات او از قبیل جوایز امتیازات و غیره در آینده بنام «لتا میوزیم» ساخته شود.

اگر امکان داشته باشد حنجره او زیر مطالعه گرفته شود تا معلوم شود که در ساختمان حنجره او چه کیفیتی نهفته است. چه وقت؟ نمیدانم.

نگارنده این سطور که یکی از خدمتگذاران هنر است، پیشنهاد مینماید که برای لتا القاب «ملکه قلبها» و یا «حنجره هند» داده شود.

در ختم این مقاله که قبلاً بخاطر ترتیب و تایپ و ویراستاری در کلیفورنیا به جناب خواجه بشیر احمد انصاری (خواجه انصار و او کسی بوده که در زمینه نهادینه ساختن موسیقی در اسلام کار هایی انجام داده امد.) فرستاده بودم، کتابی را طور تحفه از استاد حفیظ الله خیال از استادان بزرگ موسیقی در افغانستان بدست آوردم که حیات و سرگذشت لتا را حکایت میکرد و مؤلف آن Harish Bhimani می باشد. چون کتاب را بر بالای سر گرفته بمانند فال بینان بگونه فال حافظ بازش کردم در آن صفحه عکس لتا را با استاد غلام علی خان دیدم که دستش را بر سر لتا لمس میدهد و میگوید که What a miracle of Allah گویا اینکه لتا چه عجب معجزه خداوندی است؟

آری! لتا از معجزه های روشن خدا در زمین است.

با عرض حرمت

داکتر عنایت الله شهرانی

رئیس عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان سابق استاد و آمر فاکولته هنر های زیبای

یونیورسیتی کابل

اپریل ۲۰۰۳

اندیانا - امریکا

Enayat Shahrani

P . O . Box ۶۴۲۲

Bloomington, IN ۴۷۴۰۷

U . S . A

Tel # (۸۱۲) ۳۳۷ - ۸۶۰۱

اهدا به روان هنرمند بزرگ طلعت محمود:

ای طلعت تو به سان خورشید	از مشرق باختر بتابید
امروز که هست جشن مسعود	خوش آمده ای به ملک محمود
ای در غزل و ترانه غم	خوشر ز صدای تو ندیدم
تو زاده ملک پاک ذوقی	پرورده آب و خاک ذوقی
جائیکه طبیعتش هنرزااست	هر ذره او زبان گویاست
صحرا و فضا و رود و جنگل	دارند همه نوای سیگل
آن خانه و زادگاه تانسن	آن مهد هنروران پیشین
آهنگ رفیع او دل انگیز	آواز لتاست معجز آمیز
هر یک به سپهر خوشنوائی	دارند چو مهر و ماه جائی
تنها نه صدای تو بود خوش	هم صورت تست خوب و دلکش
از قاره هند تا به اینجا	هنگامهء صوت تست بالا
موسیقی اگر غذای جان است	آواز تو سایق روان است
ما هم به نوای بربط و چنگ	در پرده قاسم و سرآهنگ
از خطه پاک آریانا	وزشیب و فراز بام دنیا
با زیر و بم نی شبانان	از دامنه های کوهساران

آهنگ صفا و آشنایی

خوانیم به ساز همنائی

این شعر به استقبال سفر هنرمندان بزرگ هند بکابل جهت شرکت در تجلیل جشن استقلال افغانستان که مرحوم طلعت محمود ستاره درخشان هیأت بود در سال ۱۳۴۰ هجری سروده شده است.

تقدیم به دوست مهربانم شهرانی، والسلام عبدالحی آرین پورو و لوالیجی



نورجهان بیگم (ملکهء ترنم)

درین بخش در بارهء یکی از تابناکترین و درخشانترین ستاره های آواز خوان، نورجهان بیگم یا «ملکهء ترنم» صحبت میگردد. نورجهان بیگم در میان نیم قارهء هند و پاکستان و بنگله دیش و افغانستان از جملهء محبوب ترین خوانندگان میباشد.

نورجهان بیگم بروز بیست و یکم سپتامبر ۱۹۲۶ میلادی در خانوادهء یک موسیقی نواز فقیر کوت مراد خان در قریهء کسور پنجاب (پیش از تقسیمات به پاکستان و هندوستان) بدنیا آمد. هنگام تولد نورجهان، وقتیکه طبق عادات اطفال نو تولد که در وقت تولد گریه میکنند عمه اش به پدر او می گوید که آواز این کودک با آنکه گریه بشمار میرود ولی شکل هنرمندانه و بگونهء خاص میباشد.

پدر نورجهان بیگم نام دختر نوزاد خود را «الله وسایی» (وسایی از کلمات سانسکرت و به اردو آنرا بسانه گویند) گذاشت. والدین نورجهان بیگم هردو موسیقی نوازان محلی و در یک دهکدهء که ذکر گردید صاحب توتہ زمینی بودند که بمانند مردم عادی آندیار حیات بسر می بردند. نام پدر نورجهان (الله وسایی)، مدد علی و مادرش به اسم فتح بی بی و نورجهان دارای شش برادر و شش خواهر بود که سه برادرش به مرض اعصاب مصاب شده بودند.

نوجوان بیگم از آوان طفولیت به آواز خوانی آغاز مینماید، و خواندن های محلی و یا خواندن های اشخاص مسلکی را میخواند و بدیگران می شنواند و درین سن خورد که پنج یا شش سال دارد، مادرش درک مینماید که نورجهان صاحب استعداد بوده و آیندهء خوبی را در پیش دارد. از آنست که فامیل نورجهان به شهر لاهور نزد خواهر نورجهان کوچ مینماید و نورجهان نزد

یکی از خوانندگان مشهور بین سالهای (۱۹۳۰-۱۹۲۰) شاگرد و بعداً "نزد استاد غلام محمد به تحصیل هنر کلاسیک می پردازد.

فامیل نورجهان از لاهور به کلکته و از آنجا به بمبئی نقل مکان میکنند و نورجهان به یازده فلم بی صدا کار میکند (۱۹۳۱م) و بعداً در فلم های صدا دار کار کرده و در سن شش سالگی کارهای زیادی را در تیاتر و در آواز خوانی اجراء نموده است وی بعداً "بخواندن های غزل، نعت و فولکلوری علاقه پیدا کرده نزد استادان بفرا گرفتن می نشیند و با خواهر ممثل خود به لاهور آمده و مستقیماً در روی ستیج (لایف) آواز خوانی میکند، مدتی را هم نزد بره غلام علی خان موسیقی کلاسیک را فرا میگیرد. در آغاز فعالیت ها، چون نورجهان خورد سال بود وی را بنام Baby Noor Jehan خطاب میکردند.

و در بسی از فلم ها رول و بازی های اطفال یتیم تیاترچی ها را انجام میداد. در بین سالهای (۱۹۳۵م و ۱۹۴۱) نورجهان از شهرت عالی برخوردار شد و بین سالهای (۱۹۴۲م و ۱۹۴۷) منحیث یک هنرمند جوان داخل صحنه های هنری، فلم ها و کنسرت ها میگردد.

درین سالهای متذکره نورجهان بیگم بحیث یک جوان خواننده و اکتور از شهرت عالی برخوردار و در دهها فعالیت هنری شامل و جمله را موفقانه انجام میداد.

چون لتا منگیشکر چند سالی خوردتر از نورجهان بیگم است و نورجهان بیگم پیشتر از لتای بزرگ در بین جامعه شهرت یافته بود، از آن سبب لتا در آغاز به صدا های زیبا و پرکیفیت نورجهان فرا میداد و از آنها تقلید و تقدیر میکرد و آن را دوست داشت همچنان لتا به نورجهان بیگم محبت داشت، در کتاب «لتامنگیشکر» آمده است که بعد از جدائی هند و پاکستان نورجهان بیگم به پاکستان مستقر شد، و روزی لتامنگیشکر به دیدن نورجهان جانب لاهور رفت و هردو در سرحد هند و پاکستان در پنجاب دیدند و روبوسی کردند و در آن کتاب آمده است که نورجهان بیگم برای لتا خوراک مشهور نیم قاره یی را که بنام «بریانی» یاد مینمایند با خود برده بود و هردو یکجا صرف نان کردند.

نورجهان بیگم ملقب به ملکهء ترنم:

هنرموسیقی در هندوستان نه تنها آمیخته به حیات روزمره مردم آن سرزمین است، بلکه این هنر در مذهب هندو ها نیز ارزش بسزا دارد و از قدیم الایام هنر موسیقی در آن نیم قاره اهمیت زیاد داشته است، از آن سبب در خاک نیم قاره به ملیون ها هنرمند وجود داشتند و وجود دارند، اما یک تعداد کسانی که در آن خاک بزرگ و افسانوی به شهرت میرسند، چون بره غلام علی خان،

لتا منگیشکر، سیگل، نورجهان، محمد رفیع، کشور و غیره، در حقیقت ستاره های تابناک اند که رقیب نداشته و شهرت زیاد را بخود کمایی کرده و از همه رقابت ها کامیابانه بدر آمدند.

نورجهان بیگم که از ستاره های اول موسیقی در خاک پهناور هند شناخته شد و لیاقت او ورد زبان قاطبه هنرمندان هند گردید و هنر عالی او مورد تقدیر عامه مردم قرار گرفت از آن سبب در سال (۱۹۴۵ م) برایش لقب «ملکه ترنم» داده شد و این یک امتیاز بزرگی بود که نورجهان در حیات هنری و پر بار خود بدست آورده بود. در وقتیکه نورجهان در خاک هند حیات بسر می برد و هنوز پاکستان تشکیل نشده بود در بین سال های (۱۹۳۲ م ۱۹۴۷ م) به تعداد یکصد و بیست و هفت آهنگ سرود و در شصت و نه فلم هنرنمایی کرد و طوریکه اشاره شد به دهها فلم بی صدا اشتراک و جمله را موفقانه انجام داد.

اما بعد از جدایی پاکستان از هند:

دلپ کمار یکی از هنرمندان برجسته هندوستان که اصلاً از پشتون های پشاور و سرحدی می باشد به نورجهان بیگم پیشنهاد کرد که باید از هند به پاکستان هجرت نه نماید، ولی نورجهان برایش گفت که: «من به آنجایی میروم که در آنجا تولد شده ام» نورجهان با فامیل و شوهرش سید شوکت حسین رضوی اولاً به سند (کراچی) میروند و بعداً به لاهور یا وطن اصلی نورجهان نقل مکان مینمایند.

نورجهان بعد از سه سال در ۱۹۵۱ م به فعالیت های هنری خود آغاز مینماید و فلم های هنری و رادیو ها از برکت هنر وی تقویه میگردند. فلم های باجی، میرزا غالب، کیول، پردیسیان و دهای دیگر از برکت هنرنمایی های نور جهان زیبا تر و خوبتر در جامعه نو تأسیس مملکت پاکستان جلوه نمودند. نورجهان تا سال ۱۹۶۰ م که جوان و صاحب قدرت و انرژی بود علاوه از اینکه آواز خوانی مینمود، هنرنمایی های عالی در تیاتر شخصاً انجام میداد اما در سال ۱۹۶۰ م ترک صحنه ها کرد و بمانند لتا منگیشکر به (Play back) آغاز نمود، گویا صدایش را هنرمندان جوان در فلم ها لبسنگ میکردند. نورجهان این هنرمند محبوب پاکستان در سال ۱۹۸۶ م در امریکا یک عملیات را در قفس سینه سپری نمود.

در سال ۱۹۹۶ م برای آخرین بار صدای نازنین خود را به عنوان «کی دام ده بهاراسه» بلند کرد و هنرمند جوان آن را لبسینگ کرده و در فلم «سخی بادشاه» داخل ساختند. ملکه ترنم، آوازخوان بزرگ نیم قاره هند، محبوب ترین هنرمندان نیم قاره، زیباترین هنرمندان در صورت، خوش آواز ترین مردم پاکستان یا نورجهان بیگم بنابر تکلیف سگته قلبی بتاریخ بیست و سوم ماه دسامبر سال ۲۰۰۰ میلادی وفات کرد، خدایش او را بیامرزد.



زبیده خانم:

زبیده خانم یکی از مشاهیر بزرگ هنری و خوانندگان محبوب نیم قاره مخصوصاً پاکستان میباشد. زبیده یک صورت و یک معنی خاص است که به شخصیت، شیخص و بلند و عالی نسبت دارد. وی فعالیت های هنری خویش را در پس پرده بمانند لتای بزرگ و شمشاد بیگم، عملی ساخته در ستدیو های فلم سازی لاهور سالهای زیادی را در خدمت هنر سپری نموده است.

آمده است که زبیده خانم بمانند، نورجهان بیگم، ثریا بیگم، شمشادبیگم، زینت بیگم، سیدی با تیش و دیگران در هنرموسیقی از محبوب ترین آوازخوانان بشمار میرود. زبیده خانم همچنانکه لتامنگیشکر ملکه پشت پرده خوان فلم های هندوستان می باشد، زبیده ملکه خواندن های عقب پرده های فلمی لاهورستان بشمار می آید، وی در سال ۱۹۵۱م بگرداندگی و مدیریت جی، ای چشتی در یکی از فلم های مشهور بیلو کار کرد و در سال ۱۹۵۳م آوازخوانیهای دیگری را در فیلم های مختلف در پس پرده انجام داد.

در بسی جایها به همان مشکلی که نورجهان بیگم مقام شامخ در خواندن ها مخصوصاً خواندنیهای عقبی را انجام میداد زبیده نیز به همان شکل از افتخارات بزرگ پرده خوانان پاکستان است. وی در بسی فلم های ساخت پاکستان خاصاً لاهور کارهای ماندگار انجام داده است. مثلاً در سال ۱۹۵۹ م خورشید انور فلم مهم هنری را با آوردن آوازهای دلپزیر نورجهان بیگم تهیه نمود، زبیده خانم در آن وقت یکی از هنرمندان بود که در آن فلم و فلم های دیگر رول عالی و بسزا داشت.

شمشاد بیگم

شمشاد بیگم در سال ۱۹۱۹م در شهر امرتسر پنجاب همان وقتی که افغانستان استقلال خود را از دست امپراتوری انگلیس ها بدست آورد، تولد یافت.

شمشاد بیگم یکی از مشهورترین ستاره های نیم قاره می باشند که با داشتن زیبایی و حسن خوب و آواز گیرا و رسا از محبوب ترین هنرمندان آن دیار گردید. شمشاد بیگم در آغاز به صدای حیرت انگیز و رسای سیگل گوش فرا میداد و از آن لذت و حظ می برد، اما بعد ها خود با قدرت خداداد و نبوغ ذاتی در آواز و صدا شهره آفاق یافت.

آغاز هنرنمایی شمشاد بیگم در شهر پشاور صورت می یابد، و بعد از آن با یک شهرت عالی وارد بمبئی (مومبئی) یا مرکز بزرگ هنر های سینمایی و رادیویی میگردد. و یکی از اولین اشخاص می باشد که در پس پرده بمانند لثامنگیشکر یا نابغه شرق آواز خوانی مینماید و هنرمندان آواز نیکو و سحرانگیز او را با زمزمه لب (لبسینگ) «مینمایند.

هنرنمایی های شمشاد بیگم زیاده تر بین سالهای ۱۹۷۵ - ۱۹۳۴م است و هنرنمایی های وی خصوصاً در بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی و حتی تا اوایل ۱۹۷۰م شنوندگان و مستمعین را به دنیای دیگر می کشانید.

شمشاد بیگم را گفته اند که از سه نعمت بزرگ خداوندی برخوردار بود یکی اینکه او زن است، و دوم اینکه دارای صورت زیبا و خوش و خوبصورت و سوم اینکه آوازش بی حد دلپذیر و دل پسند بوده، از آن سبب است که شمشاد بیگم محبوب القلوب همگان گشته و تمام مردم نیمقاره یا سرزمین افسانوی هند وی را دوست داشته و حرمت میگذارند و نیز او را بمنزله دختر افسانوی تاریخ معاصر هند در هنر میشناسند.

در یکی از انتشارات صفحات انترنیتی آمده است که شمشاد بیگم از بسکه حسین و زیبا بود هیچ وقت در عکاسی ها خود را آرایش و یا بعباره دیگر پوز نمیداد، همچنان تا سالهای زیاد نخواسته بود که عکس ها و چهره خدادادش را مردم ببینند.

شمشاد بیگم گرچه هنرش را در پشاور یا یکی از شهر های سرحدی افغانستان به جامعه نیم قاره شناخته، ولی بخت او زمانی یاری داد که در سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰ م به بمبئی رفت و بعد ها تماس با بزرگان هنر، یکی از برانزده ترین شخصیت های زن در هنر موسیقی شناخته شد، و از آن است که شمشاد بیگم نام بلندی را در موسیقی کلاسیک نیم قاره داشته و نیز در افغانستان شنوندگان زیاد و طرفداران وافر دارد.

جوانان افغانستان بسی اوقات بصداهای او در رادیوها و فلم ها گوش فرا داده و در حافظه سپرده اند و گاهگاهی هم در محافل و یا با خود بیادش ابیات او را زمزمه مینمایند.

مقام شمشاد بیگم بالاخره در میان اهل هنر بجایی رسید که رهبریت موسیقی را بدوش داشت و بسی خواننده ها را در خواندن ها و کمپوز ها رهنمایی مینمود.

سرزمین هندوستان چه عجب سرزمینی است. اگر یونان قدیم با داشتن فلاسفهء خود می نازد، مردم هند با داشتن هنرمندان و یا سوپر نابغه های هنر خود می نازد. و اگر جوامع دیگر به فاتحان و کشور کشایان خود می نازند، مردم هندوستان به عالی ترین هموطن خود مهاتما گاندی مصلح بزرگ شرق و غرب خود مینازند.

و اینک بالاخره هند و پاکستان بمقام منبع زنان هنرمند خود، چون لتا منگیشکر، زبیده خانم، زینت خانم، نورجهان بیگم، ثریا و شمشاد بیگم و صدای دیگر خود افتخار مینمایند.



شخصیت های محترمی که در تهیه مواد در قسمت تکمیل این کتاب به مؤلف

همکاری نموده اند:

- استاد حسین ارمان سوئیس
- استاد عبدالعلی نور احراری کالیفرنیا
- داکتر ناصر سرمست استرالیا
- انجنیر تام سکاتا سیاتل واشنگتن
- آغا سید نسیان کانادا
- محمد طاهر کوشان کالیفرنیا
- دگروال ناصر پورن قاسمی جرمنی
- مرحوم محمد ابراهیم نسیم از افغانستان در وقت حیات
- داکتر محمد نعیم فرحان استرالیا
- استاد اعظم رهنورد افغانستان
- داکتر حبیب برشنا سوئیس
- استاد لطیف جان بابی کالیفرنیا
- داکتر عبدالرحمن زمانی کالیفرنیا
- داکتر فیض الله ایماق کانادا
- داکتر عبدالقیوم بلال کانادا
- خانم ورائیکا دبل بی انگلستان
- محمد اسحق ثنا کانادا
- مشتاق احمد کریم نوری نیویارک
- نصر الله تاجکستان
- سُهراب تاجکستان
- رحیم جهانی کالیفرنیا
- رحیم مهریار جرمنی
- مشعل ترنم پرستو مهریار جرمنی
- حضرت صاحب فضل غنی مجددی کالیفرنیا
- استاد شکر الله کهگدای کالیفرنیا
- خواجه بشیر احمد انصاری تکزاس

- غلام غوث ترجمان نیویارک
- جلال نورانی استرالیا
- استاد سخی احمد خاتم صافی کلیفورنیا
- عبدالوکیل میاخیل کلیفورنیا
- همایون خیری مزار شریف
- عبدالرحیم تخاری تخار
- داکتر عبدالله رحیمی جرمنی
- خان آقا سرور کانادا
- امیلیا فرحان آستریا
- داکتر عبدالرحمن خواجہ اوزبیکستان

فهرست مأخذ :

- تاریخ افغانستان بعد از اسلام، عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۷
- فرهنگ دهخدا
- فرهنگ فارسی عمید
- فرهنگ برهان قاطع
- فرهنگ غیاث اللغات چاپ هند و چاپ تهران
- مثنوی جلال الدین بلخی
- دیوان حافظ
- دیوان شمس تبریزی، مولانا جلال الدین بلخی
- آفرینش هنری قرآن، سید قطب، ترجمهء داکتر محمد مهدی فولادوند
- دور نمای رستاخیز در ادیان پیشین و قرآن، سید قطب، ترجمهء غلام رضا خسروی چاپ خانهء حیدری ۱۳۴۹ تهران
- مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، بدیع الزمان فروزانفر، تهران چاپ دوم ۱۳۱۵ بهمن ماه
- کیمیای سعادت، امام محمد غزالی طوسی از روی نسخه استامبول، ترکیه، چاپ ایران، تهران ۱۳۱۹
- خمسهء امیر خسرو دهلوی، امیر احمد اشرفی کبری، ۱۳۶۲ تهران
- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۳
- قصص الانبیاء
- مجموعه سخنرانی های نخستین سیمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره، جلد دوم، اسلام آباد ۱۹۹۳ میلادی
- شعرای بلخ یا شعر فارسی در ام البلاد، ابوالاسفار علی محمد البلخی، پشاور
- کلیات خسرو، جلد اول، سید اظهار الحسن رضوی، لاهور ۱۹۷۲ م
- Merrian Websters Collegiate Dictionary, ۱۰ th Edition U.S.A ۱۹۴۴
- تذکره مجالس النفاث، میر نظام الدین علیشرونایی به اهتمام عل اصغر حکمت چاپ گلشن، خیابان جمهوری اسلامی ۱۳۶۳
- مقالهء قلمی سراج الدین وهاج «جنبش طالبان در ترازوی انصاف»
- مقالهء تایپ شدهء خواجه بشیر احمد انصاری بنام «موسیقی از دیدگاه اسلام»

- هفته نامه «امید» شماره ۳۰۲ نوشته داکتر شریف فائض.
 - سفینه موسیقی عبدالطیف پاکدل.
 - خمسه نظامی، چاپ ایران.
 - مقاله محمد طه کوشان، بنام «نوی موسیقی یک بار دیگر خاموش شد» به سلسله هفته نامه امید ۱۹۹۸ میلادی.
 - ماهنامه «کاروان» عنایت الله شهرانی، مقالات، «به کمک تاجیکستان بشتاییم» ۱۹۹۶
 - سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، عبدالوهاب مددی، تهران ۱۳۷۵
 - ماهنامه کاروان، مشتاق احمد کریم نوری «استاد الطاف حسین» ۱۹۹۸.
 - موسیقی ملی ایران، مهدی آثاری، کلیفورنیا، آمریکا.
 - مجله آئینه افغانستان شماره ۳۶ و ۳۷ «در سوگ ساربان» و «قندی آغا برحمت حق پیوست» ۱۹۹۴
 - مجله «میراث ایران» شماره ۳ سازها و آهنگها و اصطلاحهای موسیقی در دیوان حافظ ۱۳۷۵
 - ماتمسرا، استاد خلیلی، پشاور ۱۳۶۱.
 - موسیقی فارابی، مهدی برکشلی، چاپ زر، تهران ۱۳۵۴ به نشر و تعلیقات آقای عبدالله محب حیرت.
 - موسیقی او د هیواد هنرمندان، تألیف اسد الله شاه‌یوال، پشاور ۱۳۸۶ هـ. ش
 - زندگی ابوعلی سینا، مظفر سربازی، شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران، چاپ خانه رخ تهران، ۱۳۷۰ هـ. ش
- Musi In The Mind, The concepts of Music and Musician in
Afghnistan. By: Hiromi Lorraine SAKATA. The Kent state University
press ۱۹۸۳.
- یادداشت‌های آقای غلام غوث ترجمان
 - یادداشت‌های استاد حفیظ الله خیال
 - یادداشت‌های جناب حسین ارمان
 - همکاری‌های شادروان محمد ابراهیم نسیم
 - رساله موسیقی مولانا عبدالرحمن جامی (رح)
 - احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، تألیف دکتور عبدالغنی، ترجمه میر محمد آصف انصاری چاپ پوهنتون کابل (فاکولته ادبیات) کابل ۱۳۵۱

- پیر خرابات، مولف عنایت الله شهرانی، پشاور سال ۲۰۰۳ م
- نظری بموسیقی از طریق کتاب و سنت، تألیف مصطفی شریعت موسوی، انتشارات اسماعیلیان ایران، ۱۳۷۲ هـ. ش
- سندارا او سندری، لیکوال: لطیف جان بابی، پشاور سال ۲۰۰۲ م
- راگونه، مؤلف: لطیف جان بابی، کویته سال ۲۰۰۷ م
- شماره (۳۷۲) هفته نامه امید، آوازخوان فراموش شده خانم آزاده، جون ۱۹۹۹ ع.شهرانی
- شماره (۴۸) ماهنامه کاروان، اکتوبر (۱۹۹۷ م)، آهنگ ساز و آواز خوان معاصر، داکتر عبدالواسع لطیفی
- کاروان شماره های (۳۴، ۳۵ و ۳۶) سپتامبر ۱۹۹۶ و دسامبر ۱۹۹۶ م نظریات دو هنرمند بزرگ وطن که لفظاً "افتراق و معنا" اختلاط دارند (خیال و ولی) ع.شهرانی
- آهنگ سازان و بز میان کابل (فرهنگ خود را دریابید)، ملی وحدت، شماره هفت ۱۹۹۹ ع.شهرانی
- کمیدی زنان عصبی، مترجم داکتر محمد نعیم فرحان، ناشر حامد یوسف نظری، جرمنی ۱۹۹۹ م
- جنون شوکتان یا مجاذیب معاصر افغانستان، استاد محمد عبدالحمید اسیر، پشاور ۱۳۷۳ ش
- امید شماره (۲۴۷) جنوری ۱۹۹۷ م خاطراتی از سه قهرمان موسیقی در افغانستان ع.شهرانی
- استاد فرخ افندی، کاروان شماره (۴۹) نوامبر ۱۹۹۷ م ع.شهرانی
- سفینه موسیقی (تبصره) کاروان شماره های (۴۷، ۴۸ و ۴۹) ۱۹۹۷ م ع.شهرانی
- در باره قندی آغا، کاروان شماره (۴۵) ۱۹۹۷ م ناصر پورن قاسمی.
- شگوفایی هرات در عصر تیموریان، داکتر عبدالحکیم طبعی، لاهور ۱۹۸۵ م
- قانون طرب: تعلیقات و حواشی عنایت الله شهرانی سویدن. . .
- ساز، لطیف جان بابی، ۱۳۸۴ هـ. ش - قندهار
- شپیلی، لطیف جان بابی، ۱۳۸۳ هـ. ش - قندهار
- شانی، لطیف جان بابی، ۱۳۸۳ هـ. ش - قندهار
- باجه، لطیف جان بابی، ۱۳۸۴ هـ. ش - قندهار
- جراید «میزان» چاپ سفارت افغانستان در دهلی بمدریت فضل الرحمن فاضل
- جراید «امید» بمدریت محمد قوی کوشان ورجینیا
- جراید «کاروان» بمدریت استاد شکرالله پیروزمند کهگدای، کلیفورنیا

- جراید «کیوان» بمدیریت رحیم وحدت، لوس آنجلس
- مجله های «گلبرگ» بمدیریت جلال نورانی، استرالیا
- مجله های «درد دل افغان» بمدیریت سراج وهاج، کلیفورنیا
- انترنیت (کمپیوتر)
- از صدا تا آهنگ، صدیق قیام، پشاور ۱۳۷۸ هـ.ش
- نقش ترکان در اعتلای موسیقی مشرق زمین، محمد مرادی، بیریکچی سایی
- سازها و آهنگ ها و اصطلاح های موسیقی در دیوان حافظ، داکتر طلعت بصاری (قبله)، میراث ایران شماره ۳ سال دوم
- راه نیستان، جلد اول، بمدیریت محترم عبدالقیوم ملکزاد، انقره سال ۲۰۰۷ م
- تیاتر در افغانستان، خان آقا سرور، پشاور ۱۳۷۹ هـ.ش
- نوشته ها و تحقیقات نصیراحمدرازی در باره تصوت عرفان و خرابات جریده امید و جینیا

کتاب های چاپ شده :

- (۱) تاریخ احمد شاهی : تالیف محمود الحسینی ابن ابراهیم الجامی
- (۲) پنج مقاله از مارکس و انگلس در باره ایران و افغانستان
- (۳) چرا جنگ؟، انشتین و زیگموند فروید
- (۴) جرقهء آذر، گزیده اشعار باقی قایل زاده
- (۵) کمیدی زنان عصبی، نویسندگان : بلوم ور . توشی، مترجم: داکتر نعیم فرحان
- (۶) در نفی اعدام، مارکس و انگلس
- (۷) از امان الله تا کززی (از سال ۱۳۰۳ ه. خ. تا سال ۱۳۸۲ ه. خ. نظریات و بررسی ها قوانین اساسی افغانستان و برخی قوانین اساسی کشورهای مختلف و میثاق های جهانی)
- (۸) کوچه ما، اثر داکتر اکرم عثمان
- (۹) اندیشه های شهر شعر، از میر اسمعیل مسرور نجیمی
- (۱۰) پته خزانه، محمد هوتک بن داود به زبان (پشتو و فارسی)
- (۱۱) تواریخ خورشید جهان سنه ۱۳۱۱ هجری (جناب شیر محمد خان صاحب مرحوم گنداپور ابراهیم زئی)
- ۱۲ بحران کنونی افغانستان و جیوپولیتیک، از فاروق روشنا
- ۱۳ اقوام افغانستان، هنری والتر بیلو، علامه ملا فیض محمد کاتب، پروفیسور جی. دبلیو. لیتز
- ۱۴ «دیورند»: «پایان خط» نزدیک می شود! (میخ آخر بر تابوت «تابوی» دیورند) عزیز آریانفر
- ۱۵ رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان، نوشته شماری از دانشمندان روسی، گزارنده: عزیز آریانفر

کتاب هایی آماده چاپ :

- ترور چیست و تروریست کیست ؟ از : حامدیوسف نظری
- از بابل تا بغداد از (تیا فیدلر) مترجم : حامدیوسف نظری
- از مجمع ملل تا دولت جهانی (تاریخ سازمان ملل متحد از کور نیلیا فوکس) مترجم - حامدیوسف نظری
- چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان - زنده یاد اکرم یاری
- فدرالیزم در افغانستان (داکتر عنایت الله شهرانی و لطیف پدram و حامدیوسف نظری)
- «ابر های آشفته و سیاه برفراز آسمان افغانستان» از عزیز آریانفر
- نبرد افغانی استالین (سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون) - از داکتر یوری تیخانف
- استاد دانشگاه پیپتک « گزارنده - عزیز آریانفر »

نشانی انتشارات کاوه: *Hamed Yussof Nazari* حامد یوسف نظری



Konrad-Adenauer Platz ۹---- ۵۰۲۵۹ Pulheim (Germany)

Tel-۰۰۴۹-۲۲۳۴- ۲۷ ۶۸ ۴۵ Fax-۰۰۴۹-۲۲۳۴- ۲۷ ۶۸ ۴۶

www.kaweh-verlag.de Kaweh-verlag@gmx.de